

چراغ
CHERAQ
Iranian Queer
Magazine

نشریه دگرباشان ایرانی

March 2007

Issue No. 26

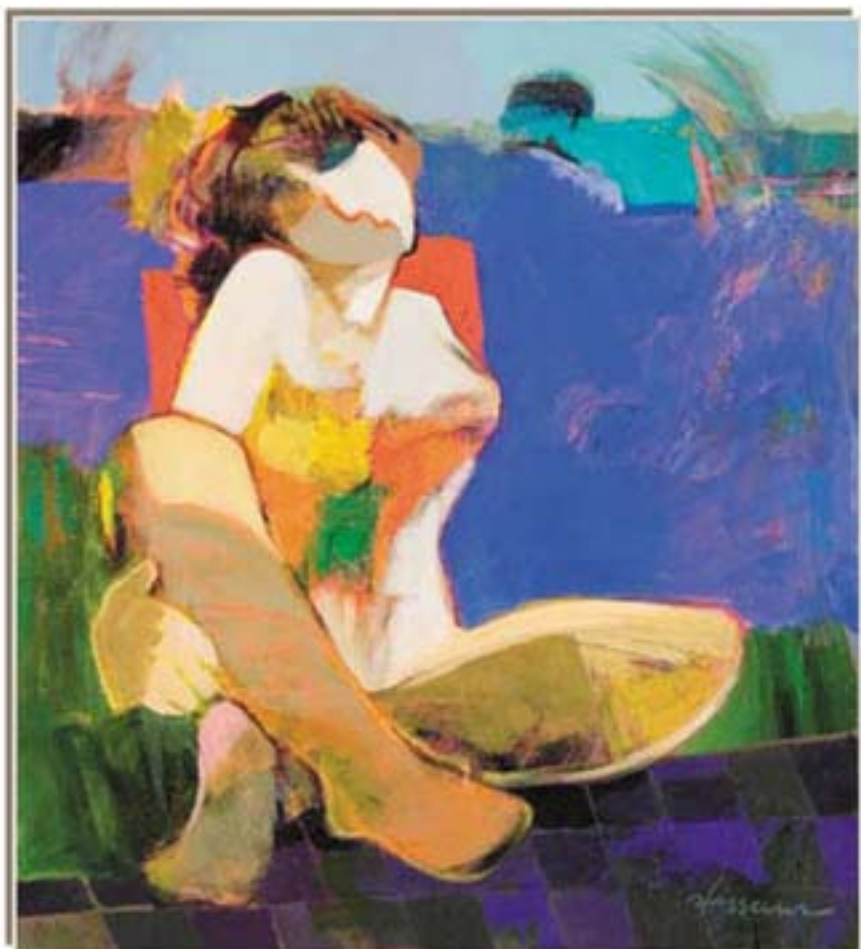
شماره ۲۶

سال دوم

اسفند ۸۵

www.cheraq.net

e-mail: editor@irgo.net





سال دوم

بیست و ششمین شماره

مارچ ۲۰۰۷

اسفند ۸۵ - فروردین ۸۶

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

ساقی قهرمان

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

صفحه آرا:

آرشام پارسی

تصویرگر:

امیر حسین

آدرس وب سایت:

www.cheraq.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@irqo.net

آدرس اشتراک:

member@irqo.net

پاسخ هیئت دبیران سازمان ایرکیو
وبلاگ هم سرشت باز شد
حمید پرنیان
نوروز
مصاحبه با امیر که شلاق خورده بود
فراخوان برای تکمیل پیش نویس آیین نامه ی سازمان ایرکیو

۲	سخن سردبیر
۵	پاسخ هیئت دبیران سازمان ایرکیو
۱۱	همجنسگرایی مدرن و پست مدرن
۱۳	از هم سرشت
۴۲	نوروز، وفا
۴۶	عکس از مناظر ایران، وفا
۴۸	سانسور ادبیات غرب در ایران خیانت به تاریخچه ادبی ایران است، آذر نفیسی
۵۱	بررسی وضعیت اقتصادی همجنسگرایان در ایران، وارانند
۵۷	آری جنده ام من، ام تا سیس
۶۰	اولین فقیه همجنسگرا، مهدی عقیلی
۶۸	دختر عاشقتم (۱)، ساناز
۷۰	دعوت، سپینتا
۷۲	قابیل و هابیل، پویا مختار
۷۴	بهاریه، ساقی قهرمان
۷۸	هنجارهای همگانی: تمرکز هویت در مقعد و سیاست های (فراملی)، نازلی کاموری
۸۳	گفتگویی با یکی از دگرباشان ایرانی ساکن ایران
۸۷	نقدی بر یک خبر، آریا مهرگان
۹۶	دگرباشان و سینمای ایران، مژگان
۹۸	گزارشی از ایران، روزان ایرانی
۱۰۰	یک شبکه ی تلویزیونی یک فیلم، آریا مهرگان
۱۰۲	مصاحبه با امیر که شلاق خورده بود
۱۱۳	خطر مرگ برای همجنسگرایان، تورنتو استار
۱۱۵	آشکار در ایران، فیلمی مستند درباره همجنسگرایان ایران، بی بی سی
۱۱۸	به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد، دختر لژیون
۱۱۹	در گرامیداشت جیان کارلو منوتی
۱۲۱	خبرهای کوتاه
۱۲۴	دوست یابی

با کلیک کردن بر روی شماره صفحات می توانید سریعتر به مطلب مورد نظر برسید

کدام بخش از جنبش دگرباشی ایرانی به گفتمان و کدام بخش به اعلام حضور و از این میان، همجنسگرایان به حقوق شهروندی بیشتر پرداخته اند یا

دگرجنسگونگان و از میان همجنسگرایان، گی به ابراز وجود برای ابراز هویت بیشتر پرداخته یا لزبین و این پرسش ها اگر طرح شوند و بعد بررسی شوند تعیین مسیر

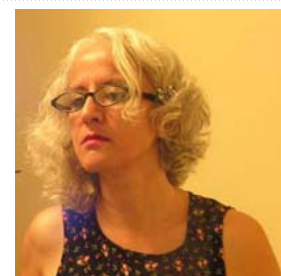
می کنند یا سؤال می شوند راه پاسخ را می بندند؟ تحلیل که به اطلاعات داده شده تکیه می کند (با توجه به داده نشده

ها) و دگرباشان که همه جای جامعه ایستاده اند، با شباهت نزدیک به جنبش های زنان، منافع مشترک، و متفاوت درون

جنبش دارند و این داده های ثبت شده ابزارند برای (هر) تشکلی که برای تسهیل شرایط شهروندی گروه خاص حرکت

می کند. سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، به دلیل شرایط خاص، در فاصله ای مشخص از ساختار یک سازمان

سیاسی و یک ان جی او، توازن مسیر خود را پیگیری می کند و ارتباط با تمام جامعه ی دگرباشان جنسی فقط یکی از



ساقی قهرمان

هدف ها نیست، در لیست وظایف هم جا گرفته روز به روز ضروری تر می شود. چراغ، به نام ارگان این سازمان، راهی ندارد جز ایجاد فضایی که از چارچوب سازمان

گشادتر باشد تا برای انتشار حرکت جنبش که از این سازمان وسیع تر است جای کافی داشته باشد و تا زمانی که این جنبش به درون این نشریه سرازیر نشود این

نشریه تنها با حدس و گمان کشف می کند که تا کجا باید پهن شود تا چه ارتفاعی دراز شود. در این شماره، وارانند، در بررسی وضعیت اقتصادی همجنسگرایان،

مشکلات اقتصادی گی ها را به رفتارهای اجتماعی مربوط می داند. این مقاله که شاید شروع بررسی شرایط کار و آموزش و روابط اجتماعی قشری باشد که به دلایل

اقتصادی با چارچوب های تنگ سر می کند به انتخاب روش هایی که باید برای ایجاد تسهیلات در شرایط روزمره ی زندگی دگرباشان جنسی همین قشر در نظر

گرفته شود منتهی خواهد شد. قاعدتاً. دور زدن تنگناهای مادی در کوتاه مدت به فرد آسیب می رساند (در دراز مدت به جنبش- و تا زمانی که تأثیر این آسیب به

جنبش برسد یک نفر یک نفر تلف شده اند) و همانجا به سهم رفاه اجتماعی دگرباشان محروم از درآمد آسیب می رساند که برخورد با آن (با حفظ در صدی از

خوشبینی غیر واقع گرایانه، و فقط به خاطر یادآوری هدف هایی که شوخی به نظر می آیند اما ضرر ندارد در نظر گرفته شوند) به عهده ی تشکل های دگرباشان و

ان جی او ها است اما چگونه. راهکار پیدا کردن به عهده ی اعضای مرفه (و از نظر نظریه پردازی) است که امکان ارائه ی راهکار دارند. و، و آنچه در کوتاه

مدت به سر افراد می آید و در دراز مدت دور پای جنبش می پیچد، بالاخره، یعنی حالا، باید، با طرح گفتمان بررسی شود. این بار هم، باز طبق قاعده ی سانسور،

این بررسی روی دست ادبیات گذاشته شد در شعر همسرش. با حفظ احترام کامل به استقلال نوشته از نویسنده، این شعر اتفاقی نیست. با مطلع کردن مخاطب از

حضور چشمی درون این شعر که نگاه می کند به مخاطب، شعر همسرش تولید وحشت می کند و اجازه ی انکار نمی دهد. این همان دیالوگی است که بیرون می

پرد، از این شعر، تا یقه ی مخاطب این یکی جامعه را ول نکند، بگذریم که خود شاعر یقه ی همه را ول کرده تا گرفته باشد. ادبیات دگرباش از نبود امکانات چاپ و

نشر قرار بوده ضربه بخورد و عقب بماند، ضربه را ادبیات بالقوه ی جنبش، حتماً، خورده است، اما اسم های شناخته شده اثری از این ضربه در بافت کارشان نشان

نمی دهند. می تواند به این دلیل باشد که از ابتدا ارتباط خود را با فضای ادبیات غیردگرپاش و اداره ی سانسور قطع دانسته اند و در فضای وب لاگ ها به انتشار پرداخته اند؟ یعنی در واقع فضای مورد نیاز را خود تولید کرده اند؟ شاید. چند قطعه از شعرهای همسرش در این شماره باز چاپ شده اند. قرار بود حدود ۰۰ ۲ تا باشند، اشکال صفحه بندی داشتیم، نشد. هر کس نگرانی اش را به شکلی از سکوت وب لاگ همسرش ابراز کرد، من هم قرار داشتم با چاپ مجموعه ی شعرها در این شماره، نگرانی خودم را از آن سکوت ابراز کنم. *آخرین بازمانده* امروز که نشریه را با یک روز تأخیر بستیم، با شعر تازه ای به روز شده و تا چراغ منتشر شود و به دست همه برسد همه خبر دارند و خبر من کهنه است. خواندن متن تلخ همسرش شادی خواندن متن خوب را دارد. ننوشتن همسرش خبر بد بود، دوباره نوشتنش خبر خوب است. و دیگر اینکه بهار گاهی می آید گاهی نمی آید. امسال آمد یک مشت گرد و خاک روی دستمان گذاشت که بتکانیم و تا بتکانیم، آمد. یکبار قبل از آمدن آمد یکبار بعد از آمدن. مهم اینست که آمد، و یکی دوبار. هنوز این سر دنیا از همه ی فصل ها بند همین بهاریم که گاهی، نمی آید. اینبار آمد. دو سه هفته ی دیگر در تقویم نیز اعلام می شود که آمد و شایعه نبوده. هوا هم که گرم بشود یعنی تمام شد، هوا گرم است. هوای گرم هم اعلام کردن ندارد، عرق می کنی و همین. این از بهار، که با آمدنش کسی مشکلی ندارد غیر از فصل های آخر، که بس که رفته اند به رفتن عادت کرده اند، و در هر حال، غصه خوردن نخوردنشان در چارچوب مسئولیت های نشریه نیست. روز زن هم خواهد آمد، اما در این روزها و تا همین الان که این نشریه، این شماره را انتشار می دهد، نیامده.

تفاوت روز زن با بهار در آن است که آمد رفت ندارد. صبر می کند یکباره می آید. اما جدای از مبارک بودن روز زن، که از بدیهیات است، زن بودن چگونه تعیین می شود؟ به این مسئله زنانی که زن هستند خوب است اشاره بکنند و نظر بدهند کجای این جریان می ایستند و راه می افتند. با فرهنگی کلنجار می رویم که اما و اگر زیاد دارد و مدام زیر مجموعه می سازد سهم ها را قاطی می کند و دست آخر فقط از خود گرسنگی می شود فهمید که کی هنوز سهمش را نگرفته است و به دهان نبرده است. خوب است دگرپاشان امضای خود را در اختیار کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین به نفع زنان، بگذارند. تغییر قوانین به نفع زنان باید امضای همه ی ایرانی ها را داشته باشد به جز.

این "به جز" این جا جا ندارد. دلیلی هم ندارم. نظر شما را نمی دانم اما گاهی حرف های مطرح شده با دلیل همراه نیست، یعنی همینطوری و از سر عصبانیت یا دلتنگی به زبان می آید اما چون بحث سر چند موضوع اساسی نظیر بهار و امضا و خوردن نخوردن غصه است، مدرک لازم است. بی مدرک حرف ها به هوا می وزند. اگر دگرپاشان امضای خود را به مخزن امضاهای کمپین اضافه نکنند، اتفاق بدی افتاده است. ربطی هم به اینکه چه در صدی از دگرپاشان به چه دلایلی به کجای زن بودن چقدر نزدیکند، ندارد. اما اگر به جای امضای اینترنتی، حضوری امضا کنیم می توانیم این سؤال را هم با خودمان ببریم که در جنبش زنان، چه تعدادی از ما زن به شمار می آییم. حال احمد باطبی خراب است. اضطراب وب لاگ نویسان جنبش دانشجویی از حد گذشته. نگرانی خودم برای خود باطبی را پنهان می کنم می نویسم این نگرانی که اینجا ابراز می شود بیشتر از نگرانی های دیگر نیست و اگر هست برای پیراهن جنبش دانشجویی است.

و، نه، عزیزم، در چراغ همچنان بر دگرپاشی اقلیت های جنسی تأکید می کنیم. تثبیت این ترم را در این نام و استفاده ی ابرازی از این ترم را برای در برگیری بخش

های چندگانه ی این جامعه، آسیب رسان به سیالیت اینجا- الان نظریه ی کوئیر نمی دانم. نیازهای این (بخش از) جامعه در بدنه ی فرهنگ در نظر گرفته نشده

است. دگرباشان جنسی از آنچه دیگران می خورند، نمی خورند، با آنچه دیگران می خوابند، نمی خوابند. همین تفاوت اساسی را فرهنگ ایرانی امروز به کل نادیده گرفته است. این تفاوت زاویه و نگاه و سلیقه و طبیعت و گرایش و جنسیت باید در همین بدنه ی فرهنگ در نظر گرفته شود تا حقوق اجتماعی عادلانه و بر اساس بودن تقسیم شود، نه به شرط هم رنگ بودن با. تأکید بر این دگرباشی هیچ کاری از پیش اگر نبرد، شکل و شمایل عروس ها و دامادها در حافظه ها را مختصری تغییر می دهد.

آخرین خبر هم این است

نشریه ی چراغ به عنوان ارگان رسمی IRQO از جامعه ی دگرباشان ایرانی دعوت می کند نظرات و پیشنهادات خود را برای تکمیل آیین نامه ی در دست تهیه ی سازمان به آدرس اینترنتی نشریه بفرستند.

این یادداشت را به احترام دوستان ناشناخته ای می نویسم که از شروع شکل گیری این سازمان یار آن بوده اند و یا از آن یاری گرفته اند. به



همین دلیل مایلیم که این گفتگوی کوتاه لحنی صمیمانه داشته باشد و نه قالبی اداری و رسمی. در ضمن به یاد داشته باشیم که بررسی سابقه ی فعالیت این سازمان و آرشام پارسی جز در فضایی دوستانه و بنا بر اصل تفاهم و اعتماد ممکن نیست. در گذشته ی این فعالیت ها نه پست و مقامی به معنای واقعی کلمه وجود داشته و نه دفتر و دستکی برای بررسی رسمی موجود است. مقدار ناچیز حمایت مالی ای که برای سازمان و مخارج آن دریافت شده، هم حاصل دوندگی های این فرد است، و هم ریز مخارجش تا حد امکان تهیه و ارائه شده.

آرشام پارسی را برای اولین بار در اواخر تابستان ۲۰۰۶ ملاقات کردم. دوست عزیزی تلفن زد و اجازه خواست تا شماره ی مرا به آرشام، که ظاهراً تازه به کانادا رسیده بود، بدهد. گفتم اشکالی ندارد و ۱۰ دقیقه ی بعد آرشام به من تلفن زد. قرار گذاشتیم که چند روز بعد در قهوه فروشی ای نزدیک به محل کار من ملاقات کنیم. با اینکه تأکید کرده بودم بیش از نیم ساعت وقت ندارم حدود یکساعت و نیم گفتگو کردیم و قرار ملاقات بعد را گذاشتیم. آرشام سر موقع آمد و به نظرم رسید کمی خجالتی است و بسیار جدی. بعد از اینکه حدود چند دقیقه ای ساکت ماندم که خودش را و هدفش را توضیح بدهد، شروع به پرسش کردم و با اینکه گاهی صراحت می توانست برخوردار باشد، به همه ی سؤال های من و با حوصله و آرامش پاسخ داد. در پایان آن ملاقات همه ی مواردی را که به نظرم ناقص و یا اشتباه بود برایش توضیح دادم. می توانستم فکر کنم بعضی از این خطاها به عمد صورت گرفته و حالا هم همان نظر را بنویسم. این کار را نکردم. حاصل ده ها سال فعالیت در زمینه های مشابه اگر چیزی به دانش من اضافه نکرده باشد حداقل کمی تجربه و اطلاع از شرایط کاری مشابه را ایجاد کرده است. وقتی که از هم جدا می شدیم به او گفتم که دوستان دیگری را هم برای همکاری به او معرفی خواهم کرد، و کردم. فردای آن روز دوباره به من تلفن زد و من فکر کردم که نظرات و احتمالاً شرایط را پذیرفته، که پذیرفته بود. از آن روزها حدود هشت ماه می گذرد. از همان زمان شروع به کار مشترک کردیم و تصمیمات برای برگزاری چند مراسم سخنرانی و سمپوزیوم، که من به آن ها می گویم مراسم معارفه ی سازمان با جامعه، گرفته شد. در طول ماه های اول همکاری با آرشام به مرور باور کردم که آن چه در روزهای اول به نظر خطا و یا نقص می آمد، فی الواقع راهکارهای عملی بوده که یک جوان بیست ساله ی کم تجربه برای محقق کردن یک رؤیای عمومی به کار می

گرفته. یاد گرفتیم که خودم را در شرایطی که به او و دیگر دوستان فعال در این زمینه غلبه داشته مجسم کنم و حد و امکانات و آزادی انتخاب در آن شرایط را درک کنم. اگر منصف باشم باید اعتراف کنم که حتی نیم این راه را هم نمی توانستم رفته باشم. اصل قضیه ی استفاده از نام مستعار که در همه ی فعالیت های این چینی امریست معمول، از همان ابتدای کار بسیار عادی و پذیرفته شده بود و مورد سؤال نبود. مسئله، آشنایی با تاریخچه ی عملکرد این اسامی بود، که آرشام برای ما در باره ی تک تک نام هایی که در ارتباط با PGLO و نشریه ی چراغ مطرح شده بودند توضیح داد. در مورد یکی دو تا از اسامی، مطرح شد که چون دوستانی که از این نام های مستعار استفاده می کردند، بیش از چند ماه با سازمان همکاری نکردند، و تغییر مداوم اسامی همکاران نشریه و سازمان باعث نگرانی و دلسردی دوستان و خوانندگان می شد، قرار بر این شد که همکاران جدیدی که مایل به استفاده از نام واقعی خود نبودند از همان اسامی استفاده کنند. اسامی دیگری نیز بوده اند که در شرایط خاص و به دلیل ضرورتی ساخته و یا حذف شدند. همه ی این ها برای ما قابل فهم و در نتیجه قابل پذیرش بود. در پایان این جلسات نتیجه ی نهایی برای همه ی ما این بود که مسئولین سازمان در گذشته بنا به ضرورت شرایط از راه حل هایی بهره برده اند که در شرایط جدید ضرورتی ندارند. پس از این تفاهم و توافق، تصمیم به ثبت رسمی سازمان به عنوان سازمانی غیر انتفاعی و خیریه گرفته شد. کارهای اداری ثبت سازمان با همکاری وکیل معتبری که به همت آرشام قبول به همکاری با سازمان را کرد، در حال انجام است. بخشی از پروسه ی قانونی ثبت سازمان باز کردن حساب بانکی به نام سازمان و با مسئولیت سه نفر از مدیران است که هر ساله از طرف دولت کانادا رسماً حسابرسی خواهد شد و حاصل آن در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

متأسفانه در طول یکی دو ماه گذشته بحث هایی در مورد آرشام پاریسی و عمل کرد سازمان شروع شد که هر چند همه ی ما امیدوار بودیم که بدون دخالت ما خود به خود به کفایت برسد و پایان بگیرد ولی متأسفانه هنوز هم ادامه دارد و دوستان و غیره با بی دقتی و شاید بی اطلاعی از شرایط هر روز هیزم تازه ای زیر این آتش می گذارند که در نهایت آسیب آن نه به سازمان بلکه به افرادی وارد می شود که می توانند از حمایت های آن نصیبی ببرند. در این کلاف سر در گم شک و اتهام، سؤال هایی مطرح می شود که اگر کمی دقت و ذره ای حسن نیت داشته باشیم پاسخش را بدون نیاز به جنجال پیدا می کنیم.

فرض بگیریم که آرشام در ابتدا از نام دیگری استفاده می کرده و بعد از خروج از ایران فی الواقع قدرت و اختیارات آن شخص فرضی را به خود منتقل نموده است. مشکل این قضیه کجاست؟ اتهام آرشام این نیست که شخص اول سازمان را به قتل رسانده و حقوق او را تصاحب کرده و یا اینکه او را با بی عدالتی و حق کشی از منصبش بر کنار کرده و پست پر مزایای او را برای خودش منظور کرده است. قضیه به سادگی این است که قبل از خروج از ایران مسئول سازمان، به اصطلاح در خارج از ایران بوده که سایه ی خطر از روی فعالین داخلی، از جمله خود آرشام، بر طرف شود. بعد که به خارج از ایران آمده خودش جلو صف ایستاده. هر دوی این افراد خودش بوده اند و من نمی فهمم اشکال کجاست. اصلی که در این تشنج و هیجان، تحت الشعاع (میل به حقیقت یابی) قرار گرفته این است که هر کاری تا امروز تحت

عنوان الف، ب، و یا ج انجام شده همه توسط یک نفر انجام شده. اگر پولی از سازمانی خارج از ایران دریافت شده به همت همین رهبر و در ضمن، پادوی بی جیره و مواجب همین سازمان بوده است. در غیبت اجباری ساختار اداری و قانونی چه کسی قرار بوده تعیین کند که اولویت مصرف این پول ها چیست؟ با این همه آرشام پاریسی از این حمایت های واقعاً ناچیز مالی به درست ترین شکل ممکن استفاده کرده و از تهیه ی کامپیوتر لپ تاپ برای سردبیر سابق نشریه ی چراغ در آلمان، تا کمک به مخارج ضروری پناهندگان در ترکیه و فرانسه، یا کمک تأمین مخارج دفتر و تهیه ی کامپیوتر لب تاپ برای دبیر سازمان در هلند هیچ یک را از قلم نینداخته. اشکال کار در این است که وقتی کسی در خط مقدم جریانی قرار گرفت و هویتش به عملکرد این جریان گره خورد، به ناچار می باید اولین هدف حملات به آن جریان باشد و ضربه ها را تحمل کند.

در این رد و بدل شدن های گاه نه چندان دوستانه خواندم که دوستان حتی به "کت و شلوار معروف" آرشام هم اعتراض داشتند. بپذیریم که هر چقدر هم تلخ باشیم تا این حد نباید نزول کنیم. این کت و شلوار معروف است برای اینکه یکدست بیشتر نیست. احتمالاً اگر آرشام امکان عوض کردنش را می داشت چندان معروف نمی شد. یادم می آید اولین بار که آرشام را در کت و شلوار دیدم در همان هفته های اول ورود او بود که از من دعوت کرد تا با هم به مراسم سالانه ی ARC-International و Egale Canada برویم. من با اینکه قرار بود همراه دوست دیگری در آن مراسم حاضر شوم، تصمیم گرفتم با آرشام بروم. دم در سالن منتظر من بود. توقع نداشتم او را در کت و شلوار رسمی ببینم. پرسیدم، چرا؟ به سادگی گفت برای اینکه می خواهم خودم را و هدفم را جدی بگیرند. آن شب وقتی آرشام با آن انگلیسی شکسته بسته درباره ی شرایط تلخ و دشوار همجنسگرایان ایرانی صحبت کرد، نیمی از جماعت چند صد نفره ی حاضر در مراسم، همه فعالین با سابقه و آدم های با پست و مقام دولتی و غیره، گریه می کردند. در همان جلسه ده ها نفر از جمله نماینده ی پارلمان در بریتیش کلمبیا و همچنین مسئول کمیسیون حقوق بشر انترایو به آرشام قول حمایت و همکاری دادند و هر دو هم در سمپوزیوم ماه گذشته ی سازمان سخنرانی کردند.

در مورد اتهامات مالی وارد شده به آرشام فقط می خواهم توجه شما را به دو ایمیلی که در انتهای همین نوشته الصاق کرده ام جلب کنم. به همراه خود آرشام، من به نمایندگی از طرف هیئت دبیران با چندین سازمان که هر کدام در گذشته مبلغی به سازمان کمک مالی کرده بودند تماس گرفتم. حاصل این پیگیری ها نه تنها برای ما مثبت و قانع کننده بود بلکه باعث شد که از جو غیر عادلانه ی فعلی بیشتر متأسف شویم. من پاسخ دبیر کل (IGLHERC (International Gay and Lesbian Human Rights Commission) و نامه علی بلور، وکیل اداره ی مهاجرت در کالیفرنیا و یکی اعضای شورای مرکزی IGLHRC را به عنوان نمونه در اینجا مطرح می کنم و عمداً اصل پاسخ را که به زبان انگلیسی است منعکس کرده ام. آقای بلور در این متن می نویسند پولی که به حساب آرشام پاریسی در زمانی که او در ترکیه به سر می برده واریز شده تنها و تنها برای مخارج سازمان به صلاحدید خود آرشام بوده است. در ضمن در پاسخ آقای امیر و دستی چراغ را روشن می کند

احتمالاً دوستان دیگری که ادعا کرده اند پولی برای ایشان فرستاده شده که دریافت نکرده اند، در این متن ذکر شده که پول هایی که برای مصارف افراد دیگر بوده مستقیماً به حساب خود آن ها واریز گردیده و نه به حسابی که به نام آرشام بوده. صادقانه امیدوارم که این دوستان با خواندن این متن بسیار صریح و روشن اگر هم تا امروز دچار سوء تفاهمی بوده اند آن را سریعاً بر طرف نمایند.

به همین شیوه می توان به تک تک این مسائل پرداخت و بی مورد بودن این درخواست ها و اتهامات را اثبات کرد. من اما مایلیم که با یک جمع بندی بسیار کوتاه و صریح از گزاره گویی پرهیز کنم.

فعالیت های سیاسی، اجتماعی، و حقوق بشری بخصوص وقتی که شغل رسمی فرد نیست، رابطه ی مستقیم با وجدان، اهداف و امکانات فرد دارد. در بعضی آدم ها جوهر و یا شعله ای است که نه می توان به دیگری آموخت و نه می توان منتقلش کرد. در ضمن اگر در این میان اعتباری حاصل شود آن هم متعلق به فرد است و قابل انتقال نیست. برای آدم هایی مثل من بسیار عادی و مفهوم است که در جلسه ای در کنار آرشام باشم و همه ی خطاب ها رو به او باشد و نه به من، چرا که پرچم این مبارزه در دست اوست. مشکل این است که چرا دوستانی که در فاصله ی هزاران کیلومتری از آن جلسه زندگی می کنند این واقعیت را بر نمی تابند؟ هیئت دبیران IRQO به اتفاق آرا تصمیم گرفت که آرشام پارسی نفر اول سازمان و دارای بیشترین اختیارات باشد. دلیل مشترک ما این بود که هیچ یک از ما آگاهی، تجربه، جدیت و پشتکار او را در این حوزه ی بخصوص نداریم. این تصمیم نه از روی تعارف بلکه به خاطر منافع سازمان و حقوق آن گروه از ایرانیان که قرار است از عملکرد و حمایت سازمان نفعی ببرند گرفته شد. گاهی لازم می شود که آدم ها تمایلات کوچک و شخصی شان را در خدمت هدف بزرگتری مهار کنند و این یکی از آن موارد است. در طول هشت ماه گذشته آرشام پارسی گاهی به تنهایی و غالباً با کمک دیگر دبیران این سازمان به میزانی فعالیت کرده که در کارنامه ی ۱۰ ساله ی بسیاری از سازمان های مشابهی که ما در آن ها فعال هستیم مشاهده نمی شود. او در طی این مدت بسیار کوتاه، که معمولاً افراد تازه وارد فقط صرف پیدا کردن خانه و اسم نویسی در کلاس زبان می کنند، در ده سمینار معتبر در شهرهای مختلف کانادا و کشورهای دیگر سخنرانی کرده. در نشست سازمان ملل حضور پیدا کرده و گزارش مؤثری از شرایط همجنسگرایان ایران را ارائه داده. امکان ساختن فیلم مستندی از جامعه ی همجنسگرایان ایران را با کمک CBC فراهم کرده که این فیلم تا به حال دو بار از کانال های سراسری کانادا پخش شده است. شرایط برگزاری ۲ سمینار حرفه ای را در تورنتو ایجاد کرده که یکی همان سمپوزیوم ماه گذشته است که حتی سایت بازتاب هم نتوانست بی اعتنا از کنار آن بگذرد. حالا آیا باید به خاطر این که کت و شلوارش معرف حضور بعضی از دوستان شده و یا گزارش دقیق مصرف چند دلار را به همه ی صاحب نظران ارائه نداده، متهم، مچاله و برکنارش کرد؟ نه. قطعاً نه. این سازمان با ثبات و سر بلند و محکم تر از هر زمان دیگر به فعالیتش ادامه خواهد داد. در آیین نامه ای که به زودی منتشر خواهد شد شرایط تغییرات در هیئت دبیران اعلام خواهد شد. در زمان موعود که حداقل دو سال بعد از این تاریخ است اگر اعضای سازمان به اندازه ی هیئت دبیران فعلی به کارآیی آرشام باور نداشته باشند حتماً کس دیگری جای او را خواهد گرفت. تا آن زمان

آرشم پارسی و یا بهتر بگویم، مرد جوانی که این نام را مثل زرهی در این کارزار پوشیده، با تأیید کامل دبیران سازمان و با اختیارات کامل

در سمت خودش باقی خواهد ماند.

و در پاسخ به دوستی که درخواست اطلاعات شخصی آرشم را برای تنظیم شکایت نامه ی خود داشت، در انتها، و به دلیل اعتماد جمعی ما

به ضرورت حضور آرشم در این سازمان، من از طرف هیئت دبیران اعلام می کنم که برای پذیرش این مسئولیت انتخاب شده ام. اسم من

واقعی است و هر گونه اطلاعات دیگری که مایل باشید از طریق وکیل قانونی ام در اختیار شما قرار خواهد گرفت. در شکایت نامه تان از اسم

من استفاده کنید.

با تأکید بر این که این آخرین توضیح سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، IRQO در ارتباط با جریانات ناخوشایند اخیر است، و با احترام

به نمایندگی از طرف هیئت دبیران ایرکیو

نیاز سلیمی



February 28, 2007

Arsham Parsi
Executive Director
Iranian Queer Organization – IRQO
Via email: arsham@irqo.net

Dear Arsham:

This letter will confirm that as part of the continued collaboration between the Iranian Queer Organization (IRQO) and the International Gay and Lesbian Human Rights (IGLHRC), IGLHRC provided IRQO with Direct Aid in the form of a \$5,000.00 (USD) contribution. The money was used to assist IRQO in their ongoing work with refugee cases. The contribution was made on February 22, 2006.

Sincerely,

Executive Director
International Gay and Lesbian Human Rights Commission
80 Maiden Lane, Suite 1505,
New York, NY 10038
www.iglhrc.org
Email: iglhrc@iglhrc.org

Hi Arsham.

It was a pleasure to speak with you earlier today.

I was a bit disheartened to hear that there is some misunderstanding within the community as to the purpose of some funds that was sent out to you as the head of the PGLO or some folks out in Turkey or other places in the world, who were stranded or in dire need for help.

Since I was the contact person for you and anyone else that may have contacted me for funds during the past year and beyond, let me make the following points very clear.

1. I personally collected money from some friends and acquaintances for a couple of cases in Turkey and Europe. I personally wired the monies directly to the persons - using Western Union. Clearly, you - Arsham - were not involved in the money collection and the subsequent transfer in any of those instances.

2. As a member of the Board of the International Gay and Lesbian Human Rights Commission, I have brought up the plight of the Iranian queer community to the rest of the Board on many different occasions. IGLHRC and at least one other donor that I am aware of have made financial contributions to your organization (PGLO, and now IRQO) to continue with the wonderful work that you do on behalf of our community. Those specific monies were not tied to any specific individual or case.

During these turbulent times, the last thing we should be doing is to quibble amongst ourselves over relatively small amounts of money by engaging in each other's destruction or defamation. Instead, every ounce of our collective energies should be spent in defending the helpless within the Iranian queer community who are running away from the tyrants of the Islamic Republic.

I wish you and your organization well, and please let me know if I may be of any further assistance.

Thank you.

Ally Bolour

Law Offices of Ally Bolour

5670 Wilshire Boulevard, Suite 1400

Los Angeles, CA 90036

Telephone: (323) 857-0034

Facsimile: (323) 857-0036

www.americanvisas.net

سال ۱۹۷۳ در جهتگیری جنبش های آزادی همجنسگرایی، سالی سرنوشت ساز بود. در این سال انجمن روانکاوی آمریکا نسبت به حذف همجنسگرایی از فهرست بیماری ها و اختلالات جنسی خود اقدام کرد. نویسندگان و صاحب نظران در زمینه ی مسائل جنسی و به خصوص همجنسگرایی بر این اعتقادند که با این اقدام، همجنسگرایی از دوره ی مدرن به دوره ی پست مدرن انتقال یافت. آنها ادعا می کنند که همجنسگرایی مدرن از مراحل مختلفی گذر کرده و سرانجام در سال ۱۹۷۳ درگذشت.

در قرن هجدهم همجنسگرایی عاملی شریب و زیان آور دانسته می شد. این قرن که دوره ی ابتدائی همجنسگرایی مدرن محسوب می شود آغازگر مباحثه در این زمینه است و می توان در گوشه کنار، سخنانی که حاکی از موضع گیری منفی در برابر همجنسگرایی است، یافت. قرن نوزدهم دوره ای است که در آن همجنسگرایی به عنوان یک بیماری جنسی معرفی گشت. در این دوره گرچه بدبینی ای که در قرن هجدهم شاهد آن بودیم با آن شدت پدیدار نیست و سعی بر این است که همجنسگرایان را به عنوان یک بیمار نگاه کنند ولی باز همان روح نادرستی و انحراف همچنان خودنمایی می کرد و همچنان همجنسگرایان را انسان هایی گمراه و منحرف و همجنسباز می دانستند.

و اما قرن بیستم، این قرن سومین مرحله از روند مدرن همجنسگرایی است. حمله نیروی پلیس (سال ۱۹۶۹) در دهکده گرینویچ به کافه ای که محل آمد و شد همجنسگرایان بود و مقابله به مثالی که آنها نسبت به عملکرد نیروی پلیس داشتند قرن بیستم را به قرن حزن آلودی تبدیل ساخت. پس از این رخداد تلخ که به رخداد "دیوار سنگی" شناخته شده است جنبش های آزادی همجنسگرایی تغییری ژرف در حرکت ها و برنامه های خود ایجاد کردند— خدمات اجتماعی و آموزش به مردم عامه. در این دوره است که شاهد شکستن سکوت افراد همجنسگرا و آمدن آنها از زیرزمین به روی زمین می باشیم. شاید مهمترین این اقدامات استعمال واژه همجنسگرایی (gay and lesbia) به جای همجنس بازی (homosexuality) است. و نتیجه این تقاضا و تأکید مبتنی بر پذیرفته شدن همجنسگرایان به عنوان یک گروه فرهنگی، حذف همجنسگرایی از فهرست بیماری ها و اختلالات جنسی انجمن روانکاوی و سپس روانشناسی آمریکا و مرگ همجنسگرایی مدرن بود.

دوران پسامدرنیته همجنسگرایی را شاید بتوان خواست این افراد مبتنی بر شناخته شدن آنها به عنوان یک گروه، یک خرده فرهنگ و یک هستی فرهنگی دانست. به وجود آمدن نهاد ها و سازمان هایی در جهت آموزش و فراهم سازی امکانات برای زندگی بهتر و راحت تر این افراد پیامد این تفکر است. بارزترین این امر را می توان در برنامه درسی رنگین کمانی یافت. برنامه درسی رنگین کمانی برنامه درسی ای

است که در آن همجنسگرایان به عنوان یک گروه فرهنگی همپایه با دیگر گروه های فرهنگی و نژادی به کودکان معرفی می شوند و به آنها می آموزد که این گونه از افراد در جامعه وجود دارند و نباید به گونه ای غریب به آنها نگریست. همانگونه که افراد دارای قومیت و نژاد مختلف باید مورد شناخت، احترام، و مدارا قرار گیرند همجنسگرایان نیز باید از سوی افراد جامعه پذیرفته شده و به عنوان گونه ای از جهت گیری جنسی در کنار دگرجنسگرایی و دوجنسگرایی دانسته شوند.

خانواده همجنسگرا و چالش های قانونی آن موضوعی است که در دوره ی پست مدرنیته همجنسگرایی مطرح می شود و هنوز در ابتدای تجربه کردن است.

که می شکافد فضای تنگهای تنگ را

عید که به تخم ام نبود

ولی

یکی

یه مرد خیکی شاید هم یه زن خیکی

که واسه جا شدنشون توی دنیا

لازمه خیلی ها لاغر باشن

آمده بود با پر روئی

داشت در من

سال را تحویل

می کرد و بدجوری هم می کرد

البته بیشتر همون یه مرد بود

چون

سی بیل داشت تا سی پست ان

سی بیل دار و پست ان دار فرقی نمی کند

مهم قابلیت های خیکی بودن است

کس کش ها با حجم حجیم حماقت

تمام روزهای نو را از من و ما

گرفته و

توقع این است

آخرین بازمانده
ار نسل
هم سرشت

Hamseresht
.
blogfa
.
com

من هم مثل خودش خریفِ نوروز باشم

تمام حجم هیولاییِ خیکی ها

در این روزهای تخمی عی د

تمام نفس را از من گا داد

و من

در جستجوی یک نفس

یا هم نفس

به ماهی داخل تُنگِ تَنگِ نگاه می کنم

با او شنا

می کنم

و مثل او مدام

هوا را با لب تمنا

می کنم

خود بوسی

می کنم

و لب هایم می زند نبض ام را

درست

مثل لب های ماهی

می بوسم و می بوسم و می بوسم

ولی فقط هوا را

سال

دارد

تحویل

می کند

خود

را

و مرا هم

ولی

کجا

تحویل می دهد

لبها یم را

و بوسه هایم را

که می شکافد فضای تنگهای تنگ را

well, I wouldn't give a fuck about the new year
but
a fat ass guy or a fat ass gal
the sort of fat cat who many have to get skinny to make room for
had come, so fucking cocky, shoving the new year up my ass
doing me rather badly
of course
the fat ass was more man than woman
because
he was wearing *must aches* and not *booo bees*
wearing *must aches* or having *booo bees* makes no difference to me
what does is the fact of being fat

the fat cat pussymonger
has
swiped all the new years all the way out of me and you
and expects

that I
too
like him
am happy go lucky for the coming of a new year
all the devilish humongous fat asses
in this no good bugger of a holiday
fucked up my breath

I
struggling for breath
or a soul-mate to share it with
am
peering into the tiny fish bowl
swimming with the fish

like the fish I yearn for air with my sucking lips self kiss my self

my pulse beats in my lips like the fish

I kiss and kiss and kiss the air only

the new year

is

getting

itself

and me

in

but

where

would it hand my lips to

and my kisses

which slice into the teeny weeny fish bowls

ننه و آقام

گفتند شب

از سر کار زود بیا

می خواهیم بریم خواستگاری

من با اونجام خلوت کردم و فهمیدم

که نه

آقا و مامان

گفتن

سربازیت که تموم شد

دستتو می گیریم

می ریم

واسه دختر خاله

من با اونجام خلوت کردم و فهمیدم

که نه

مامان و بابا

گفتند

از همون دانشگاهت

یه همکلاسی خوشگل و خانواده دارو

انتخاب کن

من با اونجام خلوت کردم و فهمیدم

که نه

پاپی و مامی

گفتند

اینهمه دختر تو کوچه و محل و مهمونی

یکی شونو وردار

من با اونجام خلوت کردم و فهمیدم

که نه

مامی و ددی

گفتند

حالا که داری می ری

توی فرنگ یه دختر خوشگل پیدا کن

تا نوه مون بشه

چشم آبی

من با اونجام خلوت کردم و فهمیدم

که نه

پدرها و مادرهایم

با کلاغ

به جوجه کشی قناری می رفتند

من با اونجام خلوت می کردم و می فهمیدم

که نه

من آن کلاغی بودم

که خدا رن گی ام کرده بود

و بسیار گران

به پدر و مادرهایم

انداخته بود

خوب که رن گی ها را دیدم

فهمیدم

چقدر تنهایم بین تمام پدرها و مادرهایم

"after work, come right home,"

my old man and ma told me

"this evening we are going out to ask for so-and-so's daughter's hand for you."

I consulted my down there and the response was: *Nope*

"when you're done with your tour of duty,

we'll take your hand and take you along to ask for your cousin's hand.."

my pop and mom said to me

I consulted my down there and the response was: *Nope*

"select one from the bunch of pretty girls to go to college with,"

Said my mom and my dad, "one that comes from a good family."

I consulted my down there and the response was: *Nope*

Mommy and daddy said to me,

"There are so many gorgeous girls out there in the neighborhood, on the streets, at your parties.

Pick one"

I consulted my down there and the response was: *Nope*

Mommy and daddy said,

Now that you're going abroad

find a beautiful girl there

so we can have a blue-eyed grandchild, will you?"

I consulted my down there and the response was: *Nope*

My fathers and my mothers

Have been breeding canaries with ravens

I consulted my down there and the response was, *no, not I*

I am one painted raven whom god has sold to my parents

rather expensive

when I looked hard and long at all the *painteds* I found

so lonely am I among all the fathers and mothers

هم جنسگرایی آزاد شد

هم سرشتان من

که با دردی شیرین هم سرشت شده اند

روزها را

با دل هره

شب می کنند

آنها در بیم خبری هستند

که روزی

در روزنامه ها خواهند دید

کابوس این خبر

دل هایشان را

می لرزاند

آنها می ترسند

یک روز

از خواب

بیدار شوند

روزنامه ها را باز کنند

و

خبری را در آن ببینند

که

همیشه از دپدن آن وحشت دارند

اگر چنین شود

آنوقت دیگر

چگونه قفنوس را

از زیر

خاکستر تفاوت و تحقیر

به پرواز در آورند

و برترین عشق را

چگونه عاشق ترین باشند

وقتی که عشق آنها

در کوره ی تبعیض

سرخ تر سوزنده تر

ناب تر

می شود

چگونه نترسند

اگر این خبر روزی

my kindred spirits
blessed with a sweet pain fused in their essence
spend days into nights with distress
they fear facing the headlines in the newspapers one day eventually
this nightmare of coming face to face with this piece of news
chills their spines
they fear
waking up one morning
and picking up the paper
and
seeing
right there
the news
they have always feared

if so
how
could they ever
have the phoenix fly away
from underneath the ashes of ignorance and insult

and how
could they fall for the most precious love
how could they be the most loving lover ever
when their love
burns so shimmering red
melts to sublimity
only in the kiln of bias

how not to fear

if

one day

they announce

in the morning papers: homosexuality is no longer a crime

۱

می گویند اینجا

دانشجوها قدر دارند

و منزلت!

و من با کتاب سرشتم که نشان می دهد دانشجوی خوبی هستم

در اینجا قدم می زنم

من در جای دیگر نمی توانم درس بخوانم

گرگ های خوب و لاشخورهای خوب تر

در همه جا در حال درس خواندند

در همه جا در حال حفظ کردن هستند

حفظ کردن درس

حفظ کردن اخلاق

حفظ کرن ناموس

و چقدر این کردن ها آنان را معصوم کرده!

و این معصومیت

به من اجازه نمی دهد که درس هایم را حفظ کنم

و معصومیتم را

و ناموسم را

و من برای حفظ تمام آنها به اینجا آمده ام

دو چشم شغال گونه ای

خود را بسویم پرت می کند

و

با اصلی ترین هستی اش

چرتکه می اندازد

و آن را به حدی دراز می کند

تا به من بفهماند اهل حساب است

و کتاب

من اما

دیری ست که تنم

جای بی زخم

برای دندان شغال ندارد

و باز هم

بدنبال آسایشم در میان شغال ها!

از اینجا گذر می کنم

برمی گردم که بی خواندن چیزی به خلوت خود بیایم

من در میان شغال ها

چه چیزم را می توانم حفظ کنم

در جایی که حتی دوشیزگی زمین نیز شخم می خورد

در را باز می کنم

به کوچه

می زنم

قدم قدم

می بینم رد دست تو در دلم

تو را نمی بینم

به خیابان

می رسم

نرم نرم

تو را نمی بینم

به چهار راه می رسم

ترسان

در چشم ها

سراغت می گیرم

پرس پرسان

و به دنبال چشمهایت می گردم

که به آن سلام کنم

ناگهان چهار راه

پر از چشم می شود

و من می ترسم

در پشت چراغ قرمز

می ایستم

و

می لرزم

سلام در کام من می ماسد

آن را با خود به خانه بر می گردانم

در راه

با چشم هایت

می پرسم

تو که نیستی

به کی سلام کنم

۳

آهای آقای استریت

من همجنسگرا هستم

چرا فکر می کنی همجنسگرایی بده

می کنم

چه

من

که تو نمی کنی

و چه می کنی

تو

که

من

نمی کنم

منظور کردن یا نکردن چیزی نیست

منظور کردن یا نکردن یک سری کارهاست

من جا کشی نمی کنم

تو چی

من کس کشی نمی کنم

تو چی

من مسافر کشی نمی کنم

تو چی

من مخ زنی نمی کنم

تو چی

من ترتیب زن مردم را

نمی دهم

تو چی

و با همه ی اینها در تعریف تو

من کثیف ترینم

تو چی

۴

واسه کامنتا

این کسشعر یکی و دوتا نیست تریلوژی هم نیست سیکسو لوژیه !

آهای استریت هایی که

دائم

در حال

جا کشی

کس کشی

و

مسافر کُشی

هستید

و خیلی هم

مدعی هستید

جا . کس . مسافر.

کش هایی

که

همجنسگرایی را

خیلی بد

خیلی خیلی بد و

خیلی خیلی خیلی بد

می دانید

و

فکر می کنید

پاک ترین لاشی های روی

زمینید

اگر راست میگویند

بیائید از جاکسِ مسافر دست بردارید

همجنسگراها هم

از هم جنسِ گرایی

دست بر می دارند

پریشب

که

برای چیدن تو

به پشت بام رفته بودم

در آن پشت

ها

دیدم

در شب های داغ تهران یک میلیون

و

در شب های شب ایران هفت میلیون

ستاره پرست

طاق باز خوابیده اند

و

در

وقتی که همه دمر درو می کردند

دنیا را

آنها

طاق باز

بستر تردد ستاره

در خود

بودند

و نور

به درونشان می خزید

و حاصل آن

خیسی کاه گل

به مهمانی

چشم ها بود

آهای دمرها

که کسی به دمر بودن شما

هیچ ندارد کاری

و طاق دنیا را

به طاق بازی همجنسگراها

در سقوط می بینید

تا بحال

اگر

چشم های این هفت میلیون را

از نزدیک ندیده اید

صبح است

برخیزید

ستاره می بارد

از چشم های تشنه ی دیشب

که تمام پشت بام را آب داد

سپیده دمیده

صبح است

و

هنگام آنست که

به این چشم‌ها نگاه کنید

زندگی کنید

و بگذارید زندگی کنند

به این چشم‌ها نگاه کنید

بعد بروید

و خود را به روی زندگی دمر کنید

خجالت نکشید

به این چشم‌ها نگاه کنید

۵

در کتاب فلسفه آفرینشِ سکسیدن

در فصل مربوط به

تاریخچه‌ی خلقت همجنسگراییدن

آورده اند که

در آغاز

غوزها غاز غاز می کردند

و غازها غوز غوز

مردها مرد بودند

و زن‌ها زن

همه چیز

بر وفق آغازیدن بود

خدا یه کم

گل اضافی آورد

یه ذره هم وقت اضافه آورد

تصمیم گرفت

آغازیدن را

یک کم بیاورد جلو

همینکه داشت پاورچین پاورچین

می آمد جلو

پاش خورد

به یه چیز ولو

بعد دید

اگر این کار رو نکنه

خیلی بد میشه

در نتیجه اون کارو کرد

و

ولو بودن را آفرید

تا آدم ها

باشوند

و اینگونه بود که

سکسیدن آغاز شد

خدا

ولو بودن را که شد کرد

فقط

یادش رفت

به کی بگه دمر به کی بگه تاق باز

و اینگونه بود که

بلا تکلیفی

آغازید

و رسما خدا رید

و البته

خیلی زود لیسید

و کلی هم بوسید اونایی رو که بلا تکلیف آفرید

ولی

مردم که عقلشون

به تنها چشم باز نیم متر پائین تر از پشت سرشونه

فقط ریدن را یاد گرفتند

تا پایان تمام آغازها

بر بلا تکلیف ها

و

این آغاز به گه کشیدن زندگی بلا تکلیف ها

توسط چشم گشادانی بود که

همه ی دنیا را به یک چشم!

می دیدند

و این آغازی بود بر تمام

دردها

دریغ ها

دروغ ها

تبعیض‌ها

تحقیق‌ها

ظلم‌ها

و ... بدبختی‌ها

آغازی بود بر تمام آغازها

و اینگونه بود که آغازیدن آغاز شد

۶

بیا در من

استراحت کن

و بگذار

من هم بکنم

استراحت

را

در

خودم

و نه در تو

که

بیشتر به درد درد می خوری

تا استراحت

بگذار

مقداری

در چشم هایت

استراحت کنم

من

خسته تر

از این هستم

که

دور تر شوم

از نفس هایت

و

تن من

قانع تر از

آن که

لختی را

غیر از نفس ات بخواهد

استراحت من

لمیدن یا

خرامیدن

یا حتی خوابیدن نیست

اگر

استراحت من

در فضایی باشد که

نفس تو

از آن

فقط

گذر کرده

من زیاد مزاحمت نمی شوم

حاضر م

تمام عمر م را

بدهم

و برای این

استراحت

فقط اندکی بمیرم

۷

امروز

من با یک خبر

از جا پریدم

همراه با

زن های سوسنگرد تا

صحرا دویدم

از زیر صدها چکمه ی

آلوده ی پست

پیراهن

صد چاک خواهرهای

خود

بیرون کشیدم

امروز بغضی در گلوی

من قدم زد

تا

انتهای شهر اندیمشک مرا برد

آنسو تر از

آن موشک ناخوانده مهمان

کان شب برای

سرکشی

آمد به بالین علی اصغرهاى تهران

بغضم

کنار موشک اسکاد ترکید

صد تکه شد

بر روی صدها کودک شیر خوار

پاشید

بعد از عبور

از شیرخوارگاه های تهران

راهی

خرمشهر و

دزفول و

سوسنگرد

گردید

آنجا کنار مادری تنها

نشستم

از ساز لالایی که

در صحرا

رها کرد

من کودک اش گشتم

و

بغض خود

شکستم

سر را به روی

سینه ی یوما نهادم

خون می چکید از سینه اش

از جا پریدم

با سینه ی خونین او

تا جاده ی اهواز خرمشهر

سینه خیز

رفتم

آنجا پدر را

با برادر های خونی

چرخ گشته در

زنجیره ی تانک های بعضی

صد تکه دیدم

خورجین خود را

از گوشت و پوست و خون

لبریز کردم

در حصر آبادان نشستم

چند قطره از خون برادر

با پدر را

با یک پلاک و استخوان ها

بر رود ریختم

جهل عرب را پاک کردم

شط العرب را

با خونشان

اروند کردم

...

امروز

اما

لخت شدم

در رود بغض خود

پریدم

فریاد زدم فریاد

مادر پدر خواهر برادر

اینک بیارامید

شد

صدام اعدام

دیروز

که از

حسین بن علی

نوشتم

مردی مرا فهمید

و گفت خوشم آمد از

شعرات

گفتم من

برای خوش آمد کسی نگفتم

گفته هایم را

گفت می دانم ات

چون من هم

هم سرشت هستم!

تعجب

خود را

بی کلمه از من

بیرون ریخت

و او فهمید و گفت

من هم یک هم سرشت

از چهارصد و پنجاه سال پیش ام

ولی هنوز هستم

در درون اشعارم

گفتم

اشعارت

گفت

اشعارم

گفتم بخوان

گفت بخوان

خواند خواندم

ماند رفتم

موقع رفتن گفتم

من واگوبه های

تنهایی ام را

هم سرشت امضا می کنم

تو

چه

گفت

من دل گوبه های تنهایی ام را

با این اسم

به تمام دیوارها کوبیده ام

محتشم کاشانی

وفا

و خداوند آفرینش را در ۳۶۵ روز به پایان رسانید و تا آن روز همه چیز به وجود آمد و هست شد و اینگونه آفرینش خدا کامل شد.

و از پس آن روز، روزی نو فرا رسید. هرمزد روز ماه فروردین، روز مقدس اهورا مزدا، زمانی برای از سر گرفته شدن درخشش خورشید و اعتدال طبیعت، روز شادمانی زمین و آسمان و آفتاب، روزی سرشار از شوق شکفتن، روز آغاز آفرینش، بهترین روز سال، نوروز.

در اغلب منابع تاریخی از جمله تاریخ طبری، شاهنامه، و آثاز بیرونی، نوروز منسوب است به دوران جمشید پیشدادی. گفته شده در این روز جمشید به جنگ دیوان رفت و آنان را فرمانبردار خود ساخت، جمشید در این روز بر تختی از جواهر نشست که دیوان آن را می بردند و به یک روز راه از دماوند به بابل رسید. این روز اول فروردین بود و مردم این روز را جشن گرفتند و شادی کردند.

یکی از امتیازهای نوروز این است که در فروردین ماه (فرورتیش) واقع شده است و روزی است که انسان آفریده شده و متعلق به فروهر پاکان است که برای دیدار کسان خود به زمین آمده و بعد از مدتی به جاهای خود بازمی گردند. (فروهر از نیروهای مقدس و معنوی انسان است که پیش از آفرینش در عالم بالا وجود داشته و هنگام آفرینش انسان در کالبد او داخل شده و او را رشد و ترقی داده و نگهداری می کند و پس از مرگ انسان دیگر باره با همان پاکی و تقدس اولی به جای خود باز می گردند)

جشن بزرگ نوروز مسیر طولانی و دشواری را طی کرده تا امروز بدین شکل به دست ما رسیده است، در این نوشتار سعی من بر آن است که گزیده ای از این مسیر را بیان کنم و مختصری توضیح دهم.

کوروش بزرگ موسس شاهنشاهی ایران نخستین حکمرانی بود که به نوروز جنبه رسمی داد و در سال ۵۳۴ پیش از میلاد دستورالعملی برای آن تدوین نمود. در دوره ی هخامنشیان، یازده روز اول فروردین ویژه ی انجام مراسم نوروز بود. شاه در نخستین روز سال نو موبدان، بزرگان، مقامات دولتی و فرماندهان ارشد نظامی، دانشمندان و نمایندگان سرزمین های دیگر را می پذیرفت و ضمن سپاسگذاری از عنایات خداوند، گزارش کارهای سال کهنه و برنامه های دولت برای سال نو و نظر خویش را بیان می کرد که نصب العین قرار می گرفت.

داریوش بزرگ که گسترش آیین های نوروزی در جهان نتیجه تلاش های اوست، در مراسم نوروز ۵۱۵ سال پیش از میلاد تصمیم خود را در زمینه ی ایجاد سنگ نبشته در بیستون — حاوی آرزوها، اندرزها و شرح قلمرو ایران — اعلام کرد که مورخان با توجه به این سنگ نبشته گفته اند ایران تنها کشور جهان است که سند مالکیت دارد. پس از افتتاح کاخ های معروف پاسارگاد هر سال جشن های نوروز پر شکوه تر از قبل برگزار می شد.

در دوران اشکانیان ایام نوروز به پنج روز کاهش یافته بود اما شاه وقت به تقاضای تنسر (موبد موبدان) روز ششم — زادروز زرتشت — را به آن اضافه کرد و بدین ترتیب جشن های نوروزی به شش روز افزایش یافت.

قابل توجه است بدانید که مهستان (اولین پارلمان جهان) در عهد اشکانیان، نخستین جلسه ی خود را در نوروز ۱۷۳ سال پیش از میلاد با حضور مهرداد اول، شاه وقت، برگزار کرد.

اردشیر پاپکان که در سال ۲۲۶ میلادی سلسله ی ساسانیان را تأسیس کرده بود، در سال ۲۳۰ میلادی از دولت روم که در جنگ با ایران شکست خورده بود خواست که نوروز ایرانی را به رسمیت بشناسد و سنای روم نیز آن را پذیرفت و از آن پس نوروز ما در قلمرو روم به نام lupercal معروف شد.

در طول حکومت ساسانیان اهمیت نوروز افزایش یافت. نوروز نه تنها یک عید ملی بود بلکه ایام تمیز کردن محیط زیست، پوشیدن لباس نو، نمیز کردن بدن، استغفار از گناهان، دلجویی از پیرا، تجدید دوستی ها و استحکام خانواده و بیرون کردن افکار بد و پلیدی ها از روح و روان به شمار می آمد. در این عهد تشریفات نوروزی مفصل شد، از جمله روشن کردن آتش روی بام ها در شب نوروز به منظور سوزاندن پلیدی ها که اینک این رسم به روشن کردن شمع سر سفره هفت سین تبدیل شده است.

پس از یورش تازیان به ایران، تا مدت ها مراسم نوروز به صورت مخفیانه و خانوادگی برگزار می شد، اما با گذشت زمان کوتاهی بار دیگر ایرانیان توانستند با هوش و ذکاوت بی اندازه شان نوروز را به همان شکل گذشته برگزار کنند.

در دوره ی سامانیان، امیر اسماعیل سامانی، پادشاهی که به تجدید حیات زبان فارسی و فرهنگ ایرانی کمک فراوانی کرد، در سال ۸۹۲ میلادی از ریاضیدانان خراسان خواست که تقویم ساسانی را دوباره بازنویسی کنند تا نوروز در ساعت درست خود (هنگام عبور خورشید از استوا) آغاز شود و حلول سال دقیق باشد.

این آرزو سال ها بعد توسط عمر خیام تحقق یافت و تقویم هجری خورشیدی و لحظه ی دقیق حلول سال نو تهیه شد. ملک شاه سلجوقی که عمر خیام نیشابوری در دوران حکومت او تقویم خورشیدی را تنظیم کرده بود از همان روز فرمان رسمی رعایت آن را داد.

حمله ی مغول ها به ایران زمین بار دیگر نوروز را برای مدتی خانه نشین کرد و باز تاریخ تکرار شد و کوتاه زمانی بیش طول نکشید که بار دیگر ایرانیان توانستند با همان ذکاوت مثال زدنی خود، نوروز را از کنج خانه هاشان به بیرون کشند.

در سال ۱۵۹۷ میلادی، شاه عباس صفوی آیین نوروز را در عمارت نقش جهان اصفهان در حضور نمایندگان کشورهای جهان برگزار کرد و در آن روز طی نطقی تاریخی، اصفهان را پایتخت جاودانه ی تاریخ نامید.

نادر شاه نیز در سال ۱۷۳۹ مراسم نوروز را در کاخ شاه جهان هندوستان برگزار کرد.

کریم خان زند نیز پس از اعلام پایتختی شیراز، از سال ۱۷۶۱ میلادی به بعد هر سال سلام نوروزی را در عمارتی که امروز "موزه پارس" نامیده می شود برگزار می کرد.

ذکر مصیبتی که بر فرهنگ و هویت ایرانی ما در دوران قاجار روا داشته شده تنها می تواند تاسف برانگیز باشد. سردار سپه و پسرش محمدرضا شاه نیز که با جعل صفت "پهلوی" سعی داشتند برای خود ریشه ی ایرانی بتراشند و نسب خود را به هخامنشیان متصل کنند، تنها از آیین های نوروز استفاده ی ابزاری می کردند تا خود را مدافع عظمت ایران نشان دهند.

و به نظر من آنچه پس از انقلاب سال ۵۷ تا به امروز بر سر فرهنگ و دین و آیین ما آمده به تنهایی می تواند یک ملت را با همه تاریخ اش نابود کند و جای تعجب است که چه رازی در "نوروز"، این جشن بزرگ باستانی نهفته است که با این همه بلاها همچنان پرشکوه تر از همیشه در وجود تک تک ما جریان دارد.

در پایان بهتر دیدم خلاصه ای از برخی مراسم نوروز را به طور خلاصه برای شما بنویسم.

روشن کردن آتش بر بام خانه ها در هفت روز پایانی سال

در هفته ی آخر سا ، رسم بر این بود که بر بام خانه ها آتش روشن کنند و نگذارند آتش خاموش شود تا این شعله های اهورایی راهنمایی باشد برای فروهرهای نیاکان. در زمان هخامنشیان رسم بر این شد که این آتش را به سه قسمت تقسیم می کردند به نام سه فرشته مقرب خدا (آسمان، آذر، آبان) و پس از آن آتش را به نام امشاسپندان به هفت قسمت تقسیم می کردند و بر آنها نیایش می خواندند. متأسفانه پس از حمله ی اعراب، رسم اشتباهی از آنان وارد ایران شد و با جشن آتش ایرانیان ترکیب شد و "چهارشنبه سوری" نام گرفت. اعراب جاهلیت روز چهارشنبه را نحس می شمردند و برای همین در این روز آتش روشن می کردند و برای رفع این نحسی از روی آتش می پریدند. در حالی که ما در ایران پیش از حمله ی اعراب چیزی به نام هفته نداشتیم و لذا رسمی به نام چهارشنبه سوری کاملاً بی معناست و جالب آنکه در فرهنگ ما ایرانیان، پریدن از روی آتش نوعی بی حرمتی نسبت به آن است. همه ی اینها در حالی ست که اغلب مردمان فکر می کنند "چهارشنبه سوری" نیز به قدمت نوروز است و از نیاکان ما برایمان مانده است.

خانه تکانی نوروز

ایرانیان دیرین بر این عقیده بودند که فروهر های مردگان روز اول به خانه و کاشانه ی خود سرازیر می شوند و از خانه و هفت سین و خوردنی ها دیدن می کنند و بر بازماندگان واجب است طوری عمل کنند که فروهر گذشتگان با شادکامی به جای خود بازگردند.

سفره ی هفت سین

این سفره به عدد هفت امشاسپند (هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمزد، خرداد، امرداد) و به نیت یاری جستن از آنان در سال

نو چیده می شود.

روز ششم فروردین، خرداد روز، جشن بزرگ میلاد اشو زرتشت

یکی از مهمترین روزهای نوروز، روز ششم یا خرداد روز است، روز تولد اشو زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی. در کتب پهلوی درباره ی این روز اینگونه نقل شده است: در این روز در پیکر مردم جان و جنبش به وجود آمد؛ ایران زمین در چنین روزی پیدایی یافت؛ کیومرث دیو آرزو را کشت؛ نخستین جفت بشر (مشیه و مشیانه) چون دو ساقه ی ریواس از زمین رستند؛ هوشنگ پیشدادی در این روز به پیدایی آمد؛ تهمورث اهریمن را به بند کشید؛ جمشید جهان را بی مرگ و مردمان را همیشه جوان کرد و زرتشت در این روز برای اولین بار مورد وحی اهورامزدا قرار گرفت.

روز سیزدهم فروردین (تیر روز فروردین ماه)

در این روز جمشید به پاس نوروز و برای شکرگزاری نعمت های آفریدگار، در صحرائی سبز و خرم خیمه بر پا می کرد و بارعام می داد و این رسم هر سال ادامه می یافت و امروزه نیز همچنان جزئی جدانشدنی از شادی های نوروز است.

سبزه گره زدن در روز سیزدهم نوروز

گفته شده است مشیه و مشیانه که دختر و پسر دو قلوی کیومرث بودند در روز سیزدهم فروردین برای اولین بار در جهان با هم ازدواج نمودند. در آن زمان چون عقد و نکاهی شناخته شده نبود آن دو به وسیله ی گره زدن دو شاخه مو، پایه ی ازدواج خود را بنا نهادند و چون ایرانیان باستان از این راز به خوبی آگاهی داشتند داستان آن را سینه به سینه محفوظ نگه داشتند تا به امروز که این مراسم همچنان ادامه دارد.

آری، اینچنین است نوروز بزرگ و جاودانه ایرانیان. و آنچه گفتم تنها گزیده ای کوتاه از عظمت و شکوه این جشن باستانی بود؛ به امید روزهایی نو برای ایران و همه ایرانیان.

زمان تحویل سال ۱۳۸۶

ایران: چهارشنبه ۲۱ مارچ ساعت ۳ و ۳۷ دقیقه و ۲۶ ثانیه صبح

تورنتو و شرق آمریکا: سه شنبه ۲۰ مارچ ساعت ۷ و ۷ دقیقه و ۲۶ ثانیه بعدازظهر

ونکوور و غرب آمریکا: سه شنبه ۲۰ مارچ ساعت ۴ و ۷ دقیقه و ۲۶ ثانیه بعدازظهر

سال ۱۳۸۶ مبارک باد

عکاس: وفا



گوشه ای از باغ وفا



منظره ای از بالای کوه لاجور



کوه سرخ



سر راه دانشگاه

بارگشت به فهرست



در حالی که توجه دولت های غربی به تهدید سلاح های کشتار جمعی ایران کشیده شده و گنج این خبرند، رژیم اسلامی خود با تهدیدهایی از درون کشور روبرو است و روز به روز بر سرکوب کارگران، زنان، دانشجویان، گی ها، اقلیت ها، و این روزها، ناشران و نویسندگان، می افزاید. تحلیلگران غربی شاید در نیروی انگیزاننده ی متن شک کنند و بپرسند "من در بستر مرگ" ویلیام فالکنر، "بوف کور"

صادق هدایت، "عموجان ناپلئون" ایرج پزشکزاد، "دختری با گوشواره ی مروارید" تریسی شوالیه، و حتی "رمز داوینچی" دان براون، چه تأثیری در روند سیاسی ایران می تواند داشته باشد؟ اما رژیم ایران به خوبی از معجزه ی تخیل و تفکر آگاه است و از زبان وزیر ارشاد و فرهنگ اسلامی به ناشران هشدار می دهد که این "غذای مسموم غربی را به خورد نسل جوان" ندهند.

واضح است که "این غذای مسموم" تهدیدی برای نسل جوان نیست، تهدیدی است برای دست اندرکاران دیکتاتوری مذهبی. پس از گذشت بیست و هفت سال از انقلاب، رژیم اسلامی نه فقط پاسخی قانع کننده به شهروندان ایران در اختیار شهروندان ایران نگذاشته است، واقعیت آن است که حتی قادر نبوده پیروزی رژیم در عرصه های فرهنگی را به چهره هایی که خود در سلسله مراتب مذهبی جایگاهی دارند، بیاوراند. نسل جوان، بچه های انقلاب که قرار بود ارزش های انقلاب را حفظ کنند و پایه های قدرت ایدئولوژیک رژیم باشند، و نسل جوان سابق انقلابی، آنهایی که از میانشان بسیاری جان خود را برای حفاظت از انقلاب داده بودند، همان دو گروهی که رژیم به سرسپردگی شان تکیه کرده بود، حالا تخیل و تفکر به کار رفته در آثار ادبی را به کار می گیرند تا در مقابل سرکوب فکری همین رژیم مقاومت کنند.

جوان ها با شعر تن کام فروغ فرخزاد، و سیمین بهبهانی هشتاد ساله ی فمینیست فعال حقوق بشر، با شعر و داستان جیمز جویس و جرارد منلی هاپکینز از خود بیخود می شوند. انقلابی های سابق نظیر اکبر گنجی از هانا آردنت و اسپینوزا و نیز حافظ و مولانا نقل قول می آورند و فضای باز دموکراسی سکولار و یا برجیده شدن سرکوب های حاضر را زیر نام فرهنگ و سنت طلب می کنند. چندی پیش احمدی نژاد رئیس جمهور ایران اعتراف کرد که انقلاب در دهه های گذشته قادر نبوده سکولاریسم و لیبرالیسم از فضای فکری ایرانیان دانشگاهی ریشه

کن کند و از دانشجویان دعوت کرد دانشگاه های پاکسازی شده را از نفوذ عناصر سکولار و لیبرال یکبار دیگر پاکسازی کنند.

مقامات ایرانی ادعا دارند بعضی از کتاب هایی که ممنوع اعلام شده اند آشکارا در خواننده ی ایرانی احساس فرودستی ایجاد می کنند و آنان را به دنباله رو غرب بدل می کنند. این ادعا بی معنی است. خواندن کتاب های غربی نشانه ی فرودستی نیست بلکه پذیرش تفکر و تخیلی جهانی است؛ سنتی که ریشه اش در ایران به قرن های قبل برمی گردد، به زمانی که کسانی چون فارابی آثار افلاطون و ارسطو را به عربی ترجمه می کردند و همراه با گسترش اسلام در اروپا به نوزایی فلسفه و تفکر یونان کمک رساندند.

این احساس فرودستی نیست، کنجکاوی است و شوق به ارتباط و ایجاد گفتمان با دیگران که زمینه ساز عطش به آثاری است که در نقاط دیگر جهان نوشته می شوند. برای آنان که از حق معاشرت و تبادل نظر با ساکنان کشورهای دیگر محروم شده اند، کتاب، فیلم، موسیقی و هنر دیگران راهی است برای رابطه و بازیافتن جایگاهی در کنار دیگران در جاهایی از جهان که از آنان دریغ شده است. از طرفی، خواندن و به دست دادن ترجمانی از آثار غربی شوقی را در خواننده ی ایرانی زنده می کند که در کشور خودش به فراموشی کشیده شده است.

اما شاید خطرناک تر از علاقه به خواندن کتاب های غربی، عشق ایرانیان به و همزاد پنداری شان با آثار ادبی و به خصوص با شاعران کلاسیک ایران است، که در طول قرن ها نگاه تازه ای، متفاوت با آنچه شاهان مستبد و روحانیون متحجر حکم کردند، در اختیار مردم گذاشته اند. بیش از هفتصد سال پیش عمر خیام، دانشمند و شاعر و بیخدا، از قطعیت مرگ و تزلزل زندگی نوشت و نوشت که شفا در عشق و شراب است و حافظ، زاهدان دو رو را که خلق را به جرم نوشیدن شراب در خلوت، در ملاء عام به شلاق می زدند، زیر تسمه کشید و مولانا اعلام کرد که عبادت که می کند فرقی نمی کند در مسجد باشد در کلیسا باشد یا در کنشت.

پیشروان ادبیات امروز ایران در آغاز قرن گذشته نیز، نظیر ایرج میرزا، با زبانی زنده از شهوت کلمه و با طنز گزنده فساد و دورویی نشسته در هرم قدرت مذهبیون را افشا کردند. صادق هدایت، پدر رمان مدرن ایران، علیه خرافات و دیکتاتوری دینی نوشت و با ارزش ترین شاهکار رمان مدرن فارسی، بوف کور شوم را خلق کرد. از شاهکارهای کلاسیک تا شعر امروز. هر اثر شاهدهی است بر این واقعیت که فرهنگ فارسی، قبل و بعد از اسلام، به قلم بهترین شاعران و نویسندگان نوشته شده و نه آنان که دین را غصب کردند تا از طریق آن قدرت را به نام خود به کرسی بنشانند. شور و عشق و تن کامی و نیز، با جان، با رویگردانی از قدرت و شک به سیاست حاکمان و دو رویی زاهدان، با آرزوی جهانی رنگارنگ و چند صداییه، ادبیات ایران به ایران بیرنگ خشمگین کوتاه فکر روی خوش نشان نمی دهد.

تفتیش و حذف عقاید در ایران بر ضرورت وجود کتاب به عنوان پلی برای گفتگو و زمینه ای برای خلق فضاهای آزاد که تنگناهای ناشی از سیاست، ملیت، نژاد، جنسیت، مذهب و مکان را از میان بر دارد، تأکید می کند. در دنیا آزاد اندیشان باید که ایرانیان را در برابر سانسور و حذف حمایت کنند؛ می توانند همراهی خود را با ایرانیان، با انکار دیدگاهی که ایران را ساده می پندارد و حقیر می نماید ابراز کنند، دیدگاهی که میان فرهنگ ادعایی یک رژیم دینمدار مدرن، و فرهنگ و ادبیات اصیل مردمی با قدمت تاریخی فرق نمی گذارد. با نگاهی به سنتی که در گذشته و با فیتزجرالد، گوته، ادوارد براون و لوئی مسینون شروع شد و امروز با دیگرانی که ایران را با ارزش می یابند و هنوز از مسیر ادبیات ایران به ایران وصل می شوند، ادامه یافته، خوب است آن یکی ایرانِ پنهانِ غصب شده را با خواندن شاهکارهای بهترین و معتمدترین نمایندگان، یعنی شاعران و نویسندگان، تقدیر کنیم.

آذر نفیسی استاد میهمان دانشگاه هایکینز واشنگتن و استاد سابق دانشگاه تهران، و دانشگاه آزاد اسلامی و علامه طباطبایی است. به قلم نویسنده ی *لولیتا خوانی در تهران*، که به سی و دو زبان ترجمه شده و جوایزی چندی را به خود اختصاص داده، مقالات متعددی در نیویورک تایمز، واشنگتن پست، وال استریت جورنال، چاپ شده است. به همین قلم، *خوانش انتقادی رمان های ناپاکوف*، به چاپ رسیده. آذر نفیسی در حال حاضر مشغول نوشتن دو کتاب، *جمهوری خیال*، و *آنچه بر زبان نیاورده ام*، است.

در ابتدای این نوشتار باید گفت از آنجا که بررسی پدیده ی همجنسگرایی در ایران یک امر نسبتاً تازه است و خیلی از همجنسگرایان بخصوص همجنسگرایان مرد در پذیرش این امر مشکلات بزرگی داشته اند، این مقوله چه در میان خود همجنسگرایان و چه در میان دگر جنسگرایان بعنوان موضوعی قابل بحث خود را نشان می دهد. در سالهای اخیر کوششهایی نیز در جهت اطلاع رسانی و گسترش آگاهی شده است. حال با توجه به اینکه قدمی در این راه پیش نهاده ایم خوب است سعی در رفتار شناسی همجنسگرایان ایرانی داشته باشیم و با دیدی باز تر به این موضوع قابل تأمل بنگریم. گرچه من کارشناس علوم رفتاری، جامعه شناس، و یا اقتصاد دان نیستم اما بنا به تجربیات اندکم موضوع این بحث را وضعیت اقتصادی همجنسگرایان ایرانی انتخاب نموده ام.

همینجا خاطر نشان می سازم به دلیل این که لزبین ها در ایران همیشه در پرده ای از ابهام بوده اند و مخفیانه زیسته اند، برداشت ها و اطلاعات ما از زندگی لزبین های داخل ایران بسیار کم و محدود است، به همین علت اگر اسمی و مثالی از لزبین ها برده نمی شود معذرت خواهی کرده و امیدواریم که جامعه ی لزبین نیز در شناخت خودشان بر دیگر هم احساسانشان پیش قدم شوند.

بسیاری از همجنسگرایان تا همین یکی دو دهه ی پیش برداشت درستی از احساس خویش نداشتند و از آنجا که امروز این پدیده در ایران در ابتدای شناسایی به عنوان احساسی طبیعی است، سال های گذشته سال های خوبی برای همجنسخواهانی که مجبور به تظاهر به دگر جنسگرایی بودند، به شمار نمی آید.

در این راه بودند بسیاری از همجنسگرایانی که مشغله ی فکری آنها پیدا نمودن همراه و شریکی برای لحظاتی کوتاه و بعد از آن، پنهان نمودن خویش از دید مردمی که آن ها را انگشت نما می کردند، راه هر گونه فعالیت اقتصادی، تحصیل و کار در زمینه ی دلخواهشان را سد می کرد.

چرا؟ تصور عام در مورد همجنسگرایانی که تن به سکس با استریت ها می دادند همان تصور سنتی و غلطی بود که اکنون به سختی و به آهستگی در حال تغییر است. متأسفانه میراثی که از گذشته برای قشر آسیب پذیر هموسکشوال در ایران باقی مانده آنچنان در اذهان و فرهنگ مردمان رسوخ کرده که تغییر آن کاری بس مشکل می نماید. می توان نظریه ی عمومی که در مورد هموسکشوال ها وجود دارد را در چند مورد زیر خلاصه نمود:

- یک همجنسگرا از عهده ی کارهای سخت بر نمی آید.

• یک همجنسگرا ضریب هوشی پایینی دارد.

• یک همجنسگرا انسانی مطرود و سطح پایین است که نیاز مالی اش در حد برآورده کردن نیازمندی های اولیه زندگی است.

• یک همجنسگرا نه نیاز به کاری پر درآمد دارد و نه نیاز به خانه ای مناسب، چرا که تمام ذهن او را سکس و روابط جنسی با

افراد مختلف اشغال کرده.

• یک همجنسگرا بازیچه ی دست این و آن است و در مجالس رقص و بزم بدون پرداخت دستمزدی از او بهره کشی می توان کرد .

اینها تصورات غالب مردم عامی جامعه ی مردسالار ماست. از دلایل عمده ی آنکه همجنسگرایان در گذشته ی نه چندان دور نمی توانستند

مشاغل پر درآمد و پول ساز انتخاب کنند، و یا در حفظ آن چندان موفق نبودند، مردسالاری در جامعه ی ایرانی است.

شاید بی ربط نباشد بگوییم که مرد سالاری حتی در روال طبیعی جریان های اقتصادی نیز نقش مهمی بازی کرده و می کند. سهامداران

عمده در دنیای اقتصاد مردان هستند، تجار و کارخانه داران عمده، مردان هستند واز آنجا که هموسکسشوال ها (خصوصاً هموسکسشوال های

مذکر) ناخودآگاه از رفتارها و عادات خشن که جزو رفتارهای عادی جنس مذکر است رویگردان هستند، و از طرفی در محیط های کاری

ایجاب می کند که بعضاً رفتاری غیر از آنچه ذاتی ایشان است، اختیار نمایند، بنابراین بیشتر هموسکسشوال های مذکر از کارهای سخت،

بدنی، و با کارهایی که با عده ی زیادی هتروسکسشوال رابطه ی کاری وجود داشته باشد، رویگردان بوده و همین رویکرد باعث افزایش نرخ

بیکاری و نداشتن منبع درآمدی در بین این قشر می شود.

همه می دانیم که با پیشرفت روز به روز دانش های پزشکی، فنی، و هنری، ناخودآگاه جامعه ی ایرانی نیز دستخوش تغییرات شده است.

همین جا باید موضوعی را در پرانتز مطرح کنم که به نظر می رسد هیچ ربطی به بحث ما نداشته باشد، اما بی ربط هم نیست.

مترقی شدن نسبی جامعه و جو مدرنی که در ایران بوجود آمده هیچ ربطی به نوع حکومت ندارد و مرهون دستاوردهای رؤسای جمهوری

اسلامی نیست، علیرغم تبلیغات فراوانی که در رادیو و تلویزیون دولتی ایران در مورد پیشرفت های شایان توجه علمی و تحقیقاتی، نظامی و

مهمتر از همه انرژی هسته ای در ایران را هر روز به مردم تلقین می کنند، این موارد مرهون گذشت زمان و پیشرفت نامحسوس جامعه بوده

است.

بسیاری از پروژه های عمرانی و زیر ساختی در کشور که امروز به بهره برداری می رسد و به دست پر توان رئیس جمهور محترم فعلی

افتتاح می شود! پروژه هایی هستند که سال ها پیش و چه بسا قبل از انقلاب ۵۷ زیربنایشان گذاشته شده بود. با به وقوع پیوستن انقلاب و

هشت سال جنگ که بهانه ی آقازادگان برای چپاول این مرز و بوم بود و پروسه ی تکمیل و بهره برداری را به عقب انداخته بود، از روزگار

خوش در زمان حال تکمیل و مورد استفاده قرار گرفته اند و به حساب دولت نهم و رئیس جمهور عزیزمان گذاشته شده اند!

امروز با تأسیس دانشگاه های مختلف و روش های جدید تعلیم و تدریس، همجنسگرایان نیز همانند تمام انسان های دیگری که از امکانات مساوی در جامعه برخوردارند موجبات رشد و ترقی خود را فراهم می آورند و شاهدیم که خوشبختانه نسل جدید همجنسگرایان انسان های فرهیخته و تحصیلکرده اند که آینده ی روشنی پیش رو دارند.

آرایشگری، فروشنده‌گی، رانندگی تاکسی و از این دست مشاغل در نسل قبل همجنسگرایان، با توجه به خلیات و روحیات ایشان، به وفور دیده می شد، اما امروز خوشبختانه می بینیم که همجنسگرایان در رده های پزشکی و مهندسی، تحقیقاتی و دانشگاهی نیز صاحب عنوان می باشند و قشری فعال را در جامعه تشکیل می دهند؛ هر چند در زیر نقابی خود خواسته پنهانند اما با تلاشی که سازمان های فعال حقوق بشر و همینطور سازمان همجنسگرایان ایرانی انجام می دهد، امیدواریم که این نقاب نیز برداشته شود و همجنسگرایان بدون ترس از اعدام و دستگیری به فعالیت های مفید اجتماعی و اقتصادی بپردازند.

گرچه به نظر می رسد این پروسه زمان زیادی را طلب کند اما با وجود پرداختن رسانه های اینترنتی و روزنامه و مجلات خارج از ایران به پدیده ی همجنسگرایی و همجنسگرایان در ایران، امید می رود که این قشر بتواند با توجه به قابلیت ها و توانایی هایی که دارد جایگاه مناسب خود را از لحاظ اقتصادی نیز در جامعه پیدا نموده و به یک اهرم مؤثر در روابط اقتصادی و تجاری تبدیل شود.

دکتر () از همجنسگرایانی است که به تازگی تخصص خویش را اخذ کرده و به طبابت در یک درمانگاه شبانه روزی مشغول است. او به بیان کمبودهای اقتصادی و تنگناهای مالی اش پرداخت و این که در طول تحصیل کارهای پاره وقت را بدون در نظر گرفتن گرایش خود انجام می داد، چون هدفی بزرگ داشت. او شاغل بودن در بخش خدمات اجتماعی را یکی از بزرگترین شانس های زندگی اش می داند و با این که هنوز جوان است، اما آینده ی مالی خوبی را در پیش دارد. او با بیان این که دوستان همجنسگرایی داشته که بعد از پایان دوران دبیرستان نتوانستند ادامه ی تحصیل بدهند، اضافه می کند که به عقیده ی او، دلیل آن عدم آگاهی آنها از هویت جنسی و ارجح دانستن روابط جنسی و آزادی ایجاد رابطه است. او از این که تعداد زیادی از همجنسگرایان بین ۲۵ تا ۳۵ سال از کار و زندگی مناسبی برخوردار نیستند، اظهار تأسف کرد. باید گفت که پدیده های دیگری نیز که زاییده ی شرایط بد اقتصادی کشورند که غالب اقشار را تحت تأثیر قرار داده و در انتظار همجنسگرایان است، نظیر روسپی گری.

به علت محدودیت های خاص همجنسگرایان بخصوص گی ها، در ایران، روسپیگری به عنوان منبع در آمد مختصر، رواج دارد. در میان دگرجنسگرایان نیز هستند کسانی که به دلایلی از عهده ی مخارج زندگیشان بر نمی آیند و دست به تن فروشی و خودفروشی می زنند که این امر بیشتر در زنان دگرجنسگرا نمود دارد.

در بین همجنسگرایان نیز تن فروشی به مانند روسپی گری دگر جنسگرایان راه مناسبی شده است برای داشتن درآمدی هر چند کوتاه

مدت و ناچیز، اما راحت و بی نیاز به کار سخت بدنی. با آنکه روسپی گری بین پسران همجنسگرا و در بین جامعه ی کوچک همجنسگرایان

زمان کوتاهی است که نمود پیدا کرده، اما تعداد قابل توجهی حتی در شهرستان های دور از مرکز دست به این کار می زنند.

شنیدن این معضل از زبان یکی دیگر از همجنسگرایان که شغلی آزاد داشت، باعث تعجب من شد.

شاهین یک گی است که در بازار یکی از شهرستان های جنوب غرب، بوتیک کوچکی دارد. او در این بوتیک لباس های تین ایجری برای

فروش دارد. شاهین از کارش راضی است و مشتری های ثابتی هم دارد اما وضعیت همه ی همجنسگرایانی که در این شهر دور از مرکز

زندگی می کنند به این صورت نیست .

بعد از ظهر یک روز خنک پاییزی به بوتیک او رفتم تا با هم صحبتی داشته باشیم. مانکن های زیبایی که در گوشه ی بوتیک جا خوش

کرده بودند آدم را یاد مدل های گرانیگیتی می اندازد که در سالن های fashion اروپا و امریکا برایشان سر و دست می شکنند. شاهین به

چند مشتری می رسد و بعد متوجه ی من می شود.

لبخندی می زند و به طرفم می آید. به او می گویم که قصد خرید ندارم و در مورد وضعیت مشتری های همجنسگرای او می پرسم.

او از دوستانش می گوید.

- می دونی من دوست گی زیاد دارم و اکثراً هم مشتری های ثابتم هستند. سعی می کنم با همه به جور برخورد داشته باشم اما

خوب همیشه... اکثر دوستای گی من بیکار هستند...

- یعنی منبع درآمدی ندارند؟

- بله درواقع همینطوره ... حالا این مشکل برای همه هست... برای ماها که بیشتر هم هست با مشکلاتی که ماها داریم...

- مثلاً چه مشکلی؟

- خوب آدم های محل کار... یا کارهایی که درتوان ما نیست... دیدی تا بحال یه گی بره کارگر ساختمونی بشه؟ یا این که توی

محیط های اداری و کارمندی، گی ها اصلاً طاققت نمی آرند... تازه این برای کسانی صدق می کنه که خانواده های خوبی دارند و

یا با فرهنگ خاصی بزرگ شده اند. خیلی ها رو دیدم که اصلاً نمی دونن گی هستند یا نه اما بازم حاضر نیستند یه کار دایم

داشته باشند.

- خوب کارهای زیادی هست که بشه انجام داد مثل کار خود تو...

- بله... اما سرمایه می خواد... خودت می دونی که گی ها هر کاری انجام نمی دن...

- یعنی ایرادی هستیم!؟

- تقریباً... خود من خیلی از کارها رو قبول نمی کردم تا وقتی که این بوتیک رو باز کردم...
- با مشتری های گی ات چطوری برخورد می کنی؟ اون هایی که بیکارند رو می شناسی؟
- خوب من خیلی رعایتشون می کنم بعضی وقت ها به قیمت خرید جنسی رو بهشون می دم.
- اینجوری کمکی هم کرده ای... نه؟
- درسته اما خوب باید به کار اساسی کرد... می دونی کسایی رو می شناسم که به خاطر پول هر کار می کنن...
- راستی؟ من که ندیدم.
- اما من دیدم توی همین بولوار... که بری خیلی ها رو می بینی که اتو می زنن البته اینجا مثل تهران نیست که به راحتی این کار رو بکنن اما خوب دست کمی هم نداره... چرا؟... به خاطر پول... اکثراً برای سکس پول می گیرند... حتی برای به اورال توی به ماشین...

به چشم های من که از حدقه در آمده نگاه کرد و خندید.

- مثل روسپی ها؟
- دقیقاً. روسپی بودن که شاخ و دم نداره... من فکر می کنم به خاطر بیکاری و وضع بد اقتصادی که اینها تن به این کار میدن... تو فکر می کنی چرا باید کسی بهترین احساسش رو برای پول حروم بکنه؟ شاید هیچ کس دلش نخواد به سکس بی عشق و علاقه داشته باشه اما من کسایی رو می شناسم که میک آپ می کنند در حالی که اصلاً نیاز به این کار ندارند و به تن فروشی رو آوردن به علت نداشتن درآمد و یا کار...

به راستی جواب این سؤال را چه کسی می داند و در واقع مقصر اصلی کیست؟ تجارت سکس گرچه در ایران آنطور که در کشورهای دیگر همچون کشورهای حاشیه ی خلیج فارس مشهود نیست و یا به دلایل سنتی در دایره ی زنان روسپی خلاصه شده است، اما حقیقتی است که وجود دارد.

بحث های رفتار شناسی همجنسگرایان در ایران موضوع تازه ای است که نیاز به بحث های کارشناسانه و طولانی دارد و با نوشتن یکی دو مقاله و نوشتار دردی دوا نمی شود.

گرچه اشکالات بزرگ فرهنگی در جامعه ی ما رو به رشد است و این مختص هر جامعه ی رو به رشدی است که تنوع فرهنگی از خوب تا بد

را در خود جا دهد، اما قشر همجنسگرا بیشتر از ۵ درصد (با خوشبینی زیاد البته) در ایران را شاید تشکیل ندهد، پس آشناسازی این قشر با فرهنگ همجنسگرایی و تشویق آنها به تحصیل و فرا گرفتن مهارتی فراخور توانایشان به نظر نمی رسد کار سختی باشد.

به نظر می رسد با توجه به تلاش هایی که در شناخت هویت جنسی افراد از طرف نشریات اینترنتی و افراد خاص شده است، و از آنجا که ما ایرانی ها یا از این طرف بام می افتیم یا از آن طرف، همجنسگرایان هویت جنسیشان و گرایش به همجنس را در حلقه ی نخست قرار داده اند و آن را معیاری برای کارهای بعدی و فعالیت هایی که می خواهند انجام دهند، در نظر گرفته اند. همین موضوع باعث می شود نتوانند هر کاری را حتی اگر در آن تخصص دارند، به راحتی بپذیرند و در هر محیطی کار نکنند. در حالی که همجنسگرایان می توانند یک گی و یا یک لژیون باقی مانده و در محیط های رسمی با هتروسکشوال ها کار کنند، چرا که اکثریت جامعه را هتروسکشوال ها تشکیل می دهند و ما نمی توانیم منتظر باشیم تا جامعه ای که همه ی آنها هموسکشوال هستند تشکیل شده و آن وقت به راحتی فعالیت کنیم و دست به کارهای بزرگ بزنیم!

مطمئن باشید کارهای بزرگ در محدودیت انجام می پذیرد. با محدودیت هایی که ما داریم می توانیم یک همجنسگرا باقی مانده و بدون آن که هویت جنسی مان را جار بزنیم به کار و زندگی روزمره و عادی مان بپردازیم و سر لوحه ی کارهامان را همجنسگرایی قرار ندهیم.

انجام کارهای فرهنگی که امروزه روز رو به رشد است و با وجود این که همجنسگرایان زیادی قبل از این که کسی برایشان نسخه ای بپیچد در حال دستیابی به خواسته ها و آمالشان هستند، اما همین فعالیت های فرهنگی نیاز به سازماندهی و برنامه ریزی برای قشری دارد که هنوز مشکلات زیادی سر راه دارد.

وضعیت بد اقتصادی در ایران مختص یک قشر خاص نیست. طبقه ی متوسط سال هاست که دست به گریبان این موضوع است و البته از آن جایی که بیشتر همجنسگرایان در ایران متعلق به قشر متوسط هستند باید توجه داشت که تنها با تلاش مضاعف و ادامه ی تحصیل و در صورتی که امکانش نبود با فرا گرفتن فنی که درخور شأن و شخصیت فرد باشد سوای موضوع همجنسگرایی منبع درآمدی برای خود بسازند.

این خود همجنسگرایان هستند که باید بدون این که منتظر باشند تا معجزه ای از آسمان برایشان نازل شود، با توجه به اهدافی که در زندگی برای خود در نظر گرفته اند، دست به فعالیت های اقتصادی زده و آینده ی خود را روشن کنند.

و اراند - دی ماه ۱۳۸۵

بازگشت به فهرست

خشم خود را فرو خوردیم. رنج فراوان کشیدیم. سال های سال به دنبال آن ناکجا آباد دوست بوده ایم.

هنوز از خودم رضایتی ندارم. با اعصاب خرد و درمانده به همه چیز نگاه می کنم. در درونم جز رنج و افسردگی نیست. عشق را در نگاه دیگران می جویم. دیگر هیچ شعری تنهایی ام را تمام نمی کند. هیچ آوایی و صدایی مرا به وجد نمی آورد. می دانی، لفظ نسبی بودن، به معنای نسبی بودن نیست، بلکه به معنای بی هویتی، بی حالتی، بی اخلاقی است.

خدایا چه کنم. می گویند اختیار، اما کدام اختیار؟ همه چیز در یک دایره ی جبر گونه ی علت و معلولی بر من حادث می شود. آیا همه ی این عبارت ها آدم را به سمت عنوان این نوشته نمی برد؟ ذره ای عشق برایم فراهم نیست و حسم عمیق تر از اینکه هست، نیست.

نیازم به پول بیشتر از گذشته است. همه ی مشکلاتم، همه ی نرسیدن ها به اهدافم را، در این بی پولی می بینم، نه در خود خودم. هر کار بکنی من همان ام که خودم می گویم، نه آنی که به نظر تو می آیم. آره من جنده ام.

بی اعتمادم، چون همه به من بی اعتمادند. هر گونه محبت به خودم را سطحی و ظاهری می بینم. هیچکس حالم را در نمی یابد. هیچ روزنه ای رو به آینده ندارم. کاشکی عمرم زودتر تمام شود. کوچک ترین توجهی از دیگران را عین خوشبختی می دانم. با کمترین کم محلی دنیا برایم تیره و تار می شود. هر چه می کوشم و تلاش می کنم، نمی رسم. زمانی که هیچ حرکتی نمی کنم یک دفعه جمع خوبی ها به نزد من آیند. اما چه فایده، خودم آن را به دست نیاورده ام و هر چیزی که خودم به دست نیاورده ام را زود از دست می دهم.

نمی دانم به چندین نفر گفته ام کات، تمام شد، و با چندین نفر خداحافظی کرده ام. چه لذت کوتاه مدتی دارد زمانی که می گویم کات. هیچوقت با کسی دوستی مداوم نداشته ام، گویی عشق را در جدایی می بینم. چه لذتی دارد که او را عاشق خود بدانم و او را ترک کنم. چه لذتی دارد او در پی من باشد و من به او کم محلی کنم. چقدر خوب است او به فکر کارهایی بیفتد که برایم انجام داده است و همیشه پشیمان باشد. آره، لذت دوستی برایم بیشتر در لذت ترک اوست. هر موقع با کسی طرح دوستی می بندم او را ترک می کنم. خدایا خودت می دانی که بعد از چندین و چند بار تجربه، دوستی دوباره ایجاد کرده ام، اما هیچ وقت نتیجه ای نداشت. نمی دانم، یا من دیوانه ام، یا دیگران. خدایا گهگاهی دیگران را گول می زنم، آنچه نیستم را وانمود می کنم هستم. تنها یادگار دوران گذشته ام همین توهم است، چقدر لذت بخش است. دروغ که نمی گویم. تقصیر خودشان است که اینگونه متوهم هستند و درباره ی من اینگونه خیالبافی می کنند. من که به آنها دروغ نمی گویم، اما توهم آن ها را رد هم نمی کنم. دیگران اینگونه در دوستی پیش می آیند، نه رویارو با من، بلکه رویارو با توهم شان

بارها عاشق شده ام، اما امروز از عاشق شدن می ترسم. همیشه می گویم ولش کن، بگذار مرا بشکنند. چه لذتی دارد که او مرا بشکند، ولی هیچوقت نمی خواهم او را بشکنم.

وقتی با او هستم، همیشه در ذهنم هست، ولی وقتی میگویم کات، دیگر تمام می شود. عادت کرده ام به این.

وقتی به تو می گویم کات، چه راحت آن را می پذیری. این نشان آن است که چقدر به هم دروغ گفته ایم، البته دروغ های سفید. شاید هم دروغ نگفته ایم، شاید، اینقدر خسته ایم که دیگر باورمان شده است که هر دو بعد از مدت کوتاهی بایستی از هم جدا شویم. بهترین کلامی که در وقت خداحافظی می گوییم این است: بله، آدم های روان پریشی هستیم. و یا اصلاً از اول به درد هم نمی خوردیم یا تیپ هم نیستیم. آره، اینگونه برخوردها عادتمان شده. به یک زندگی که با عشق آغاز شود و با عقل ادامه یابد، عادت نداریم. آره، جنده ام من.

می دانی، یکی از صفات اخلاقی ما این است که کم حافظه ایم، حتی گهگاهی آنهایی را که دیده ایم، ملاقات کرده ایم، در بیرون هم می بینیم، به یاد نمی آوریم. عادت کرده ایم کم حافظه باشیم. باور کرده ایم که همه چیز زود گذر است. همه چیز لرزان و متغیر است. ما به متغیرالاحوال بودن یکدیگر عادت کرده ایم. هدف ما از ما گرفته شده. دیگر نمی توانیم بگوییم، من. زمانی که می گوییم من، منظورمان این است که من، از تو، برترم. هیچوقت نمی خواهیم بگوییم من هستیم، من عاشقم، من فکر می کنم.

همیشه خودمان را پنهان می کنیم، از دیگران، از خانواده، از دوستان، از جامعه، هم کلاسی ها، همه، همه.

اینگونه است که همیشه محتاج دیگران می شویم، برده ی محبت دیگران می شویم. حتی آن هایی که جای پدرمان هستند اگر کمترین محبتی نکنند، وابسته می شویم، عاشق می شویم، حتی با آنها سکس می کنیم. دنبال آرامشیم و آرامش را در کسانی که ادعایی ندارند می جوییم. نه به سبب اینکه تافته ی جدا بافته اند، بلکه به دلیل کهولت سن شان، بسیاری از مسائل چه بد و چه خوب در درونشان تثبیت شده است. آره، اینگونه است، جنده ام من.

می دانی اینقدر من و شما از هم دور شده ایم که تنها وجه مشترکمان همان احساس جنسی ما است، آن هم به دلیل این که جزو امور غیر اجتماعی است، وگرنه، اگر به اختیار خودمان بود، چنان می کردیم که با سایر مسائل زندگی مان کردیم.

این زندگی باعث شده که دنبال افراد ماجراجو باشیم؛ کسانی که فقط می توانند تخیل ما را ارضا کنند. می دانم، اینقدر با توهم آشنایم که اگر بسیاری از مواهب این عالم را عیناً به من بدهند، باز توهم آن، برایم شیرین تر است.

همه ی آمال و آرزومان پول است. پول برای دستگیری از ما نیست، بلکه توهم ما از چیزهای خوب را ارضا می کند. می تواند هوس های زود گذرمان را التیام بخشد. می تواند خودمان را از دیگران پنهان کند. می تواند هزار و یک کاری که یاد نگرفته ایم و هزار راه نرفته مان را

جبران کند. می دانی، پول، ملاک ماست برای خواستن همدیگر و ماندن با همدیگر. این پول است که به ما اعتماد می دهد.

آره، آره من ج...ده ام چون بنده ی پولم. همین عنصر شفافبخش که همه چیز در آن موجود است. رشد فردی، شأن اجتماعی، هر چیز مطلوب را برایم فراهم می کند. می دانی، نفس می کشم در این جامعه چون دیگرانی هستند که مثل من جنده نیستند. کسانی که همه چیزشان به پول ختم نمی شود. هنوز به کار، تخصص، علم، اخلاق، تعاملات اجتماعی و ارتباطات اجتماعی اعتقاد دارند. اگر همه بنده ی پول بودند بازار من خراب می شد. می دانی من آنان را احمق خطاب می کنم و آنها به می گویند جنده.

برای رسیدن به آن خیالم و آن توهمم همه کار می کنم، حتی اگر آن خیال، ساعتی طول بکشد و فقط ساعتی به من لذت بخشد.

ما جنده ها، مردم شهر برره ایم که بالا و پایین دارد. همه مان می دانیم بازار فخرفروشی، بازار خود خواهی و بازار خودپسندی، صوری است، اما همیشه هیزم به آتش آن اضافه می کنیم. هرکسی به ما توجه کند، از او دور می شویم و هر که بی توجه باشد، به او نزدیک می شویم. هر چیزی از کسی یاد می گیریم، قضیه را معکوس می کنیم و چنان نشان می دهیم که از قبل، آن را می دانسته ایم. هیچوقت حیرت در ما نمایان نمی شود چون به خودمان یاد داده ایم اگر در چنین وضعیتی قرار گرفتیم، به بی خیالی از آن بگذریم. همیشه به دنبال آن کلاس گذاشتن های بی فایده هستیم، و در مقابل کسی که برایمان کلاس بگذارد، یا خاموشیم یا مثل خودش کلاس می گذاریم. آره، سعی می کنیم از قافله عقب نمانیم. همیشه بلند بلند فکر می کنیم.

بیشتر با خودمان واگویه می کنیم و به واگویه عادت داریم. البته حق داریم چون اگر پرده ی درونمان را برای دیگران کنار بزنیم، مورد هجوم واقع می شویم. سال های سال است حتی کوچکترین مسائل شخصی مان را به کسی نگفته ایم، نهایتاً می گذاریم هر کس تیز هوشی به خرج داد، بفهمد.

می دانی، خیلی ها را می شناسم که اگر تکنیک ما جنده ها را بکار نبرند، به افسردگی شدید مبتلا می شوند. می دانی چرا؟ چون ما که هوش نداریم، معیشت صحیح و درست هم نداریم، اعتماد به نفس هم از ما گرفته شده، حالا اگر با سکس، که قسمت عمده ی زندگی ماست، کنار نیاییم، همه ی عمر مبتلا به افسردگی خواهیم بود. بگذار درد های دیگرمان را با سکس التیام ببخشیم.

بگذار بازار سکس و سکس فروشی گرم تر شود. بگذار همه ی این ها باعث شود که به چیزهای دیگر نیندیشیم. تازه، همه ی این مسائل، جدای همه ی مسائل و مشکلاتی است که سایر افراد جامعه دارند، همان مشکلاتی که در شهر، مدرسه، اداره، دانشگاه، خیابان، دولت و ... وجود دارد.

آره آره جنده ام من

بازگشت به فهرست

یحیی بن اکثم فقیه اصولی و قاضی القضاة و مشاور مأمون خلیفه عباسی یکی از نام آورترین همجنس‌گرایان تاریخ اسلام است (۱۵۹-).

(۲۴۳هـ)

یحیی به علت نزدیکی با مأمون خلیفه بلند آوازه سلسله عباسی در تاریخ دارای شهرتی شایان است و معمولاً همه کتب تاریخ عباسی روایات خود را از او نقل می‌کنند چرا که او در سفر و حضر پیوسته همراه مأمون بود و تدبیر امور مملکتی خلیفه همواره بدست او بود - او به دلیل چیره دستی اش در علوم اسلامی در سن ۲۱ سالگی^۱ به قضاوت بصره منصوب شد اما طولی نکشید که به علت همجنس‌گرایی و به فساد کشاندن جوانان شهر از او در نزد مأمون شکایت شد.

مأمون که خود نیز به همجنس‌گرایی شور و اشتیاق فراوانی داشت^۲ از شکایت کنندگان خواست تا برای طرح شکایت دلایل محکمی بیاورند، آنها هم شهرت او را در همجنس‌گرایی و اشعارش را در این زمینه پیش کشیدند، مأمون او را از قضای بصره معزول و به قاضی القضاة بغداد که پایتخت جهان اسلام به شمار می‌رفت نصب کرد و چیزی نگذشت که او رفیق حجره و گرمابه و گلستان مأمون شد^۳ و در امور ملک مشاور و وزیر او قرار گرفت و اینها همه در روزگار جوانی یحیی بود. البته شیرین زبانی و حاضر جوابی یحیی از عوامل مؤثر در نزدیکی و دوستی او با مأمون بوده است که در کتاب‌ها به آن اشاره شده است شرح احوال یحیی بن اکثم به عنوان اولین فقیه همجنس‌گرای تاریخ اسلام قابل تحقیق و بررسی است، کما اینکه او در زمان خود دارای مقامات مهم علمی و حکومتی نیز بوده است. چنانچه از فحواصی کلام تاریخ نویسان بر می‌آید یحیی در زمان مأمون شخص دوم حکومت محسوب می‌شده است که همواره همراه با خلیفه و طرف مشاوره او بوده و از حرمت و عزت بسیاری برخوردار بوده است.

بعد همجنس‌گرایی یحیی همواره مورد بحث تاریخ‌نویسان و علمای رجال بوده تا آنجا که ثعالبی صاحب کتاب معروف یتیمه الدهر مأمون را در همجنس‌گرایی متأثر از یحیی بن اکثم می‌داند. ۴ گو اینکه محققین نظرات فقهای دیگر را در حلیت لواط با غلام مملوک متأثر از فتاوی یحیی می‌دانند و حتی چنین فتاوی را مستقیم به او ربط می‌دهند.

البته من در این مورد مدرک مستند و معتبری ندیده‌ام و از آنجا هم که او از شیوخ حنابله (مذهب امام احمد بن حنبل) به شمار می‌رود بعید به نظر می‌رسد که قائل به حلیت لواطه بوده باشد چرا که مذهب حنبلی یکی از سختگیرترین مذاهب ختمه اسلامی در مورد لواطه

است و این در آثار فقهای حنبلی نیک مشهود است من اقوال و عقاید مذاهب مختلف را درباره لواطه ذیل یکی از مقالات ذکر کرده ام و نیازی به تکرار آن نمی بینم و بعید هم می دانم یحیی همجنسگرایی خود را در نظریات فقهی دخیل کرده باشد. از طرفداری امام احمدبن حنبل نیز نسبت به یحیی چنین بر می آید که او لواطه و فقاقت را به هم نیامیخته باشد. ۵

فقاها و محدثین مخالف نیز پیوسته او را به علت همجنسگرایی شخصی مذمت کرده اند و چیزی درباره فتاوی او ذکر نکرده اند و ایراد نگرفته اند و طبعاً اگر یحیی فتوایی در حلیت لواطه داشت فقهای مخالف از ذکر آن صرف نظر نمی کردند.

باری معمولاً همه کسانی که شرح یحیی بن اکثم را آورده اند مقامات علمی و فضل او را ستوده اند و کتب او را از معتبرترین کتب دانسته اند و مخالفین فقط به علت همجنسگرایی او درباره اش نظر خوبی ندارند. سید ابو القاسم خوبی از پرسش و پاسخ او با جواد الائمه یاد کرده است ولی او را بدلیل انحراف از مذهب شیعه موثق نمی داند. ۶

صاحب طبقات الحنابله او را می ستاید ۷ و از شیوخ مذهب حنبلی می داندش و ابن حجر شرح مبسوطی از اقوال مخالفین و موافقین در جرح و تعدیل او آورده است. ۸. من جمله حکایتی در همجنسگرایی او ذکر می کند که در جواب مسائل دهگانه طرح شده از طرف داود بن علی پنج سؤال را بخوبی جواب می دهد اما در مسئله ششم با دیدن جوان زیبارویی که به مجلس وارد می شود مضطرب می گردد و در جواب سؤال می ماند. از متأخرین نیز زرکلی در اعلام ۹ و عمر رضا کحاله ۱۰ در معجم المؤلفین او را یاد کرده اند.

صرف نظر از مقام علمی او به هر حال یحیی به علت حضور پیوسته در جلسات مأمون یکی از معتبرترین راویان اخبار و رجال مشهور تاریخ می باشد کما اینکه او مشاور خلیفه و قاضی القضاة جهان اسلام و فقیه صاحب تصنیف نیز بوده است. یحیی در عداد محدثین نیز به شمار می رود. او حدیث را از فضل بن موسی و عبدالعزیز بن ابی حازم و وکیع و دیگران فرا گرفت و محدثین مشهوری مثل ترمذی و بخاری و بسیاری دیگر از او روایت می کنند. ابن حبان و حاکم و احمدبن حنبل او را توثیق کرده اند ولی گروهی چون ابن معین و اسحق بن راهویه و اباعاصم او را به سرقت حدیث متهم داشته اند. او در سر تا سر حکومت مأمون قاضی و مشاور و جلیس و انیس خلیفه بود و تدبیر ملک را بدست داشت. قضاوت دورانی از ایام متوکل نیز با او بوده است و سرانجام در عهد متوکل در ریزه به سال ۲۴۲ یا ۲۴۳ بدرود حیات گفت.

۱۱

کتاب های التنبیه فی الفقه و ایجاب التمسک بالاحکام القرآن از تألیفات اوست. ۱۲. با همه مراتبی که کتب تاریخ و ادب و فقه و حدیث برای یحیی بن اکثم ذکر کرده اند شهرت او به همجنسگرایی پرده بر سر دیگر ابعاد شخصیت او کشیده است.

آنچه درباره یحیی بن اکثم در متن کتاب ها آمده است حاکی از این است که او همیشه در روی خوبان همجنس حیران بوده و به نگاه و بوسه نیز بسنده نمی کرده است. همجنسگرایی شدید یحیی بن اکثم باعث اعتراضات فراوانی در زمان او شد و حتی شخص خلیفه را نیز به

این عمل یحیی هجو گفتند اما این هجویه ها هیچ گاه باعث نشد که مابین مأمون و یحیی و همجنسگرایی شان اختلافی واقع شود. یحیی بن اکثم مرد ادیب و شاعری نیز بوده ۱۳ و اشعاری در همجنسگرایی از او ذکر شده است. ما سرگذشت یحیی بن اکثم را بصورت ترجمه از مروج الذهب مسعودی نقل می کنیم تا ذهن پویای خواننده بدون واسطه نویسنده بیشتر با ابعاد همجنسگرایی او آشنا شود. ۱۴

قال المسعودی - یحیی بن اکثم بیش از آنکه رابطه ما بین او و مأمون محکم شود متولی قضای بصره بود - پس به مأمون شکایت بردند که اولادشان را به کثرت لواطه فاسد کرده است پس مأمون گفت اگر درباره او طعنی وارد کنید از شما قبول می شود پس گفتند یا امیرالمؤمنین از او فواحش ظاهر شده و به گناهان کبیره مرتکب گشته و آن از او نمایان است. اوست ای امیرالمؤمنین که گفته است در صفت غلمان و طبقات و مراتب و اوصافشان و قول او مشهور است -

پس مأمون گفت ۱۵ چه چیز گفته است پس از او حکایتی آوردند که در آن متهم می شد و من جمله از او در این معنی بود -

اربعه تفتن الحاظهم	فعین من یعشقهم ساهره
فواحد دنیاہ فی وجہہ	منافق لیس له آخره
و آخر دنیاہ مفتوحه	من خلفه آخره وافرہ
و ثالث قد حاز کلتیہما	قد جمع دنیا مع الآخره
و رابع قد ضاع ما بینہما	لیست له دنیا و لا آخره

چهار کسند که نگاه و خواباندن پلک چشمشان فتنه انگیز است و چشم آنکه عاشقشان باشد بیدار می ماند - اول آنکه دنیای او در روی اوست منافق است و برای او آخرتی نیست و دیگر آنکه دنیای او باز است و در پشتش آخرتی فراوان است - و سوم آنکه هر دو را به دست آورده هم دنیا و هم آخرت را - و چهارم آنکه در میان آنها ضایع شده است نه آخرتی دارد و نه دنیایی.

درباره یحیی و آنچه بر علیه اوست در بصره ابن ابی نعیم می گوید:

یا لیت یحیی لم یلده اکثمہ	و لم تطأ ارض العراق قدمہ
الوط قاض فی العراق نعلمہ	ای دواہ لم یلقها قلمہ
و ای شعب لم یلجہ ارقمہ	

ای کاش که یحیی را هرگز اکثم نزاییده بود	و پایش زمین عراق را طی نکرده بود
لواط کارترین قاضی در عراق می دانیمش	کدام دوات است که قلم او بدان نرسیده است
و کدام دره که مارش در آن نخزیده است	

و پس روزگار ضربان خود بزد و یحیی را به مأمون رساند و ندیم او کرد و به او در کارهای بسیاری رخصت بخشید.

پس روزی مأمون به او گفت: یا ابا محمد: چه کسی است که می گوید:

قاضی یر الحد فی الزنا ولا یری علی من یلوط من باس

قاضی که درباره زنا حد جاری می داند و در لواط هیچ اشکالی نمی بیند. (یحیی) گفت یا امیرالمومنین او ابن ابی نعیم است و اوست که

گفته است

امیرنا یرتشی و حاکمنا یلوط و الرأس شرما راس

قاضی یری الحد فی الزناء ولا یری علی من یلوط من باس

ما احسب الجور ینقضی و علی الـ امه و ال من آل عباس

امیر ما رشوه می گیرد و حاکم ما لواط می کند و رئیس بدترین رئیس است قاضی که در زنا حد جاری می داند و در لواط هیچ اشکالی

نمی بیند.

گمان ندارم جور پایان پذیرد تا بر سر امت ولایت آل عباس است.

پس مأمون ساعتی از سر به زیر انداخت و سپس سربلند کرد و گفت ابن ابی نعیم به سند تبعید شود.

و همینکه یحیی همراه مأمون به سفر سوار می شد با او با کمر بند و قبا و شمشیر تزئین کاری شده بر می نشست و اگر زمستان بود با

قباهای خز و کلاه سمور و ساز و برگ فراوان سوار می شد و مجاهرت و تظاهر در لواط را به جایی رساند که مأمون به او امر کرد که گروهی

را با خود فرض داشته باشد که با سوار شدن او سوار شوند و در امور او تصرف کنند - (به امور او بپردازند) پس چهارصد غلام امرد فرض

خود ساخت و آنها را از زیبا رویان انتخاب کرد و به آنها رسوا شد و درباره یحیی و گروهش می گوید و یادآور می شود راشد بن اسحاق

خلیلی انظرا متعجبین لاظرف منظر مقلته عینی

لفرض لیس یقبل فیه الا اسیل الخد حلو المقلتین

و الا کل اشقر اکثمی قلیل نبات شعر العارضین

یقدم دون موقف صاحبیه بقدر جماله و بقبح ذین

یقودهم الا الهیجاء قاض شدید الطعن بالرمح الردینی

اذا شهد الوغا منهم شجاع تجدل للجبین و للیدین

یقودهم علی علم و حلم لیوم سلامه لا یوم حین

و صار الشيخ منحيا عليه بدمجه يجوز الرکتين

يفادهم الى الاذقان صرعى و کلهم جريح الخصيتين

ای دو دوست من به ظریف ترین منظری که چشمانم دیده است شگفتزده نگاه کنید - گروهی که جز لطیف صورتان شیرین دهن در آن

پذیرفته نمی شود جز هر زیبا روی اکثمی که موی عارضش کم گیاه باشد. در پیش صاحب خود مقدم می شود به قدر جمال و زشتی

کارش قیادتشان می کند به سوی هیجاء و مبارزه قاضی که نیزه اش بلند و ضربتش کاری و شدید است اگر شجاعی از آنها به جنگ حاضر

شود با پیشانی و دو دست خود جدال می کند آنها را بسوی علم و بردباری رهبری می کند برای روز سلامت نه روز کارزار

شیخ بر آن خم می شود طوری که از دو زانو در می گذرد

به روی صورت طوری که زنخدان آنها روی زمین باشد آنها را چون جنازه های نیم کشته در می اندازد در حالی که تخم آنها مجروح شده است.

و نیز راشد درباره او می گوید

و کنا نرجی ان نری العدل ظاهراً فاعقبنا بعد الرجاء قنوط ۱۶

متی تصلح الدنيا و يصلح اهلها و قاضی قضاء المسلمین یلوط

و امیدوار بودیم که عدالت را ظاهر و آشکارا ببینیم پس بعد از امید به نا امیددی دچار شدیم کی دنیا و اهلش درست می شود و قاضی قضاء مسلمین لواط کار است.

یحیی بن اکثم بن عمر بن ابی رباح اهل خراسان و از شهر مرو و مردی از بنی تمیم بود و بصریین من جمله عثمان البتی و غیر او شاگردان

او بودند و برای او مصنفاً است که در رد فقهای عراق است بین او و ابی سلیمان احمد بن ابی داود بن علی مناظرات فراوان است. ۱۷

(پایان سخن مسعودی)

حدثنا ابو العیناء: مأمون نگاه کرد یحیی بن اکثم را که به خادم او زیر چشمی نگاه می کرد به خادمش گفت همینکه برخاستم متعرض او

شو پس مأمون برخاست و یحیی را امر به جلوس کرد. همینکه برخاست خادم به یحیی چشمک زد یحیی گفت «لو لا انتم لکننا مومنین»

اگر شما نبودید ما از مؤمنین بودیم. ۱۸

مردی که مدعی پیامبری بود پیش مأمون آوردند یحیی بن اکثم نیز نزد او بود گفت تو را چه وحی شده است گفت آنکه تو لواط کاری و در

دوران کودکی چیزهای دیگری نیز بوده‌ای. ۱۹

۱- و قال طلحه بن محمد بن جعفر كان احد اعلام الدنيا واسع العلم و الفقه كثير الادب حسن المعارضه قائما لكل معطله

ابن حجر - تهذيب التهذيب ج ۱۱ ص ۱۷۹-۱۸۳.

۲- درباره مأمون و همجنسگرایی در مقاله همجنسگرایی خلفاء بحث کرده ایم.

و قال المامون ليحيى بن اكرم- يا ابا محمد اخبرني عن اطرف غلام مريبك قال نعم يا اميرالمؤمنين: احتكم الي غلام فدخل الي حين خلوه فلما وصل الي قال يا ايها القاضي: اعدى علي خصمي فقلت له من يعدى علي عينيك يا بني قال شفتي و ادناهما مني فلما شممت الخمر من فيه و بلغت حدا من القبل قلت له يا ابني ما بال شفتيك متشققتين فقال احلى ما يكون التين اذا تشقق قلت له و يدى في ثيابه يا بني ما انفك فلما قال كلما دق القصب السكر كان احلى- فضحك المامون و وقع له بمأتي دينار وقال اوصلها اليه و لو علي اجنحة الطير- فلو لا شغف المأمون بالغلماں فمالذة حديث كهذا.

۳- ما بين الخلفاء و الخلاء ص ۵۲- ۴۸- الاغانى ج ۲۰ ص ۲۳۱- همچنين نگاه كنيد به همين كتاب

۴- و احب المامون الغلمان و الولدان فاتخذهم بدلا من النساء و يذكر الثعالبي ان الفضل في ذلك يعود الي يحيى بن اكرم فهو الذى زين للمامون و غرس في قلبه محاسن الغلمان و فضائلهم و خصائصهم و ذكران المامون نظر يوما الي يحيى في مجلسه و هو يحد النظر الي ابن اخيه الواثق و هو اذ ذاك امرد تاكله العين فتبسم اليه و قال يا ابا محمد حوالينا و لا علينا (صلاح الدين المنجد ما بين الخلفاء و الخلاء)

۵- التهذيب التهذيب و طبقات الحنابلة نگاه كنيد به تهذيب التهذيب و طبقات الحنابلة - معمولاً حنابله نسبت به لواطه و نظر بازى بسيار سخت مى گيرند - ابن جوزى و ابن قيم جوزيه از بزرگان آنان به شمار مى رود كه مخالفتهای آنان نسبت به عشق و لواطه در كتبشان مشهود است - خاصه كه حنابله متهم به اعتقاد امرد بودن خداوند نیز بودند - الراضى بالله خليفه عباسى توقعى به سال ۳۲۲ در توبیخ حنابله دارد كه در آن به حنابله تهمت مجسمه (تجسم خدا) مى بندد - به هر حال مذهب حنبلى توحيد گرا ترين مذاهب اربعه به شمار مى رود و شاهد بازى را مخالف توحيد مى دانند... نگاه كنيد به كتاب مصادد الشيطان لابن قيم الجوزيه همچنين از حكايت ابو الفرج الاصفهاني معلوم مى شود يحيى همجنسگرایی را مخالف ايمان مى دانسته است حدثنا ابوالعينا: نظر المامون الي يحيى بن اكرم يلحظ خادما له فقال للخادم: تعرض له اذا قمت و قام المأمون و امر يحيى بالجلوس فلما قام غمزه الخادم فقال يحيى «لولا انتم لكنامومنين» الاغانى ج ۲۰ ص ۲۲۴.

۶- الامام الخويى - معجم رجال الحديث ج ۲۰- رقم ۱۳۴۵۸ لبنان ۱۴۰۳هـ سبط ابن الجوزى او را از شهود عهد نامه مامون و على بن

موسی الرضا (ع) می‌داند البته درست نمی‌نماید چرا که عهدنامه قبل از شهرت یحیی بن اکثم و در خراسان تنظیم شده است تذکره الخواص

ص ۳۱۸ بیروت (۱۴۰۱ ه.ق)

۷ - سمع عبدالله بن المبارک و سفیان بن عیینه و وکیعاً و خلقاً کثیراً و حدث عن امامنا احمد بأشياء و روی عن یحیی بن اکثم، محمد بن

اسماعیل البخاری و ابو حاتم الرازی و اسمعیل بن اسحاق القاضی - طبقات الحنابلة للقاضی ابی الحسین محمد بن ابی یعلی الجزء الاول

بتحقیق محمد حامد الفقی - ص ۴۱۰-۴۱۳

۸ - یحیی بن اکثم بن محمد بن قطن بن سمعان بن مشنج بن عبد عمرو بن عبدالعزی بن اکثم بن صیفی التمیمی الاسیدی ابو محمد

المروزی القاضی الفقیه - روی عن الفضل بن موسی السینانی و ابن مبارک و عبدالله ابن ادريس و عیسی بن یونس و عبدالعزیز بن ابی حازم

و ابن عیینه و وکیع و غیرهم

و روی عنه الترمذی و البخاری فی غیر الجامع و علی بن خشرم و هو من اقارنه و ابوداود السنجدی و ابو حاتم و اسمعیل القاضی و ابراهیم بن

ابی طالب و محمد بن اسحاق السراج و آخرون ذکره ابن حبان فی الثقات و قال الحاكم كان من ائمه اهل العلم و قال جعفر بن عثمان

الطیالسی عن ابن معین یقول كان یكذب و قال الساجی عن عبدالله بن اسحاق الجوهری سمعت اباعاصم یقول یحیی بن اکثم كذاب

و قال الخرائطی عن فضلک الرازی قال مضیت انا و داوود بن علی الی یحیی بن اکثم و معنا عشره مسائل فالتقی علیه داود خمسہ مسائل

فاجاب فیها احسن جواب فلما كان فی السادسة دخل علیه غلام حسن الوجه فلما رآه اضطرب فی المسئلة

و قال طلحه ابن محمد بن جعفر كان احد اعلام الدنيا واسع العلم و الفقه کثیر الادب حسن المعارضه قائماً لكل معضله.

ابن حجر تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۱۸۳-۱۷۹-

۹ - خیر الدین الزرکلی - الاعلام ج ۹ ص ۱۶۷

۱۰ - عمر رضا کحاله - معجم المؤلفین ج ۱۳ ص ۱۸۶-۱۸۷

یحیی بن اکثم (۱۵۹-۲۴۲) فقیه اصولی مجتهد من القضاة اتصل بالمأمون ایام مقام بها فولاه قضاء البصره ثم قضاء بغداد و اضاف الیه تدبیر

مملکتہ

۱۱ - همان مأخذ

۱۲ - همان مأخذ

۱۳ - ناگفته نماند که نسب یحیی بن اکثم به حکیم عرب اکثم بن صیفی می‌رسد (۶۳۰/م/۹ ه) خطبه ای که در حضور کسری انوشیروان

عادل خوانده است در حکمت و فصاحت مشهور است.

۱۴ - طبعاً همجنسگرایی آشکار چنین بزرگ مردانی در تاریخ نمایانگری لواطه بی تأثیر نبوده است برای آشنایی با احوال یحیی نگاه کنید

به

ابن عساکر- تاریخ دمشق ۸- ۱۳/۲- ۱/۲۲ الذهبی سیرالنبلاء ج ۸ ص ۱۵۰- ۱۴۸ ابن حجر - لسان المیزان ج ۶ ص ۷۶۰- مختصر دول

الاسلام ص ۱۱۵

مابین الخلفاء والخلفاء ص ۴۸-۵۲- الحضارة الاسلامیه ج ۲- ص ۱۳۴

۱۵- اشتیاق مأمون را در اطناب کلام او در این حدیث نظر کنید.

۱۶- ابو الفرج الاصبهانی شعر را به ابراهیم بن ابی محمد یحیی بن مبارک الیزیدی نسبت می دهد و قال اخبرنی محمد بن العباس الیزیدی

قال: حدثنی عمی عبیدالله قال حدثنی اخی احمد قال زامل فی بعض اسفاره بین یحیی بن اکثم و عباده المخنث فقال عمی ابراهیم فی

ذلک

و حاکم ز امل عباده و لم یزل تلک له عاده

لو جازلی حکم لما جازان یحکم فی قیمه لباده

کم من غلام عز فی اهله وافت قفاه منه سجاده

اثر السجود فی الجبهه: و اراد انها تكون فی قفاه

و قال قال فی یحیی ایضا و کنا نرجی ان نری العدل ظاهراً

۱۷- مروج الذهب ج ۴ ص ۴۳۶-۴۳۴.

۱۸- الاغانی ج ۲۰ ص ۲۲۴ -

۱۹- رساله دلگشا - عبید الزاکانی - قسم الطایف العربیه

در دوران بلوغ زمانی که کم کم داشتم گرایش خودم رو پیدا می کردم و به قولی از هر نظر داشتم شکل می گرفتم، حس می کردم با تمام هم سن و سال های خودم متفاوتم. اون ها چیزی رو دوست داشتند که من هیچ اشتیاقی بهش نداشتم. خوب، در سن نوجوانی دختر پسرها به جنس مخالفشون یواش یواش یه حس دیگه ای پیدا می کنن، ولی من خالی از این احساس بودم و با هم جنس های خودم بیشتر احساس رضایت می کردم. تا زنگ آخر می خورد همه می پریدن توی دستشویی مدرسه و شروع می کردن به آرایش. یکی می گفت: علی خیلی دوست داره منو آرایش کرده ببینه، یکی می گفت محمد نمی زاره موهامو یک سانت هم کوتاه کنم، وای زود باش مریم دیر شد الان میاد سر کوچه. خلاصه همه یه شور و حال خاصی داشتن، ولی من همین طور عین مجسمه می ایستادم و شور و هیجان دوستانم رو نگاه می کردم. برام جالب بودن، خیلی جذاب، چون حرف از عشق بود و احساس و من لذت می بردم. تنها تفاوت اون ها با من این بود که برای من علی و محمد و... معنایی نداشتن. یعنی من به اون ها کشش عاطفی و... حس نمی کردم، برای همین خودم رو متفاوت با هم کلاسهاش می دونستم. کم کم یه حس بدی داشت به سراغم می اومد. دپرس می شدم. فکر می کردم علتش درس خوندن زیاد از حد باشه، ولی کم کم متوجه شدم که این حس متفاوت بودن من باعث شده یه همچین حسی سراغم بیاد. فکر می کردم تو دنیا فقط من اینطوری آفریده شده م. از خدا گله می کردم که چرا منو اینطوری آفریده، چرا هیچ کس تو دور و اطرافم مثل من نیست. روزها و ماه ها و حتی سال ها همین طور سپری شد تا کم کم با گذشت زمان تونستم گرایش خودم رو بپذیرم و قبول کنم که من همینم و تنها نیستم و به احساسم می بالیدم و افتخار می کردم که خداوند به من احساس و گرایشی داده که زیباست و مقدس. چرا مقدس؟ چون با روابط دگرجنسگرایان متفاوت، دوز و کلک کمتر داره، خیانت کمتر داره، تو این رابطه خودخواهی کمتره، حقارت کمتره، و خیلی از مسائل و مشکلاتی که بین دگر جنس گرایان هست بین ما نیست. پس اون ها باید بگن، ای کاش ما هم همجنسگرا بودیم، نه اینکه ما بگیم ای کاش ما دگرجنسگرا بودیم. ما برای به دست آوردن یکی مثل خودمون تلاش می کنیم و وقتی پیداش می کنیم مثل گل ازش مراقبت می کنیم و نمی داریم حتی یک خار بره تو دستش. برای طرفمون و عشقمون ارزش قائلیم. برای عشق ارزش قائلیم. خداوند اقلیت هاش رو بیشتر دوست داره. ما باید افتخار کنیم که جزو اقلیت های جنسی هستیم چون خدا روح ما رو خیلی ظریف آفریده که برای انسان ها ارزش قائل باشیم و عشقمون عمیق و دور از هوس باشه. من شخصاً از اینکه همجنسگرا هستم بی نهایت خوشحالم و خدا رو روزی هزاران بار شاکرم. درسته که دوران نوجوانی بدی رو پشت سر گذاشتم و کسی که هم احساس خودم باشه رو نتونسته بودم پیدا کنم. خوب علتش هم جامعه

بود، جامعه ای که همه چیز در اون پنهانه، هیچ کس حق نداره اونی که هست رو با غرور و افتخار و با سینه ای سپر به همه نشون بده و بگه: "آقای محترمی که به من احساس علاقه می کنی، من به هم جنس خودم عشق می ورزم. اینقدر پیله نکن واسه خواستگاری اومدن." خوب اونم بی خبر از این حس، دوست داره به هر طریقی شده جواب بله رو بگیره. خانواده ها هم بی اطلاع از اصل مطلب، البته شاید هم بدونن، ولی می خوان به طریقی از واقعیت فرار کنن و سرشون رو عین کبک کردن تو برف. پیش خودشون فکر می کنن که این حس گذریه و با ازدواج کردن درست می شه ولی خبر ندارن که ازدواج باعث می شه فرزندشون زیر پا له بشه. تمام حسش، عشقش، گرایشش، شخصیتش، و غرورش سرکوب بشه و تبدیل بشه به یه آدم افسرده، عصبی، هم خودش رو بدبخت کنه هم یکی دیگه رو. ولی اعتقاد من اینه که هیچ کس نمیتونه دو عاشق رو از هم جدا کنه، هیچ کس حق این رو نداره که به زور چیزی رو تحمیل کنه این خودخواهی. بزرگترین مشکل ما خانواده هامون هستن. اگر اون ها بیان دقیق و منطقی و از روی علم و منطق به این قضیه نگاه کنن دیگه مشکلی برای من و امثال من وجود نداره. به جای اینکه هی بشینن غصه بخورن و با ما بد رفتاری کنن و به چشم دیگری به ما نگاه کنن، یه فکر اساسی بکنن، که بابا حالا که بچه مون همجنسگراست، دست خودش هم که نیست، خدا آفریده، بیایم حداقل ما که هم خونش هستیم، از گوشت و پوستش هستیم، کمکش کنیم، راه رو براش باز کنیم، زندگی رو به کامش شیرین کنیم، به حرف مردم گوش ندیم. دهن مردم که بسته شدنی نیست، بذار هر چی دوست دارن بگن. بچه مون راحت باشه، عذاب نکشه، گور بابای مردم. آهای عاشقا با شما هستیم. واسه عشقتون مبارزه کنید. استقامت کنید. تحمل کنید. صبر کنید. مقابله کنید. عشق ارزش همه ی اینها و بالاتر از اینها رو داره.

به جک توئیست ها و انیس دلمارها
به بهانه ی دیدن فیلم کوهستان بروکبک

سلام،

ای مرد غریبه ی ولگرد
که در کوچه های دور
لابالی گرانه سوت می زنی
و سایه های تیره ی شب را،
به سخره می گیری!
سلام ای مرد غریبه، که عاجزانه
منت تلخ هر تن فروشی را
به خود می پذیری!

عریانی پیکرت را
به بی شرمی بستر کدام باکره بخشیده ای،
که چنین بی هویت
در سراسیمگی کوچه های کور،
تاب می خوری!

زهر برهنگی،
از کدامین ماده چشیده ای که چنین احمقانه
تِلُو تِلُو
به شیشه های مست
دیواره های
خواب می خوری!

در بستر غریبه ی کدام دوشیزه
مردانگی ها باخته ای؟
از کام کدامین جام بی عفت
در دشت زنانگی،
لای سردی بیشه ی پستان ها گداخته ای؟ ...

آه،

ای مرد ولگرد،
آشوب
گند
چشمه های
سراب می خوری! ...

به بازوان خسته ات،
نیشتر درد بزن!
بوسه ی سرد زنانه را مردانه می پنداری
بستر گرم دروغت را،
مزه ی مرگ بلوغت را،
در بازوان تیره ی همجنس خواهی،
بازی شاهانه می پنداری!
با خیال خام کدامین مرد معشوق،
در بستر زنانگی
زندگی ها ساخته ای؟ ...

آتش گرم زیستن،
در خاکستر من و توست
شهوَتِ برافروختن،
در بستر من و توست
ستیز کردن،
از پریشانگری های یک ذهن
آشفته و
خیالیست!

آه،
ای مرد ولگرد،
تا کجاها تاخته ای!

شبانهِ ام را پر کن
بستم،
خالیست! ...

۱۲ آبان ۱۳۸۵
<http://spanteman.blogspot.com>

قابیل

پویا مختار

قابیل

قابله ام خواهد شد

مرا می زاید...

ابرو هایم را در آینه پاک می کنم

شانه های چوبی دندانم را

روی تار های دلم کوک کرده

می رقصانم

تا صدایش را شما هم احساس کنید

آن گاه خیس می شوم

در دست های مردی که خنجرش را بیرون کشیده

اندام هایم را تکه تکه می کند

با حرف هایی که داشته و نگفته با من هنوز

یا اصلا نداشته و گفته...

شیپور هایی با صدای سربی

به صدا در می آیند

و دختری گیسو بریده

از دخمه ی خواب خودم

بیرون می خزم

تا جواب سؤال های نیمه تمام شما باشم:

که چرا قابیل قابله ام خواهد شد

و من دست هایش را نخواهم گرفت

حتی اگر از روبرویم بیاید

۸۵/۹/۱۲

هابیل

پویا مختار

حوا تجربه می کرد:

قابیل که هم صدای پدر بود

هابیل که من بودم

اقلیما که آفریده شد

تا شبیه مادرم باشد.

هیچ وقت شبیه خودم نبودم

انگار دو من در من بود

خودم که پوستم را می دریدم از درون

و جبه ای بودم

شبیهِ برادرم

قابیل زنده ماند

هابیل کشته شد

اقلیما پسرانی زایید

هیچ کدام با پوستینشان یکی نبودند

بعد از آن

حوا

تا سال های سال

با اندوه

گیس های باران را می بافت

به آسمان ستاره می پاشید

۸۵/۱۰/۲۵

ساقی قهرمان

۱

امروز روز اول فروردین است

بهار

از سوراخ زمین

تن کشیده رو ب هوا

از قامت هوا پاشیده روی زمین

این همین بهار است که آمده که فناری های سفید چادرشب سیاه ب تن کشیده اند و پر کشیده اند

گنجشک بالا می پرد حالا ورنه نمی جهد چون که بهار آمد ب صحرا و در و دشت

علف زیر پای هیچ له نمی شود تا پا بر می داریم از روش سر راست می کند با معرفت سری تکان می دهد

شیر توی شیشه از همین بهار دلکش است که سرشیر می شود

خون، انیس غم های کارد خورده بند آمد امروز که روز اول فروردین است

حتی خوندماغ هر روزه و خونریزی ماهانه من امروز پیش تحویل سال بند آمد زیرا

بهار جای این خلاف کاری ها نیست

ما شاد شاد پریدیم از جا و نشستیم سر جامان و خوش ب حال مان که بهاران رسد ز راه و همین الان شاخ ارغوان و گلابی پر شکوفه

اند و کرم ها لای شکوفه ها جا می گیرند تا بعد لای میوه ها جا بگیرند

گاوهای سینه فراخ ساعتی قبل از سال تحویل عاقل شدند پستان های خالی را پر کردند

دم ب ساعت ماغ می کشند و زمزمه می کنند

۲

من خنگم که قدر بهار را نمی دانم خودم می دانم

خنگم که نمی دانم این بهار

از دو بمب اتمی بهتر

ترتیب عقرب های آهوپی نژاد را می دهد و

کلاه و گیس و چادر و عمامه را می کشد ب نسیمی بالا

روی شاخه های درخت های سر ب هوا

ن اینکه دارشان بزند، ن،

همین که کله شان را لخت می کند و شلپ می وزد ته سرشان، کاری است بهارین

۳

من عاشق هرچه بهارم و خودم را می گذارم توی جیب هر که دوباره بهار را ب خانه ما بش بزند

من خنغم ک روز نوروز را می اندازم دست و

عقلم نمی رسد ک این همین بهار است ک قیژقیژ

ناخن های مرا می کشد ب سوهان

اگر ن با کدام ناخن خونریز

چشم آن ها را ک چشم دیدن بهار را

ندارند و نداشتند

و

از اول از روز و روشن و گندم و شادی و زنده داری و

نیک

یا گفتار

یا کردارش

می ترسیدند در آرم؟

۵

بهار حق هیچکسی نیست حق اهل ایران است

هیچ کس هیچ جا مثل ما خبردار ب انتظار بهار نمی ایستد زیر برف های زمستان و

زمهریر را نفس نفس نمی شمارد تا سر تحویل سال

قسم می خورم شوخی نمی کنم اما

تاریخ گفته اهل ایران بر سه قسم اند:

۶

من چ کنم ک بهار مثل خار فرو می رود گاهی

۷

از آن س قسم دو تا لای گوش و توی گلوی هم گیر می کنند

بهار را چگونه از آن ها در آورم؟ نمیدانم

ب این ها چگونه فرو کنم؟ نمیدانم

بعضی از اکتاف ایران را چگونه از بعضی از آحاد ایران در آورم؟ نمیدانم

۸

چیزهایی هست که می دانم، نمیدانم برگی اگر بکنم خواهم مرد؟

سر ب در نمی کنم چکنم

۹

با این حال حواسم هست می دانم بهار، بهار است

خوشگل است اما هار است

۱۱

۱۲

۱۳

غمی نیست، بهار هار هم ک باشد و دال و درخت را بدر ک بیرون بزند، ب یک ماه نمی رسد، امروز روز سیزده فروردین است و

صحرا زخم و زیل است

...

بهاریه

اول فروردین ۸۵

۲۰۰۶

آرشام پارسی در سمپوزیم یک روزه ای که سازمان دگرباشان جنسی ایرانی در ارتباط با نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران برگزار کرده بود از سخنرانان پرسید: "به نظر شما ازدواج گی ها کی در ایران آزاد می شود؟" (۱) سخنرانان هر کدام به نشانه ی امید روزی را برای ایران آرزو کردند که در آن ازدواج دو هم جنس آزاد باشد. برای دلی خوش، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تصور کردم که در کنار "حد" هایی که برای لواط، مساحقه، و تفخیذ تعیین کرده این تبصره را اضافه می کند که "در صورت اینکه دو همجنس به قصد تشکیل خانواده و دوری از گناه تمایل به ازدواج داشته باشند حد تعلق نمی گیرد."

گلناز شیرازی در مقاله ای که در سایت ایرانیان به چاپ رسانید از ایرانی ها می خواهد که نسبت به همجنسگرایان نفرت نورزند (۲). او می گوید "اینها،" این همجنسگرایان یک چیزی هستند مثل خود "ما" دگرجنسگرایان. او ادامه می دهد که "آنها" درست مثل خود "ما" عاشق می شوند، به هم وفادار می مانند، باهم زندگی می کنند، کار می کنند، از بچه هاشان نگه داری می کنند و پس درست مثل "ما" ازدواج هم می کنند. "آنها" نرمال هستند درست مثل خود "ما".

در مستندی که فرید حائری نژاد برای شبکه سی بی سی کانادا در مورد زندگی آشکار/نهان مردان همجنسگرای ایرانی ساخته است، مانی آرزو می کند که بتواند به عنوان یک همجنسگرا ازدواج کند و بچه دار شود (۳). من از خودم می پرسم که چه اتفاقاتی در دنیای پیرامون ما افتاده است که هم جنسان از شرق و غرب تمایل به سنت مقدس ازدواج پیدا کرده اند! اصلاً این همگانیت در به دست آوردن حق و حقوق مدنی خاص از کجا آب می خورد و اصولاً اهمیت اش در چیست؟

افسانه نجم آبادی در مقاله خود "فراهنجار ها را دگر جنس گرا (هنجار) نکنید." در پاسخ به مقاله گلناز شیرازی می نویسد:

شیرازی در ارتباط با این نمایش ملی (در آمریکا) ازدواج گی ها و لربین ها از ما می خواهد که تحمل مان را نسبت به فراهنجار ها بیشتر کنیم. این منظر ملی این بهانه را ایجاد می کند که ما فراهنجار ها را "بالقوه نرمال" یا "هنجار بدانییم." "آنها" به اندازه ی "ما" نرمال هستند. البته این "نرمال" بودن یا "هنجار بودن" "ما" دگرجنسگرایان هرگز احتیاج به توضیح مداوم ندارد. دگر جنس گرایی ما احتیاجی ندارد به

نمایش عمومی نرمال بودن اش. این در حالی است که نمایش عمومی علاقه ی عده ای از گی ها و لزبین ها به ازدواج در عرصه ی عمومی به عنوان تنها دلیل "نرمال" بودن آنها تلقی می شود: اینها خوشحالند و می خواهند ازدواج کنند، اینها خانه می مانند و از کودکانشان نگهداری می کنند، اینها در کار سخت کوش اند، اینها بلند پروازند، باهوشند، زیباییند...و اینچنین است که لیست هنجار (نرمال) بودن های بالقوه همچنان ادامه دارد. با انجام کارهایی که "ما" دگر جنس گرایان در زندگی عادی "مان" می کنیم آنها توانسته اند امتیاز نفرت نداشتن "ما" نسبت به "آنها" را به دست آورند (۴).

افسانه نجم آبادی می نویسد که "هیچکدام از ما نرمال به دنیا نمی آییم. نرمال شدن یک پروسه ی تربیتی است. یک تلاش مداوم برای اجرا کردن آنچه فرهنگ در یک نقطه ی خاص تاریخی به عنوان هنجارهای زن نرمال بودن، مرد نرمال بودن، دگرجنس گرا و فراهنجار بودن تعریف کرده است" (۵).

بسیاری دیگر از محققین و فراهنجار ها نسبت به جریان اصلی فعالیت های گروه های فراهنجار ابراز نگرانی می کنند و معتقدند که تلاش برای نرمال جلوه دادن فراهنجار ها و همگانی نشان دادن هویت های دگر جنس دیسان، همجنس گرایان مرد و زن، کنجکاو ها، دوجنس گرایان، و هموفروودیت ها (دهکده) درخواست های آن دسته از فراهنجارها که نمی خواهند "نرمال" باشند و ازدواج کنند و درخواست های متفاوت با جریان اصلی دارند به حاشیه می کشاند.

این همگانی بودن و یگانه نشان دادن هویت های دهکده تنها به کشور آمریکا خلاصه نمی شود و در یک پروسه فرا (ملی) هویت ایرانیان دهکده را هم شکل می دهد و درخواست های آنها را هم از پیش تعیین می کند. یکی از بزرگترین مشکلات جنبش فراهنجار در آمریکای شمالی این است که در راه جهانی کردن فعالیت هایشان، گفتمان های جریان اصلی دهکده ها را در آمریکا به سایر مناطق تعمیم داده اند. بدین ترتیب هویت یک مرد همجنس گرای ایرانی از قبل مشابه با یک مرد همجنس گرای آمریکایی تلقی می شود. یعنی اگر جریان اصلی فعالین حقوق دهکده ها در غرب به دنبال زندگی ای "نرمال" مانند باقی اعضای دگر جنس گرای جامعه هستند، دهکده های ایرانی نیز باید درخواست هایی مشابه داشته باشند و ما باید آنها را کمک کنیم که به خواسته هایشان برسند.

با چنین پیش فرضی است که گروه های بین المللی و حقوق بشری علاقه مند به "کمک" به وضعیت دهکده های ایرانی، نگران از وضعیت بسیار وخیم حقوق بشر در ایران شروع به فعالیت می کنند. درست مثل میسیونر های مذهبی که در قرون گذشته برای کمک به جامعه

های عقب افتاده شرقی می رفتند، این بار فعالین حقوق دهکده ها هستند که با نیتی راستین اما برداشتی غلط در تلاش برای نجات جان انسان ها گام بر می دارند.

این یگانه جلوه دادن هویت و درخواست های دهکده های جهان مخصوصاً در اوایل سال نود با فعال تر شدن یکی از مهمترین این گروه ها - انجمن بین المللی گی ها و لزیب ها - "برای نجات جان هزاران همجنسگرا که در ایران اعدام می شوند" بیشتر نمایان شد (۶). در سال ۱۹۹۲ رکس واکنر در مقاله ی خود "همجنسگرایی در کشورهای مسلمان و عرب" تعجب خود را نسبت به رفتار مردان مسلمان در "گی" بودن نشان داد. برای او عجیب بود که مردان مسلمان با همجنس خود "دخول" از مقعد انجام می دهند اما حاضر نیستند که هویت "گی" بودن را قبول کنند. واکنر از خود می پرسد که "آیا اینها یک مشت دورو هستند یا که طبیعت مردان دوجنس گرایی است؟" (۷) شاید اگر مجالی برای تحقیق منتقدانه ای روی هویت سازی و هویت خواهی دهکده ها در ایران موجود بود، اهمیت سؤال واکنر روشن تر می شد. مخصوصاً اینکه در بیست سال گذشته مردان همجنس گرا به واسطه حد های سنگینی که برای جرم لواط و دخول از مقعد در قانون اساسی ایران تعیین شده است، مورد توجه خاص این گروه های فراهنجار بین المللی قرار گرفته اند. مجازات مرگ برای دخول از مقعد یکی از اصلی ترین بحث های موجود در میان گروه های حقوق بشری بین المللی است.

بحث اصلی این است که در ایران جان مردان همجنس گرا در خطر مداوم است زیرا که مجازات همجنسگرایان مرد اعدام است. آنچه که در این بحث خاموش می ماند کیفیت این هویت همجنسگرایانه مردانه است. قانون اسلامی حرفی از همجنس گرایی نمی زند. قانون اسلامی مجازاتش برای نزدیکی جنسی دو مرد (تفخیز) و دخول از مقعد (لواط) است. اگر این رفتارها از دو مرد دگر جنس گرا هم سر بزند آنها با توجه به قانون جمهوری اسلامی ایران مستحق اعدام اند. به همین دلیل در نقد این هویت سازی خاص می توانیم بپرسیم که آیا به صرف داشتن سکس از مقعد و لواط، دو مرد همجنس گرا می شوند؟

این سؤال مخصوصاً کاربردی منتقدانه در واکنش به برداشت های گروه های حقوق بشری/حقوق دهکده ای از اعدام های اخیر که در ایران به جرم لواط صورت می گیرد دارد. گرایش جنسی کسانی که به اعدام به جرم لواط محکوم می شوند زیر سایه ای از ابهام باقی می ماند و با این وجود گرایش جنسی معدومین در رسانه های غربی وابسته به گروه های بین المللی فراهنجارها، همجنسگرا منتشر می شود. جمالتی نظیر "قوانین اسلامی دو مرد همجنسگرا را به جرم عشق ورزیدن اعدام کرد!" در بسیاری از نشریات فراهنجار غربی مشاهده می

شود. کیفیت این عشق ورزیدن و حتی اهمیت مسأله ی دخول از مقعد در این رسانه ها عموماً منعکس نمی شود.

مسأله ی همجنسگرایی در ایران با مسأله ی دخول از مقعد یا "اینال سکس" متفاوت است. در یکی از این مجتمع های مسکونی در تهران که زندگی می کردیم بسیاری از پسرهای با سایر پسرهای همسایه رابطه ی جنسی داشتند. این رفتار جنسی را نیز برای دوستان خود بازگو می کردند. سکس از مقعد برای آنها یک تفنن بود، نوعی کنجکاوی لذت بخش نوبتی. انواع و اقسام هم داشت. بعضی ها که "نامردتر" بودند باسنشان را سفت می کردند و اجازه ی دخول به دوستشان را نمی دادند. بعدها از خیلی از دوستانم پرسیدم که آیا تجربه های مشابه ی در کودکی/نوجوانی داشته اند یا خیر. بسیاری جواب مثبت دادند. خیلی از این دوستان من همجنسگرا نیستند ولی اولین تجربه های جنسی خود را برای کنجکاوی هم که شده با همجنس خود داشته اند .

تابو بودن مسأله ی گرایش جنسی باعث شده که تحقیقات در مورد کیفیت همجنسگرایی در ایران موجود نباشد. پرادایم های مسأله جنسگونی در ایران در سایه ی سیاست ها و مسائل فرا (ملی)، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی با همه جای دنیا متفاوت است و نیاز به نقد و بررسی دارد. با تمام ابهام هایی که در مورد اعدام های مشهود وجود دارد و حتی اگر فرض به یقین را بر این بگذاریم که دو جوانی که در مشهد به جرم لواط اعدام شدند، همجنسگرا بودند، نمی توانیم ثابت کنیم که آنها با توجه به این هویت همگانی همجنسگرایی غربی "گی" بوده اند. چه بسا درست مانند دوستان کودکی من با دیدن یک فیلم "سوپر" به هیجان آمده و آنچه با خودشان و دیگر پسران هم سن و سال شان می توانسته اند، کرده اند. به هر حال جرم تجاوز به عنف برای پسر بچه ی شانزده ساله به همان اندازه بدون معنی است که هویت رمانتیک همجنسگرای غربی برای این دو نوجوان که وحشیانه اعدام شدند.

چند اعدام اخیر در گرگان و کرمانشاه که توجه مجامع بین المللی حقوق دهکده را به خود جلب کرد نیز، باز دچار این تلقی هویت همجنسگرایی برای مردانی که به جرم لواط اعدام می شدند، بود. این در حالی است که همچنان، گرایش جنسی اعدام شدگان در ابهام باقی می ماند و در بسیاری موارد لواط به عنوان بهانه ای برای اعدام مجرمینی استفاده می شود که جرم هایی نظیر قتل و تجاوز در پرونده شان موجود است. امروز که دولت جمهوری اسلامی ایران به شکل فعال به دنبال دستگیری به قصد اعدام همجنسگرایان نیست، بخشیدن هویت همجنسگرا به مجرمین، قاتلین، و متجاوزین می تواند برای به دست آوردن حقوق مدنی تمامی دهکده ها در ایران مشکل ساز باشد.

فعالین مخالف قوانین غیر انسانی مجازات لواط در ایران می توانند به غیر انسانی بودن این قوانین اعتراض کنند بدون اینکه هویت خاص

همجنس گرایی را نقطه ی مرکزی فعالیت شان بر علیه این قوانین تثبیت کنند. آنچه که مسلم است این است که به صرف انجام عمل

لواط دو مرد همجنس گرا نمی شوند و صرف همجنس گرا بودند دو مرد لزوماً دخول از مقعد نمی کنند.

این البته به این معنی نیست که فراهنجارها از حقوق پایه ای مدنی در ایران برخوردارند. و البته زندگی آنها با توجه به تعلق شان به

طبقات اجتماعی- اقتصادی مختلف گروه های فرهنگی و محل جغرافیایی زندگی شان می تواند بسیار دشوار یا بسیار راحت باشد. اما

سیاست های هویت سازی یا هویت خواهی فرا (ملی) باید مورد انتقاد مداوم قرار گیرد چرا که دهکده های این کره ی خاکی یک شکل و

یک رنگ نیستند و همگانی جلوه دادن آنها تنها حاشیه هایی را می آفریند که در میان این اقلیت بزرگ، اقلیت می شوند.

۱- واژه دگرباش در ترجمه ی واژه ی کوئیر است که استفاده می شود. در این مقاله واژه مورد انتخاب نویسنده در ترجمه ی واژه ی کوئیر فراهنجار است.

2-Shirazi, Golnar. "Being Straight with Queers: Let us stop hating homosexuals." March 3, 2004.
<http://www.iranian.com/Opinion/2004/March/Lesbian/index.html>

3-Out in Iran: Inside Iran's Secret Gay World, CBC News: Sunday.

4- Najmabadi, Afsaneh. "Don't Straighten the Queers." March 8, 2004.<

<http://www.iranian.com/Opinion/2004/March/Lesbian/index.html>>.

5- (ibid).

۶- جوزف مساد در این رابطه می نویسد:

"The Gay International, through its most well-known organization, ILGA, launched a new and aggressive universalization campaign in 1994, coinciding with the twenty-fifth anniversary of the Stonewall Uprising. After ILGA achieved official NGO status at the United Nations in 1993 (which it later lost), its international activities intensified, including efforts to stop "the mass execution of homosexuals in Iran," an unsubstantiated propagandistic claim that was also bandied about by an official of the U.S. State Department."

Massad, Joseph. "Re-Orienting Desire: The Gay International and the Arab World." Public Culture. 14.2 (2002): 363

۷- جوزف مساد از واکنر نقل قول می کند

Massad, Joseph. "Re-Orienting Desire: The Gay International and the Arab World." Public Culture. 14.2 (2002): 364. Quoting Rex Wockner, "Homosexuality in the Arab and Moslem World," in Coming Out: An Anthology of International Gay and Lesbian Writings, ed. Stephan Likosky (New York: Pantheon, 1992), 115. This article was reprinted in a number of U.S. gay and lesbian magazines including Out

از نقطه نظر سازمان که بنا به اصل، توجه به شرایط اجتماعی دگرباشان ایرانی را اولویت فعالیت های خود می داند، جرم زدائی از همجنسگرایی، و کسب

حقوق شهروندی، اهمیت حیاتی دارد.

اما، بحث بر سر هویت دگرباشی ممکن است از زاویه های دیگری متفاوت با آنچه در مقاله ی همکار ما نازلی کاموری آمده از جانب نویسندگان دگرباش

جنسی داخل ایران مطرح شود. چراغ از نویسندگان گی، آنها که گفتمان هویت دگرباشی را در داخل ایران پیش می برند دعوت می کند که این بحث را

بی جواب نگذارند. یا به دلیلی، بی جواب بگذارند.

بازگشت به فهرست

اولین بار چطور و چگونه با سازمان آشنا شدید؟ به یاد دارید چه سالی بود؟

تصور می‌کنم اوایل سال ۸۴ از طریق مجله‌ی ماها یا نشریه‌ی چراغ با سازمان آشنا شدم.

در ابتدای آشنایی تصورتان و یا توقعتان از سازمان چه بود؟

تصورم از سازمان، یک مجموعه از افرادی بود که به دلیل نیاز به حمایت طرف‌های خارجی از خودشان، حاضر به پذیرش ریسک معرفی علنی خود به همجسگرایی و دفاع از حقوق همجسگرایان شده‌اند.

در حال حاضر که حدود دو سال از آشنایی/ارتباط شما با سازمان می‌گذرد، سازمان را چگونه می‌بینید؟

البته ارتباط من با سازمان صرفاً از طریق نشریات الکترونیکی همجسگرایان و یا بیانیه‌هایی است که از طرف سازمان صادر می‌شود و در برخی رسانه‌های خارجی هم بازتاب دارد. به نظر من سه انتقاد به سازمان وجود دارد. اولاً گاهی احساس می‌کنم در دفاع از حقوق همجسگرایان، برخی رخدادهای داخلی، جهت‌دار منعکس می‌شوند و یا موضعی اتخاذ می‌شود که بعضاً خیلی رادیکال است و در بررسی صحت رخدادها دقت کمی صورت می‌گیرد. برای مثال در ماجرای اعدام ۲ جوان مشهدی، فارغ از اینکه واقعاً معلوم نشد که آنان فقط همجسگرا بوده‌اند یا مرتکب تجاوز به عنف، در برخورد سازمان و مواضعش قدری زیاده‌روی دیده می‌شد. فکر می‌کنم برای دفاع از همجسگرایان ایرانی دلیلی ندارد که بی‌محابا تاخت و تاز کنیم چون اگر مواضع شما با برخی از واقعیت‌ها متناسب نباشد، سایر موضعگیری‌های خوب شما هم لوث خواهد شد. انتقاد دوم من به موضعگیری‌های سکولار سازمان بازمی‌گردد. دوستان! بپذیرید که همجسگرایان ایرانی بیش از سایر همجسگرایان، روحیات و اعتقادات مذهبی دارند و بیش از سایرین با مجموعه‌ای از تناقض‌ها مواجهند. دامن زدن بر سکولاریزم در مواجهه با صفت همجسگرایی دوستان ایرانی فقط به افزایش تناقضات منجر می‌شود و کمک دیگری نمی‌کند. البته کار شما را در انجام فعالیت‌هایتان و تهیه‌ی مطالب نشریه راحت می‌کند، ولی داروی درد آنان نیست. و اما انتقاد سوم به فرایندی است که شما به نمایندگی از جامعه‌ی بی‌شکل همجسگرایان ایران دنبال می‌کنید. اطلاعات اندک من نشان می‌دهد که اعلام موجودیت همجسگرایان در غرب و فرایند طولانی حرکت‌های استقلال‌خواهانه‌ی آنان که منجر به پذیرش و شناسایی آنان شد، عمدتاً مبتنی بر تحرکات اجتماعی و فعالیت‌های بشردوستانه و خیرخواهانه بوده است. در واقع ظهور علنی گروهی از انسان‌ها با نام همجسگرا و

با تابلوی همجنسگرایی در غرب، عموماً حضوری اجتماعی و فرهنگی بوده که جامعه هدفش را نه دولت ها و حکومت ها، که بدنه ی اجتماع تشکیل داده بود و با پیگیری همین شیوه، موفق به نفوذ در ارکان حکومتی و کسب حقوق اجتماعی و... شدند. حال آنکه تصور می کنم حرکت شما عزیزان، به سویی است که عملاً با حکومت ایران به عنوان یک سازمان سیاسی مواجهه می کنید و مواضع شما بیشتر بوی سیاسی می دهد. البته قبول دارم که اگر بخواهیم به روش مشابهی که در غرب وجود داشت عمل کنیم باید مسیری بسیار طولانی را طی کنیم (با توجه به ویژگی های جامعه ی مذهبی ایران) ولی معتقدم این مسیر اگر به درستی طی شود، مسیری بی بازگشت است. در حالی که چالش با حکومت ایران، بسیار پرخطر است و اگر هم به دلیل ضعف موقتی یا برخی عقب نشینی های تاکتیکی حکومت، بتوانید چند قدمی جلو بروید، احتمال از بین رفتن برخی دستاوردها به دلایل مختلف بسیار زیاد است و در واقع این پیشرفت ها خیلی سست و متزلزل خواهد بود.

بر چه اساسی جامعه ی همجنسگرایی ایران را بی شکل توصیف می کنید؟ آیا بی شکل است یا مجموعه است از شکل های گوناگون؟

به نظرم بی شکل است. یعنی از لحاظ ساختارشناسی، و ویژگی اعضای بالقوه آن، هیچ ریخت و شکلی را نمی توان برای آن تصویر کرد. اصلاً نمی دانیم که ما همجنسگرایان ایرانی حدوداً چند نفریم؛ عموماً در چه گروه های سنی قرار داریم؛ پراکندگی جغرافیایی ما چگونه است؛ از نظر وضع سواد و تحصیلات و شغل، چگونه هستیم، و ...

در پیشرفت های اجتماعی قدم هایی تبدیل به دو قدم به عقب می شوند که از بالا از طرف دولت و بخشنامه به مردم رسیده باشد. تلاشی که در سازمان دگرباشان جنسی ایرانی برای پیشبرد قدم به قدم بهبود وضعیت دگرباشان، هر چند از طرف جامعه ی اقلیت یا بخشی از همان اقلیت انجام می شود اما بالاخره حرکتی است از پایین و توسط مردم، و به آسانی به عقب برگردانده نمی شود؛ چگونه است که این حرکت را قابل برگشت می دانید؟

به نظر من این حرکت از پایین صورت نمی گیرد. در حال حاضر جامعه ی مخاطبان شما عموماً کسانی هستند که به اینترنت دسترسی دارند. با توجه به ضریب نفوذ اندک اینترنت در ایران، می توان حدس زد که جامعه ی بسیار کوچکی از همجنسگرایان مخاطب شما هستند. و این گروه اتفاقاً مشترکاتی دارند. مثلاً شهرنشین هستند، سواد بالاتری دارند، قشر متوسط به بالا هستند و... از سوی دیگر، اقدامات شما گرچه در حمایت از حقوق همجنسگرایان ایرانی و در پیوند با شناسایی آنان است اما تصور نمی کنید این حقوق را در مقابل حکومت برای آنان استیفا می کنید؟ عرض من این است که اگر روشنگری در باب حقوق اجتماعی و... همجنسگرایان برای خودشان و خانواده هایشان صورت گیرد، آنان خود به عنوان یک گروه و پدیده و واقعیت اجتماعی، خواهان استیفاء حقوقشان می شوند و این جریان را نمی شود به راحتی نادیده گرفت.

وضعیت سازمان طوری است که ما به خود اجازه نمی دهیم از هیچ سمت بام بیافتیم. با توجه به اعلامیه های متعددی که سازمان در مورد اعدام مشهود منتشر کرد، تبلیغات اضافه ای انجام نشد. به همان اندازه که همجنسگرا بودن آن دو نوجوان ثابت نشد و نخواهد شد، تجاوز به عنف هم نه ثابت شد. حال به چه دلیل سازمان دگرباشان و یا جامعه ی دگرباشان باید روی یکی از این جرایم تاکید کنند؟ از اخلاقیات جامعه پیروی نکرده ایم اگر روی تجاوز به عنف یا اتهام به همجنسگرایی، بی دلیل خاصی، تاکید کنیم؟ و کدام از این جرائم سزاوار اعدامند. من هم معتقد نیستم که شما باید از یک طرف بام بیفتید یا به یکی از این دو جرم تاکید کنید. اگر اخلاقیات مهم است، که هست باید به آن پایبند بود. اگر تجاوز به عنف اتفاق افتاده باشد، هم امنیت اجتماعی به خطر افتاده و هم احساسات مردم تحریک شده و نباید آن را منکر شد یا به تقابل با آن پرداخت. من با اعدام هم موافق نیستم چون با اعدام آنان مشکلی حل نمی شود ولی تاکید می کنم برای شما که در موقعیت ویژه ای هستید باید مهم باشد که درگیر برخی موضعگیری های رادیکال نشوید.

سازمان نباید به این اعدام ها که به دلیل ارتباط جنسی بین دو فرد هم جنس صورت می گیرد (حتی اگر همجنسگرا نباشند) اعتراض کند؟ چه بسا همجنسگرایانی طبق همین قانون اعدام شوند و خبری منتشر نشود.

به نظرم، نقطه ی افتراق در این است که سازمان اساساً به پدیده ی اعدام اعتراض می کند یا اعدام در اثر رابطه جنسی؟ اگر موضع پایدار شما بر محکومیت پدیده ی اعدام باشد، بحثی نیست ولی اگر بر اعدام کسانی استوار باشد که به لواط متهمند باید قدری احتیاط کرد. کمی انصاف بدهیم در سال های اخیر چند مورد اعدام در اثر لواط بدون عنف داشته ایم؟ معمولاً تجاوز به عنف منجر به اعدام شده است آنهم در اثر افشای عمومی آن. من به عنوان یک پژوهشگر اجتماعی ادعا می کنم موارد زیادی از روابط جنسی افراد همجنس در سال های اخیر، وجود داشته که به دلایل مختلف لو رفته ولی مسئولان مربوطه تا حد ممکن از آشکارسازی آن اجتناب کرده اند. البته منکر آن نیستم که در برخی موارد برخوردهای خشن و حتی شکنجه هم صورت گرفته ولی سهم آن در مقابل اصل تعداد موارد اندک است. ضمناً عنایت داشته باشید که مجازات اعدام به جرم لواط آنچنان منوط به احراز شرایط و اطلاعات است که قاضی نمی تواند به راحتی استنباط حکم کند. پس قانونی که از آن نام بردید بیش از اینها شانس گرفتار نشدن همجنسگرایان را افزایش داده، ولی اعمال سلیقه در اجرای آن موجب دشواری شده است که با این چنین موضعگیری هایی این دشواری رفع نمی شود. مگر آنکه تاکتیک موضعگیری های شما و قاطبه همجنسگرایان، بر محکومیت اعمال سلیقه و عدم اعمال قانون متمرکز شود. که البته اکنون چنین نیست.

در جواب به سؤال سوم، به سکولار بودن سازمان اشاره می کنید. فکر می کنید که چنین نظری در بین جامعه ی دگرباش باعث شده که دگرباشان معتقد به مذهب از تریبون چراغ استفاده نکنند؟ آنچه در چراغ منعکس می شود اعتقادات جامعه است. اگر جامعه ی سکولار صدای بلندتری دارد، در نشریه، ما از دگرباشان مذهبی دعوت می کنیم از چراغ برای ارائه نظرات خود استفاده کنند. موردی به نظر شما

می رسد که سازمان مانعی در راه این همکاری ایجاد کرده باشد؟

خیر. ظاهراً سازمان هیچ مانعی ایجاد نکرده و دوستان همجنسگرا باید خودشان دست به کار شوند و اقدام کنند. به نظر من اینگونه بی

عملی جامعه ی همجنسگرا بزرگترین مانع در راه احقاق حقوق اجتماعی و... آنان است و اگر صدها سازمان حمایتی هم در این زمینه فعال

شود، تا زمانی که همان جامعه ی بی شکل اراده نکند، اتفاق خاصی نخواهد افتاد.

از زاویه ی دید شما که یک عضو دگرباش جامعه ی ایران هستید، سازمان دگرباشان ایرانی، چه وظیفه ای پیش رو دارد؟ با توجه به

انتقادات شما به سازمان، چه کمبودهای مشخصی را مایلید عنوان کنید؟

من در کنار انتقادات کار شما را هم تحسین می کنم و معتقدم نباید از دایره انصاف خارج شد و زحمات شما را نادیده گرفت. به نظر من رسالت

بزرگ شما روشنگری افکار عمومی در ایران نسبت به پدیده همجنسگرایی بدون تحریک عواطف و اعتقادات مذهبی است و در کنار آن

روشنگری جامعه همجنسگرایان ایرانی به هویت اجتماعی و فرهنگیشان. اگر بتوانید در این دو زمینه توفیق نسبی پیدا کنید کار بزرگی

انجام داده‌اید.

با تکیه بر همان قشر شهری که دسترسی به اینترنت دارد، می شود امیدوار بود که پیام ها و روشنگری هایی که توسط اعضا به کانال

سازمان می رسد، و از آنجا دوباره در اختیار اعضا و خوانندگان قرار می گیرد، راهی برای تأثیر گذاری در شرایط زندگی آن عده از دگرباشان

که دسترسی به اینترنت ندارند، باشد؟ یعنی قشری از جامعه ی دگرباش به کمک قشری دیگر برود. این یکی از هدف های سازمان است. به

نظر شما، با توجه به شرایط کشور، این هدف را واقع بینانه به شمار می آید؟

به نظر من نیاز به گذر زمان دارد. تصور من از روحیه ی ایرانی آن است که ما در راه به ثمر نشستن ایده آل هایمان کمتر اهل استقامتیم و

زود ناامید می شویم. به همین دلیل معمولاً کارها را با شور و انرژی آغاز می کنیم و به دلیل کم تحملی زود دلسرد می شویم و کار را رها

می کنیم. روش شما در طول زمان به بار می نشیند. و شاید بدیل دیگری هم نداشته باشد.

در پایان چه پیامی برای دگرباشان ایرانی دارید؟

اجازه دهید فقط به همجنسگرایان ایرانی عرض کنم که شادروان علی اکبر خان شیدا موسیقیدان و تصنیف سرای بزرگ اوایل دهه ۱۳۰۰

شمسی در تصنیفی که برای نسل های آتی سروده فرموده است:

جز انتظار و جز استقامت

وطن علاج دگر ندارد

(این مطلب حاوی نظرات شخصی من است و درج آنان در نشریه چراغ در راستای اصل احترام به آزادی بیان است.)

سایت بازتاب* را تقریباً همه ی آنهایی که به دنبال کردن اخبار روز، به ویژه شایعات علاقمندند، می شناسند. مسئول این سایت "دکتر" محسن رضایی است. عبارت دکتر را در گیومه آوردم چراکه ایشان مدعی هستند دانشنامه دکترای خود را از یکی از دانشگاه های آزاد جنوب کشور و در رشته ی "استراتژی جنگ" گرفته اند!!

روی سخن من در اینجا با ایشان نیست چون معتقدم نظارت و کنترل نوشته های این سایت خصوصاً اخبار و شایعات هدفمند، برعهده ی ایشان نبوده و تنها از اسم ایشان به عنوان مسئول سایت، با هدف اختفای اسامی مسؤولان اصلی استفاده می شود.

چندی پیش اتفاقی بی سابقه روی داد. در این سایت خبری منتشر شد با عنوان: "دگرباشان؛ شفاف سازی تنگناهای حقوق بشر در ایران!" از همینجا نکاتی برایم آشکار شد. انسان اول تعجب می کند که حضرات چگونه به انتشار چنین خبری که در تناقضی آشکار با مرام آنان است مبادرت ورزیده اند؟! دقت کنید که این یک نشریه برون مرزی نیست و از داخل کشور منتشر می شود و مخصوصاً طیف عوام و باورمندان حکومت نیز مطالب مندرج در آن را مطالعه می کنند. اما با خواندن تیترو در می یابید که اوضاع از چه قرار است. بله سعی نویسندگان و نویسندگان از انتشار چنین خبری استهزاء طرفداران و مبارزان حقوق بشر است و بس!*

اینان با پیش فرض قرار دادن این امر باطل که همجنس خواهان عناصری غیر موجه و منفور اجتماع سنت زده ی ایرانند، آنان را با فعالان حقوق بشر در هم آمیخته به تحقیر فعالان این عرصه و تحمیق خوانندگان خبر می پردازند.

بسیاری از کلمات و جملات مندرج در خبر احتیاج به معنی کردن و سپس تفسیر دارد. یکبار دیگر تیترو خبر را می خوانیم:

"دگرباشان؛ شفاف سازی تنگناهای حقوق بشر در ایران!"

یعنی با بیان مسأله ی دگرباشان، حقوق بشر در ایران شفاف (بخوانید حل) شد. علامت تعجب از من نیست بلکه کار گذاشته شده به وسیله ی نویسنده یا نویسندگان مطلب است یعنی لطفاً از خواندن تیترو، تعجب کنید.

و بعد یک مقدمه وهم آلود و توهین آمیز با این مضمون:

"مسیحیت اولیه، همجنس گرایی را به شدت محکوم می کرد. حتی شک نسبت به همجنس گرا بودن کسی کافی بود که متهم را در معرض

شکنجه‌های شدید و حتی مرگ فجیع در میان شعله‌های آتش قرار دهد. الفاروق خاکی تانزانیایی گفت: مسلمانان می‌گویند سگ نجس

است در حالی که در قرآن چنین چیزی نیست و می‌شود هم گی بود و هم مسلمان."

یعنی این مسیحی‌ها که در اوایل با همجنسگرایان برخوردی وحشیانه داشتند حالا کارشان به جایی رسیده که به ما افراد متمدن که اصلاً

از این کارها نکرده و نمی‌کنیم می‌خواهند حقوق این افراد را متذکر شوند. (انگار تمام کسانی که در غرب زندگی می‌کنند مسیحی هستند

و به این دین اعتقاد دارند. طبق آمار سال ۲۰۰۶* بیش از چهل و شش درصد مردم اروپا بی‌دین و حتی بی‌خدا **atheist** هستند.) و بعد

یک نقل قول مشکوک از شخصی به نام الفاروق که به طرز بسیار توهین آمیز گی‌ها را با سگ قیاس کرده و گفته همانطور که نجس بودن

سگ در قرآن نیامده می‌شود هم "گی" و هم "مسلمان" بود!!

با خواندن همین توضیحات اولیه حالت اشمزاز شدید بر من غالب گشت و مرا وادار نمود برای مدتی ترس ناشی از احساس خفگی بر اثر

طناب دار را فراموش کنم و مبادرت به نوشتن این نقد کنم و بر خود و غم درون خود چیره گشته، بقیه‌ی خبر را خواندم:

۲۳ بهمن ۱۳۸۵ - بعد از ظهر ۱۹:۲۶ تعداد بازدید: ۵۲۲۱ کد خبر: ۶۰۴۵۰

"در حالی که طی ماه‌های اخیر بحث نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی از سوی برخی روشنفکران و فعالان غرب‌گرا به صورت

گسترده‌ای طرح شده است، برگزاری اولین سمپوزیوم حقوق بشر «سازمان دگرباشان جنسی ایران» در اوایل ماه جاری، مشکلات حقوق

شر* در ایران را شفاف کرد!"

یعنی مشکلات حقوق بشر فقط همین مسئله‌ی همجنسگرایان بوده که به وسیله‌ی فعالان روشنفکر، که غرب‌گرا هم هستند، آشکار شد.

در این پاراگراف نویسنده یا نویسندگان کوشیده‌اند مسائل بگرنج، گونه‌گون و پیچیده‌ی حقوق بشر در ایران را به مسأله‌ی همجنسگرایان

محدود کرده با ریشخند کردن، اینگونه‌القاء کنند که این روشنفکران غرب‌گرا از بس که هیچ چیزی از مظاهر نقض حقوق بشر در ایران به

دست نیاورده‌اند این افراد منحرف را جلو انداخته‌اند. البته که دگرباشان باید حقوقشان نقض شود، اصولاً نباید وجود داشته باشند تا

تقاضای حقوقی کنند. آنها که بشر نیستند، سگ هستند!

"به گزارش خبرنگار «بازتاب»، در این سمینار، مدیر سمینار با اشاره به علت برگزاری این سمینار در شرایط حساس پرونده هسته‌ای گفت:

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا حالا و در این مقطع، و اینکه ممکن است این اولویت اصلی برای ایران نباشد. ولی این مهم است

که ببینیم رژیم ایران به طور سیستماتیک حقوق بشر را نقض می‌کند."

خواننده‌ای که از همه جا بی‌خبر است و تنها منبع خبر وی در مورد این گزارش سایت بازتاب است نمی‌داند مدیر محترم سمینار واقعاً

چنین مطالبی را بیان داشته یا نه اما می‌داند که به سایت بازتاب و مطالبش پیش از تحقیق پیرامون آن مطالب و مطابقت با چند منبع

خبری مستقل به هیچ عنوان نمی توان اعتماد کرد. اصل مطلب در گزارش گزارشگر نشریه شهروند خانم فرح طاهری اینچنین آمده:

"دکتر ویکتوریا طهماسبی نیز از طرف برگزار کنندگان خوشامد گفت و افزود: ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا حالا و در این

مقطع و اینکه ممکن است این اولویت اصلی برای ایران نباشد. ولی این مهم است که ببینیم رژیم ایران به طور سیستماتیک حقوق بشر را

نقض می کند."

معلوم می شود این خبرنگار بازتاب نیست که این خبر را درج کرده بلکه با استفاده از خبر نشریه شهروند، با نقل قولی غلط از دکتر

طهماسبی کنفرانسی را که در جهت مسایل حقوق بشر تشکیل شده به مسائل سیاسی کشانده و موضوع مورد نظر خود یعنی "مسائل

پرونده هسته ای" را به سخنان دکتر طهماسبی اضافه می کند تا اینگونه القاء کند که این کنفرانس در جهت تحت الشعاع قرار دادن مسائل

هسته ای ایران ترتیب یافته!

"در توضیح این نقض گسترده حقوق بشر، خانم باربارا هال، شهردار سابق تورنتو و رئیس فعلی [فعلی] کمیسیون حقوق بشر اونتاریو گفت:

پذیرش ازدواج همجنس‌گرایان، کانادا را به چهارمین کشور در جهان تبدیل کرد که این حق را پذیرفته است. هال با اشاره به این موضوع که

هنوز خیلی کارها مانده تا تبعیض‌ها را در مورد این افراد در جامعه از بین ببریم، برگزاری چنین همایش‌هایی را بویژه برای کشورهای چون

ایران مهم و ضروری خواند. وی همچنین درباره لزوم سرنگونی جمهوری اسلامی گفت: هر کسی که راجع به وضعیت خاصی صحبت می

کند، لزوماً راه حل هم ندارد؛ گرچه گاهی پرسش، پاسخ را هم در خود مستتر دارد. من گفتم مادام که رژیم مذهبی بر ایران حاکم باشد، نه

تنها زنان، که همجنس‌گراها مورد ستم واقع می شوند و بدون تغییر رژیم این مشکلات حل نخواهد شد."

یعنی ای مردم متدین (بخوانید عوام) ایران ببینید که منظور غربی‌های کافر از حقوق بشر ازدواج همجنس‌گرا هاست! این خانم خواستار

سرنگونی نظام ماست و می گوید تا این رژیم حاکم باشد به این افراد که شما از شنیدن اسمشان کهیر می زدید ظلم و ستم می شود!

حتی اگر کسی متن اصلی گزارش را نخوانده باشد به سادگی از روی جمله بندی‌ها در می یابد که این جواب سؤالی بوده که احتمالاً از

خانم هال شده و باز با تحریف عبارات مندرج در گزارش اصلی عمداً این جواب سؤال را طوری آورده اند که گویی بخشی از سخنرانی خانم

هال بوده در حالی که اصل گزارش اینچنین است:

"خانم باربارا هال شهردار سابق تورنتو از سال ۹۴ تا ۹۷ و رئیس فعلی کمیسیون حقوق بشر اونتاریو از نوامبر ۲۰۰۵، با ۳۵ سال سابقه

وکالت و کار در شهرداری اولین سخنران بود با عنوان "حقوق بشر در اونتاریو.

... باربارا هال افزود: پذیرش ازدواج همجنس‌گرایان، کانادا را به چهارمین کشور در جهان تبدیل کرد که این حق را پذیرفته است. باربارا

هال در پایان با اشاره به این موضوع که هنوز خیلی کارها مانده تا تبعیض‌ها را در مورد این افراد در جامعه از بین ببریم، برگزاری چنین

همایش هایی را بویژه برای کشورهای چو ایران مهم و ضروری خواند و به آرشام پارسی تبریک گفت که چنین شرایطی را فراهم آورده است. ...

[پس از آن دکتر مغیثی و براهنی به ایراد سخنرانی پرداختند سپس بخش پرسش و پاسخ برگزار شد]

... دکتر مغیثی در پاسخ به دو خانم که از او راه حل خواسته بودند، گفت: هر کسی که راجع به وضعیت خاصی صحبت می کند لزوماً راه حل هم ندارد گرچه گاهی پرسش، پاسخ را هم در خود مستتر دارد. من گفتم مادام که رژیم مذهبی بر ایران حاکم باشد نه تنها زنان که همجنس گراها، اقلیت های قومی و ... مورد ستم واقع می شوند و بدون تغییر رژیم این مشکلات حل نخواهد شد."

همانگونه که دریافتید این سخنان از زبان خانم "دکتر هایده مغیثی" در جواب دو خانم حاضر در جلسه که از ایشان راه حل و نه لزوم سرنگونی را جویا شده بودند ایراد شده و ربطی به خانم هال ندارد.

"رضا براهنی نویسنده مشهور ایرانی نیز در این همایش سخنرانی کرده، با اشاره به ممنوعیت چاپ کتابش از سال ۱۹۶۹ (ده سال پیش از انقلاب) تا سال ۲۰۰۰، از سانسور کتب همجنس‌بازان در ایران به شدت انتقاد کرد."

یعنی ای مردم (باز هم بخوانید عوام) این رضا براهنی مشهور ده سال قبل از انقلاب کتابش ممنوع بوده و به ما اصلاً مربوط نیست، ما هم دیدیم قبلاً ممنوع شده گفتیم حتماً یک چیزی بوده که ممنوعش کردند ما هم ممنوع کردیم! این آقا هم که شما به کتاب هایش علاقه دارید و می روید روبروی دانشگاه از دستفروشان می خرید، گفته چرا کتب همجنس‌بازان ممنوع است! ببینید، حالا باز هم بروید کتاب هایش را قاچاقی بخوانید!

به نویسنده یا نویسندگان محترم یادآور می شوم که عنوان ایشان دکتر رضا براهنی است. عنوان ایشان را در گیومه نمی گذارم چرا که ایشان از یکی از معتبرترین دانشگاه های جهان در رشته ی ادبیات انگلیسی فارغ التحصیل شده اند و هم اکنون در دانشگاه تورنتو به تدریس مشغول هستند. همچنین یادآور می شوم ایشان نه تنها نویسنده ی مشهوری هستند، از آن مهمتر شاعری آزادخواه نیز می باشند که عوام نیز به آثارشان _اگر به دستشان برسد_ علاقمندند. سخنوری بی بدیل چون ایشان که مویی در عرصه سخن سفید نموده اند، بی گمان سخنان و تعبیر بسیار ژرف و زیبایی در گرامیداشت همجنس خواهی بر زبان رانده اند که به عمد همه ی آنان را حذف و فقط برای تحمیق خواننده، اعتراض ایشان به عدم انتشار آزاد کتب همجنس‌گرایان را برجسته نمودید. حضور ایشان باعث اعتبار و اهمیتی مضاعف برای سمپوزیوم بود که نشان می دهد خواص و روشنفکران ایرانی همجنس گرایی را در نظر داشته و به آن اهمیت می دهند. به این خاطر به مسئولان این سمپوزیوم که موفق به دعوت ایشان شده اند تبریک می گویم.

اصل مطلب اینچنین است:

"دکتر براهنی با خواندن شروع کتاب "روزگار دوزخی آقای ایاز" و اشاره به اینکه کتاب از سال ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۰ در ایران چاپ نشد و این

طولانی ترین تاریخ سانسور در ایران بوده، به همجنس گرایی در ادبیات و داستان و شعر ایران اشاره کرد."

در این گزارش از قول دکتر براهنی مطلبی در مورد اعتراض ایشان به ممنوعیت کتب همجنس گرایان نیامده بلکه ایشان به موضوع

همجنس گرایی در ادبیات ایران اشاره کرده اند.



به اینجای مطلب که می رسیم با تصویری از سمپوزیوم مواجه می شویم که از نشریه شهروند بدون ذکر منبع برداشته شده است.

"همچنین کومان یکی از مدافعان حقوق همجنس بازان نیز با محکوم کردن ممنوعیت همجنس بازی در کشورهای اسلامی، با استفاده از

اسلاید، آمار وضعیت همجنس گرایان در اروپا را نشان داد و کشورهایی را که هنوز روابط با همجنس در آنها ممنوع است، ایران، موریتانی،

پاکستان، عربستان سعودی، امارات، یمن، نیجریه، سومالی، جمهوری چین و ... ذکر کرد."

در جای جای این گزارش از کلمه همجنس باز به جای همجنس گرا استفاده شده تا در عوام بار منفی تر و تنفر بیشتری از مسایل

همجنس گرایان و به تبع آن حقوق بشر و آزادی های فردی در غرب را موجب شوند.*

به اصل این قسمت گزارش توجه کنید خودتان به روشنی متوجه دستکاری آن توسط "خبرنگار بازتاب می شوید:

"... آدرین کومان (Adrian Coman) فعال حقوق بشر از رومانی و مدیر برنامه ی کمیسیون بین المللی حقوق بشر همجنس گرایان در

نیویورک بود که به مدت ۱۰ سال در سازمان های حقوق بشری رومانی و اروپا برای رفع تبعیض حقوقی از همجنس گرایان تلاش کرده

است. او درباره ی حقوق بشر همجنس گرایان در جهان سخن گفت. آقای کومان با استفاده از اسلاید آمار وضعیت همجنس گرایان در اروپا

را نشان داد و نیز نقشه کشورهایی که هنوز روابط همجنس در آنها ممنوع است، ایران، موریتانی، پاکستان، عربستان سعودی، امارات، یمن،

نیجریه، سومالی، جمهوری چین و ... از جمله این کشورها هستند."

"در ادامه پارسی مسئول جمعیت همجنس بازان نیز از حاضران در این همایش پرسید: چرا در تمام کشورهای اسلامی مجازات اعدام برای

دگرباشان وجود دارد. آیا به خاطر اسلام است یا به خاطر نوع حکومتشان؟"

ایشان دبیرکل سازمان دگرباشان جنسی ایران نه مسئول جمعیت همجنس بازان هستند.

گزارش نشریه شهروند:

"در پایان سخنان آقای کومان، آرشام پارسی از حاضران پرسید: چرا در تمام کشورهای اسلامی مجازات اعدام برای دگرباشان وجود دارد. آیا به خاطر اسلام است یا به خاطر نوع حکومتشان؟"

"اما یکی از سخنرانان جالب این همایش، الفاروق خاکی بود. این چهره تانزانیایی گفت: چه بخواهید و چه نخواهید دین از بین نمی رود، اسلام از بین نمی رود؛ فقط کاری که ما باید بکنیم گذاشتن تفسیر درست بر روی آن است. او سپس به مواردی از تفسیرهای نادرست! اشاره کرد و به عنوان مثال گفت: مسلمانان می گویند سگ نجس است در حالی که در هیچ جای قرآن چنین چیزی نیست و پنج باری هم که از سگ سخن به میان آمده از جنبه مثبت بوده است. فاروق خود همجنس‌گرا و مسلمان است و می گوید: می شود هم گی بود و هم مسلمان"

نمی دانم این چه روشی است که اینگونه افراد، عنوان خانم یا آقا و حتی دکتر و مهندس را از ابتدای اسم کسانی که این حضرات با نظریاتشان مخالفند برمی دارند. در این قسمت گزارش کاملاً مشهود است که این قسمت، از روی گزارش شهروند رونوشت شده به گزارش اصلی توجه کنید:

"سخنران بعدی الفاروق خاکی (El-Faroukh Khaki) مدیر سازمان سلام کانادا در تورنتو بود. الفاروق که خود تانزانیایی است درباره ی حقوق دگرباشان در کشورهای اسلامی سخن گفت. او با بخشی از ترانه باب دیلون شروع کرد و گفت: ۳۳ سال است که در کانادا هستم و در میان جامعه مسلمانان آن و تغییرات بسیاری را در میان آنها می بینم.

فاروق در ادامه گفت: چه بخواهید و چه نخواهید دین از بین نمی رود. اسلام از بین نمی رود فقط کاری که ما باید بکنیم گذاشتن تفسیر درست بر روی آن است.

او سپس به مواردی از تفسیرهای نادرست اشاره کرد و به عنوان مثال گفت: مسلمانان می گویند سگ نجس است در حالی که در هیچ جای قرآن چنین چیزی نیست و پنج باری هم که از سگ سخن به میان آمده از جنبه مثبت بوده است.

فاروق خود همجنس‌گرا و مسلمان است. او می گوید می شود هم گی بود و هم مسلمان*"

"در ادامه یکی از اعضای سازمان دیده‌بان حقوق بشر در دفاع از همجنس‌بازی گفت: اینجا همه‌اش راجع به اسلام صحبت می شود، ولی این موضوع در دین‌های دیگر هم هست. در مسیحیت عده‌ای بنیادگرا به صورت افراطی دین را تفسیر می کنند و افراد همجنس‌گرا را مجازات

می کنند"

اصل خبر:

"پس از پایان پنل دوم بخش پرسش و پاسخ برگزار شد و خانم هدی فرای در پاسخ به یکی از پرسش ها گفت: اینجا همه اش راجع به اسلام صحبت می شود ولی این موضوع در دین های دیگر هم هست. در مسیحیت عده ای بنیادگرا به صورت افراطی دین را تفسیر می کنند و افراد همجنس گرا را مجازات می کنند."

همانطوری که خواندید در گزارش اصلی اشاره ای به اینکه خانم فرای "یکی از اعضای سازمان دیده بان حقوق بشر" است نشده که در صورت واقعیت داشتن این مسأله این موضوع حتماً در گزارش قید می شد.

"مصلی نژاد دیگر سخنران این سمینار در اظهارت شگفت‌انگیزی مدعی شد: در جوامع یهودی - مسیحی همجنس‌گرایی به عنوان یک سنت پوسیده دوران بت‌پرستی محکوم می شد. مسیحیت اولیه تحت رهبری سن پل، همجنس‌گرایی را به شدت محکوم می کرد. در دوران قرون وسطا حتی شک نسبت به همجنس‌گرا بودن کسی کافی بود که متهم را در معرض شکنجه‌های شدید و حتی مرگ فجیع در میان شعله‌های آتش قرار دهد. امروز در جوامع اسلامی همجنس‌گرایی منفور شناخته شده، اما در قرآن اصلاً جمله‌ای مبنی بر مجازات همجنس‌گرایی نیست و هرچه که هست، از حدیث آمده است.

اصل خبر:

"... دکتر مصلی نژاد در آغاز درباره ی همجنس‌گرایی در ادیان گفت: در جوامع یهودی - مسیحی هم جنس‌گرایی به عنوان یک سنت پوسیده ی دوران بت‌پرستی محکوم می شد. مسیحیت اولیه تحت رهبری سن پل هم جنس‌گرایی را به شدت محکوم می کرد. در دوران قرون وسطی حتی شک نسبت به هم جنس‌گرا بودن کسی کافی بود که متهم را در معرض شکنجه‌های شدید و حتی مرگ فجیع در میان شعله‌های آتش قرار دهد.

امروز در جوامع اسلامی هم جنس‌گرایی منفور شناخته شده، اما در قرآن اصلاً جمله ای مبنی بر مجازات همجنس‌گرایی نیست و هرچه که هست از حدیث آمده است."

واقعاً متوجه نشدم کجای این سخنان* برای حضرات شگفت‌انگیز بوده آن قسمت مربوط به قرآن یا آن قسمتی که جنایات مسیحیت عنوان شده؟!

در پایان گزارش مطابق معمول یک قسمت برای ابراز نظر کاربران وجود دارد در هنگامی که من این خبر را خواندم فقط یک نفر ابراز نظر کرده اینچنین نوشته بود:

"بنده قصد هیچگونه قضاوت و تحلیلی از این نوشته ندارم. ولی این نکته برایم جالب بود که آقای براهنی نماینده طیفی از دگراندیشان در

جلسه ای حضور پیدار [پیدا] کند که برای حمایت از حق دگرباشان جنسی برگزار شده است و دیگر اینکه گویا دگران‌دیشان و دگرباشان

دغدغه های مشترکی دارند که می توانند بر سر یک میز برای دفاع از حقوق بشر آن هم از نوع دگرش گرد هم آیند!"

اگر بپذیریم که این مطلب نوشته یک کاربر بوده است و احیاناً خدای ناکرده خود مسؤولان بازتاب محض محکم کاری جهت نگرفتن روزه

شک دار مبادرت به درج آن نکرده اند، در می یابیم مخاطب اصلی این خبر چه طیفی از اجتماع هستند.

این مطلب جان کلام و عصاره تمامی خبر و منظور نظر نویسنده و یا نویسندگان آن بوده است.

اینان این پیش فرض را در ذهن خود جای داده اند که همجنس گرایی پدیده ای بسیار مضموم و پلید است و باید از آن دوری جست و

کسانی که در دفاع از این پدیده در جلساتی حضور بهم می رسانند با این کار خود را از اعتبار در میان عوام می اندازند!

دریغ و درد که در چه جامعه ای گرفتار آمده ایم این درد را به کجا ببریم و با که قسمت کنیم...

برای یک لحظه به تلاش دست اندرکاران سمپوزیوم می اندیشم. فکر نکنید جمعیت بسیاری در تدارک این امر سهیم بودند و پول های

آنچنانی و حمایت های آنچنانی در بین بوده. تعداد از چند نفر تجاوز نمی کند. اگر بخواهم تعارف را کنار بگذارم باید بگویم بخش اعظم

تدارکات کار بر دوش دبیر کل محترم جناب آرشام پاریسی بوده است. ایشان از شش ماه پیش تلاشی شبانه روزی را در جهت برپایی این

سمپوزیوم آغاز نمودند. این یک مهمانی خودمانی نیست بلکه ضیافتی است که در یکی از معتبر ترین اماکن علمی برگزار شده، مکان آن از

ماه ها قبل رزرو شده از مدعوین از ماه ها قبل دعوت به عمل آمده از هزار و یک جا اجازه گرفته شده و...

حالا فرض کنید آرشام خسته از تلاشی شش ماهه می آید و این مقاله را از داخل میهن می خواند آیا خستگی بر تنش نمی ماند؟ فکر نمی

کنم، چون نتایج حاصل از آن به حدی مثبت و چشم گیر بود که اینگونه مطالب اثری در او نخواهد گذاشت. البته نویسندگان این مطلب هم

مزد خود را گرفتند آنان که به اصطلاح میانه رو هستند خشم گروه تند رو را برانگیختند و در فاصله کمی پس از انتشار این مطلب سایت

بازتاب غیر قانونی اعلام شد!

• *این سایت وابسته به جناح آقای هاشمی رفسنجانی است.

• * البته مطالب این خبر و نوع نگارش آن در جهت تحمیق عوام و نه خواص و طبقه روشنفکر جامعه است.

• *رجوع کنید به سایت CIA

• *گویا حرف "ب" از عبارت "بشر" عمداً یا سهواً حذف و آن را به "شر" تبدیل کرده است!

• *به زودی در مورد کشورهایی که در آنان برای همجنس گرایی مجازات تعیین شده مقاله ای منتشر خواهد نمود.

• *آقای فاروق که سخنانشان به نظر مسؤولان بازتاب اینقدر جالب آمده و آن نظرات را با هیجان منعکس کرده اند به نظر من با چنین سخنانی، ندانسته و بدون آشنایی به روحیات بنگاه های سخن پراکنی حکومتی در ایران یک خبط بزرگ کرده اند. چراکه مسئولان سایت بازتاب طبق رسم همیشگی گوشه ای از صحبت های ایشان را آورده اند تا اینگونه الفاء کنند که گی ها در ردیف سگ ها هستند! در مورد نظر ایشان در مورد پایداری دین باید خاطرنشان کرد که این صرفاً نظر ایشان است در مقابل بسیاری کسانی که معتقدند هر دین به فراخور حال خود بر مبنای جذابیت و محکمت عقلی آن یا زور زورمندان مؤمن به آن، دوره ای از تاریخ را اشغال کرده به محض از دست دادن یکی از این شرایط تاریخ مصرفش تمام شده به کلی یا با به جای گذاشتن معتقدانی اندک از صفحه روزگار محو خواهد شد. چه بسیار ادیانی که قبل از مسیحیت و پس از آن وجود داشتند و میلیون ها نفر مؤمن داشتند و اکنون اثری از آثارشان باقی نیست. یا در مناطقی با مؤمنینی انگشت شمار به حیات خود بی آنکه بر جهان تأثیری در خور تأمل بگذارند، ادامه می دهند. چه بسیار مؤمنینی که با تفاسیر جدید برای نجات این ادیان از انقراض کوشیدند. هر دین تاریخ مصرفی مشخص دارد یکی صد، یکی دوهزار و یکی پنج هزار سال اما چیزی که مسلم است این حقیقت است که همه ی آنها در تاریخی مشخص منقرض می شوند و جای خود را به قوانینی متمدنانه تر و پیشرفته تر می دهند.

• * حوزه ی تخصصی جناب آقای دکتر مصلی نژاد اقتصاد است. همچنین ایشان یکی از فعالان عرصه حقوق بشر هستند، لذا لازم می دانم در مورد اظهار نظر ایشان که شگفتی مسؤولان بازتاب را موجب شده نظر خود را بیان کنم: احکام اسلام در تمامی مذاهب آن به ویژه در دو مذهب اصلی (شیعه و سنی) به خصوص مذهب شیعه که در کشور ما اکثریت دارد تنها از منبع قرآن استخراج نمی شود بلکه قرآن فقط یکی از منابع مورد رجوع فقهای دین است. دیگر منابع مورد رجوع حدیث، یعنی گفتار پیامبر در مورد مسائل مختلف است که اهمیت زیادی در صدور احکام شرعی دارد. دیگر سنت است، یعنی شیوه ی زندگی و سلوک رسول که مبنای استخراج احکام دینی توسط فقهاست. و پس از آن (در مورد اهل سنت شیوه رفتار خلفای چهارگانه است) اجماع موارد ذکر شده مبنای اصلی صدور احکام شرعی است به هیچ عنوان و در هیچ یک از مذاهب اسلام تنها قرآن ملاک عمل نبوده بلکه یکی از موارد رجوع است.

بیست و پنجمین جشنواره ی فیلم فجر هم به اتمام رسید. بعضی ها جایزه گرفتند و راضی به خانه رفتند؛ بعضی هیچ نگرفتند و به داوری، مدیریت جشنواره، تماشاگرها و در و دیوار سینماها ایراد گرفتند.

شاید امسال که سینماگرانی مانند رخشان بنی اعتماد و داریوش مهرجویی به مشکل بزرگی به نام اعتیاد پرداخته اند، که درد بزرگ تر هاست و بلای جان جوان تر ها، بتوان امیدوار بود که طی سال های بعد خط قرمز های بیشتری برداشته شود. همان طور که پذیرفته ایم یک جوان معتاد جزو جامعه است و نیازمند همدلی، کم کم باید یاد بگیریم که دگر باشان را هم ببینیم و بهشان بی اعتنایی نکنیم.

تا جایی که به یاد دارم چند سال پیش احمد امینی در فیلم "چتری برای دو نفر" با ظرافتی هنرمندانه رابطه ی عاطفی زیبای دو شخصیت زن فیلم (هدیه تهرانی و شقایق فراهانی) را طوری به تصویر کشید که بهانه ای برای سانسور کردن فیلم به قیچی به‌دستان نداد. ظاهراً آن ها به مصداق "هر کسی از ظن خود شد یار من" ماجرا را در حد فهم خود درک کرده و برای خود یک مثلث عشقی یک مرد + دو زن آفریدند و لذت بردند. ولی چطور می‌توان از کنار سکانس پیانو زدن دو نفره آن ها گذشت و شگفت‌زدگی شخصیت مرد فیلم (رضا کیانیان) را دید و به استادی احمد امینی آفرین نگفت؟

باز هم چند سال پیش بود که مسعود کیمیایی در "سربازان جمعه" چهره ی جالبی از یک دگر باش نشان داد. نقره (شخصیت اصلی فیلم با بازی اندیشه فولادوند) در حضيض اعتیاد، به همراه مردی ثروتمند به خانه ی کاخ مانند او می‌رود. ظاهراً جوان هم‌جنس‌گرایی هم‌خانه ی مرد است و برای نجات نقره دست به کاری خطرناک می‌زند و مقابل دوربین مدار بسته‌ی قفس کبوتران، تظاهر به کشتن آن ها می‌کند. مرد که کبوترانش را می‌پرستد نقره را از یاد می‌برد و دختر با استفاده از این فرصت فرار می‌کند. اما نکته ی جالب صحنه ای است که ما از صفحه ی تلویزیون مدار بسته می‌بینیم؛ مرد خشمگین وارد قفس می‌شود و قصد آسیب زدن به جوان را دارد، اما جوان گریه کنان در آغوش او می‌افتد. این حس در بیننده ایجاد می‌شود که انگیزه ی جوان از نجات نقره فقط انسان دوستی نبوده بلکه عشق محرک قوی تری است برای خطر کردن.

و اما امسال. تنها در فیلم با ارزش و تحسین شده‌ی "خون بازی" ساخته‌ی رخشان بنی اعتماد شاید بتوان صحنه‌ای را جست که در آن گوشه ی چشمی به یک پسر جوان - شاید - هم‌جنس‌گرا داشته باشد. سارا (شخصیت اصلی فیلم با بازی باران کوثری) برای به دست

آوردن مواد مخدر سخت مستأصل است. عاقبت با دوستی به نام مانی قرار می‌گذارد که به اتفاق از یک مواد فروش جنس بخرند. تصاویری که از رابطه‌ی مانی و سارا می‌بینیم، هر چند کوتاه، اما فقط نشان دهنده‌ی یک رابطه‌ی ساده و صمیمانه است. آن دو سوار اتوموبیل مواد فروش می‌شوند و مانی که پسری ظریف است با حلقه‌ای که به گوش انداخته، توجه جنسی یکی از فروشندگان را جلب می‌کند. او، مانی را بچه خوشگل خطاب کرده، بی‌شرمانه گونه‌اش را نوازش می‌کند. بالاخره سارا به مانی وحشتزده کمک کرده، خودش هم به بهای سیلی سنگینی که نصیبش می‌شود، نجات پیدا می‌کند.

حتماً روزی خواهد آمد که مسایل و مشکلات دگرباشان نیز مانند همه‌ی جوان‌ها مطرح شود؛ برایشان چاره‌اندیشی کنند و در هنر و ادبیات هم آزادانه حضور داشته باشند. فیلم‌سازی مانند رخشان بنی‌اعتماد که همواره پس از تحقیقی طولانی دست به ساخت فیلم می‌زند و بستر اجتماعی را برای کار خود برگزیده، قطعاً با مسأله‌ی دگرباشان ایران برخورد کرده است. شاید بعدها او در فیلم داستانی دیگری، یا حتی در یک مستند بیشتر به این موضوع بپردازد. پس باید صبور و امیدوار بود و دست از تلاش بر نداشت.

پس از یک سال، در اواخر بهار، به ایران باز گشتم. برای نخستین بار نوروز در ایران نبودم و چه حس بدی بود که آغاز سال نو خورشیدی در وطن نباشی. پایان بهار بود و در هواپیما به یاد خاطرات گذشته، گل یادهای سرخ فام زندگی خود بودم. وارد ایران شدم. مادر شکسته کمر و خرد شده از ناجوانمردی های فرزند ناخلف، همچنان مغرور و سرافراز در استقبال گرم و رنگین از خانواده و بهترین دوستانم بود. حیف که خشایار بین آنها نبود. دوست نزدیک و مهربان و کمی حسودم که به کل بار سفر بسته بود و مدتی بود جلای وطن کرده بود به سوی ترکیه، که شاید آینده روشن و نیلگون باشد برایش، و خود اینگونه می اندیشید. ولی من آینده نامعلوم برایش تصور داشتم.

ایران دگرگون شده بود در این یکسال. بله، تعجب آور است، ولی واقعاً اتوبانهای جدید چهره شهر را عوض کرده است. البته ترافیک روان شده ولی تهران را زشت تر کرده است. آخر این تهران که مال سالیان سال پیش بوده به درد تهران شش میلیون نفری می خورده نه دوازده میلیون نفری. مردم بی تفاوت و عصبی اند. گویا برایشان ایرانی وجود ندارد. اصلاً وطن برایشان واژه ی مسخره ای است. مثل طوطی که گویا حرف یاد گرفته می گویند وای اگر به ایران حمله شود چه می کنیم و چه نمی کنیم. گویا قاصیه دوم را فراموش کرده اند و نمی دانند ۲۷ سال هست که ایران اشغال شده!

Gay life در ایران نیز مثل همه چیز متفاوت شده، روزگاری بود که هر هفته چندین مهمانی برپا می شد. بچه های زیادی را می دیدیم و چه روزگاری بود، ولی الان اصلاً خبری نیست. Gay life به گروه های ده تا دو نفری تقسیم شده، هر گروه برای خودشان مهمانی می گیرند و از ورود دیگران جلوگیری می کنند. هر گروه با افرادی درارتباط است که خطی مشی یکسان با گروه دارند. اصطلاح بدی جا افتاده که ناشی از تفرقه است؛ می گویند اکیپ بالا شهری ها، اکیپ پائین شهری ها، اکیپ شرقی ها و اکیپ غربی ها. و واقعاً اینطوری بود، مثلاً من خودم که اصلاً مخالف این حرف ها هستم ناخواسته وقتی توجه می کردم می دیدم که فقط افرادی پیش من هستند که در حوالی خانه ی ما منزل دارند، دوستان دیگرم در جمع نیستند. واقعاً چطور شد که از آن همه نام که به یک سررسید کامل می رسید و همه هم دوستان من بودند، فقط ۵ تا ۷ نفر باقی مانده برای من، آنهم دوستان هفت هشت ساله ی من؟

در ایران به مهمانی بزرگی دعوت نشدم ولی دو بار خودمان مهمانی گرفتیم. البته با ایده ی دوست نزدیکم سپهر، خونه ی خانم دکتر H. من این خانم دکتر را خیلی دوست دارم، برای من و خیلی از بچه ها کارهای بزرگی کرده. درمهمانی ها همه بودند و برای نخستین بار استریت، گی، لزبین، ترنس و سکس change کرده ها بودند. جالب بود دوست ایتالیائی من برایش. باور کردنی نبود درایران اینگونه باشند. مهمانی های خوبی بودند. در حاشیه ی مهمانی خودمان، یک مهمانی هم بود از تازه دختر شدگان؛ پسران سابق و دختران فعلی.

واقعاً باید بگویم که باید دختر می شدند زیرا من در دوره ی پسر بودنشان آنها را دیده بودم، به قول بچه های جنوب شهر، الله وکیلی، خیلی دختران خوشگلی شده اند. البته در آن مهمانی گی هم بود، جالب بود که گی های ورستایل و تاپ نیز لباس های زنانه پوشیده بودند. البته خوب ترنس سکشوال پارتی بوده قبلاً، ولی خب، درگ کوئین نداشتیم در ایران که پیدا کردیم، البته خود من نخستین نفر بودم، فکر کنم، لباس ملکه پوشیده بودم، آنهم چه لباسی، همه جاش باز بود. در این مهمانی بالماسکه که در خیابان آذربایجان (شاهپور علیرضا) تهران بود، نیروی انتظامی قصد ورود به مجلس را داشته که صاحبخانه درایت به خرج داده و دست به سرشان کرده و گرنه واقعه ی شیراز دوباره تکرار می شد. پس از اینکه نیروی انتظامی می رود سریعاً همه از مهمانی خارج می شوند و باقیمانده ی مهمانان به جای دیگری برای ادامه ی مهمانی می روند. در این سفر خانم M.M را هم دیدم. او دوست عزیز من است، پس از چهار سال دیدمش. خیلی خوشحال شدم. او کارگردان کارهای مستند است و در زمینه ی گی ها فیلم کوتاه ساخته. چندین فیلم دیگر نیز ساخته است. به گزارشگر بی بی سی نیز برای گزارش در مورد تغییر جنسیت در ایران کمک کرده بود. من نیز کمی راهنمایی و کمک به این دوستم، خانم M.M کردم. هر چند باز مثل همیشه و همانطور که تصور می رفت، بی بی سی بی غرضانه کار نکرد. حال قصد دارد به ایتالیا هم سفر کند برای ساختن یک فیلم کوتاه، که من هم در آن بازی خواهم کرد. البته مستنداست.

یک دوست لژیون نیز در سفر پیدا کردم. همیشه لژیون ها از من و گی ها فراری بودند ولی اخیراً جو تغییر کرده و اکیپ لژیون ها به گی ها نزدیک می شوند و این باعث خوشحالی من است، هر چند که گی ها دارند از هم دور می شوند. این دوست من فرنوش نام دارد و با پارتنرش مدت کوتاهی است مخفیانه در ارتباط است، چون پارتنرش شوهر کرده است و این خود برایشان خطر ساز است. ولی خوشحالم که با وی آشنا شدم، لحظات شادی کنار هم داشتیم.

دید مردم نسبت به این مسئله (دگرباشی) دو گونه است، یا متنفرند از این مسأله، یا خوششان می آید. کمتر می شود کسی را یافت که بی تفاوت باشد. آنها که متنفرند همواره مسخره می کنند و اذیت، آنها که خوششان می آید به خاطر دوستان مسخره می کنند ولی در کنارش ایما و اشاره هم می آیند. البته باید اعتراف کرد که اگر کسی فقط سکس بخواهد در ایران به راحتی می تواند با هر پسری که بخواهد سکس کند، به شرط اینکه قلقلش را بلد باشد. متأسفانه یا خوشبختانه خداوند ذره ای از این استعداد در وجود من نگذاشته است. البته ۸ سال است پارتنر دارم و دیگر حوصله شیطنت ندارم، از من گذشته. بالاخره، پس از چهار ماه به ایتالیا برگشتم و اینک در دانشگاه دارم گزارشم را که بیشتر شبیه یک سفرنامه ی کوتاه است می نویسم و به این می اندیشم که آینده چه خواهد شد و من چه خواهم کرد؟ ولی این را می دانم که برای رسیدن هموسکشوال ها به حقوقشان در ایران تلاش خواهم کرد.

بازگشت به فهرست

حتماً بعضی از شما نام کانال تلویزیونی گی تی وی (GAY.TV) را شنیده اید. تقریباً پنج سال است که این شبکه بر روی ماهواره ها بوده و از کشور ایتالیا پخش می شود. مخاطب اصلی برنامه هایش همجنس گرایان ساکن ایتالیا و اروپا هستند. مهمترین بخش برنامه های این شبکه برای ما — که ایتالیایی نمی دانیم — فیلم های سینمایی است که هر شب در ساعت ۳۰:۱۲ به وقت تهران پخش می شود و به موضوعاتی پیرامون همجنس گرایان اختصاص دارد. نکته ی جالب توجه این است که اکثر این فیلم ها به زبان اصلی و با زیرنویس ایتالیایی است.

این کانال تلویزیونی تنها کانالی است که به صورت آزاد و "رایگان" در ایران قابل دریافت است و از فرکانس و کیفیت مطلوبی برخوردار است، هرچند که در سال های آغازین اینطور نبود. من تقریباً از روز اول برنامه های این شبکه را دنبال کرده ام؛ از همان روزی که فقط لوگوی آن پخش می شد و وعده آغاز به کار قریب الوقوع آن را به بیننده ها می داد. به یاد دارم که در همان زمان ایمیلی به مسئولان آن فرستادم و از زمان آغاز به کار آن جويا شدم، که بلافاصله به چهار زبان انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و ایتالیایی پاسخ دادند. برنامه های این شبکه یک بار برای چند روز در زمان آغاز حمله به عراق برای نشان دادن مخالفت مسئولان آن با جنگ قطع شد! شاید خالی از لطف نباشد اگر هر از گاهی به این شبکه سری بزنید.

در طول سالیانی که از آغاز به کار این شبکه می گذرد دو سریال، یکی محصول اسکاتلند انگلستان* و دیگری تولید آمریکا پخش شد که هر دو — مخصوصاً سریال امریکایی — جالب توجه و دیدنی بود. فیلم های سینمایی زیادی نیز از این شبکه پخش شد، اما نه آنقدر زیاد که بتواند تمام روزهای سال را در بر گیرد بنابراین و به ناچار هر فیلم چندین بار، بازپخش می شود. مدتی است که دیگر فیلم جدیدی پخش نشده و همان فیلم هایی که در این مدت پنج سال نشان داده شده بازپخش می شوند.

یکی از این فیلم ها *no ordinary love* (یک عشق غیر معمول) محصول ایالات متحده آمریکا است. فیلمی که بیننده را تا پایان به دنبال خود می کشد. داستان آن حکایت از عشق دو پسر نوجوان هجده ساله دارد که چینی تبار و لاتین تبار و هر دو اهل لوس آنجلس هستند. پسر لاتین تبار یک پسر پر غرور و جسور و به قول عوام عشق لات است که دیگران رویش حساب می کنند و البته علاقمند به پسرک چینی است و با هم دوستی پر مهری را برقرار نموده اند. پسرک چینی مترصد فرصتی است تا عشق خویش را آشکار سازد. در صحنه ای از فیلم که در حمام می گذرد، پسر لاتین تبار در مقابل ابراز احساسات دوست چینی اش از او در مورد گی بودنش سؤال می کند و پسر چینی

تبار با دادن جواب مثبت، همین سؤال را از او می کند، و جواب می شنود: نه! من دختر دوست دارم! (No way! me gusta* pussy!)

اما پسر چینی که با خود و گرایشش کاملاً آشناست از طرفی به علاقه ی دوست خود، حتی میل جنسی او نسبت به خود اطمینان دارد، بیکار ننشسته سعی در آشنایی او با دگرباشان کرده او را به یک گی کلاب* می برد. در آنجا آقا پسر مثلاً عشق دختر با دیگران آشنا شده و به طور اتفاقی مکالمه دو جوان را، که یکی بر سر دو راهی است و دیگری مصمم، می شنود. فرد مصمم به دوست مردش می گوید: از چی

ناراحتی؟ اگه تو گی هستی، خب هستی، نمیتونی تغییرش بدی. پس از چیزی که هستی لذت ببر!

در همین موقع پسرک لاتین تبار چشمش به مجله همجنس گرایان افتاده مشغول تفحص در آن می شود که دوست چینی سر می رسد. او از روی خجالت یا غرور مجله را به کناری می اندازد. پس از گذشت ماجراهای بسیاری که گاهی پلیسی نیز می شود، بالاخره عشق بر او فائق آمده، تسلیم خواسته درونی خود می شود و با رفیق خود می آمیزد...

دیدن این فیلم را به همه دوستان توصیه می کنم. برای آگاهی از برنامه ها و زمان پخش آنان کافی است به این آدرس مراجعه کنید:

www.gay.tv

* اولین بار در این سریال، انگلیسی را با لهجه ی اسکاتلندی شنیدم که برایم بسیار جالب بود.

* me gusta: [مه گوستا] به زبان اسپانیایی به معنی دوست دارم است. اینطور که پیداست لاتین تباران نیز مانند ایرانی تبارها، نیمی از

کلمات را به زبان مادری و نیمی دیگر را به زبان کشوری که در آن زندگی می کنند ادا می کنند!

Gay club*

مصاحبه با امیر، که شلاق خورده بود

امیر، جوانی که در ایران به جرم شرکت در گپی پارتی و قرارهای اینترنتی شلاق خورده بود و از ایران به ترکیه پناهنده شده بود، تلفنی با سازمان تماس گرفت تا در مورد کدورت های اخیرش که به گفته ی خودش فقط کدورت شخصی بوده چند کلمه ای گپ بزند. گپ زدیم و تبدیل شد به این مصاحبه.

امیر جان، چند سال داری؟

من ۲۴ سال دارم.

در کجا بدنیا آمدی؟

شیراز

گرایش جنسی ات چیست؟

من گی هستم.

چند سال داشتی که به گرایش جنسی خود پی بردی؟

من حدود ۲۰ سال داشتم

چطور شد که فهمیدی؟

۲۰ ساله که بودم فهمیدم گی هستم اما قبل از آن همیشه فقط از پسرها خوشم می آمد. فکر می کردم که من با همه فرق دارم. نمی دانستم که این یک گرایش جنسی است. من در شرکتی کار می کردم که مسئول من نیز چنین گرایشی داشت. می دیدم تمام حرکات او و اخلاقی تقریباً شبیه من است. احساس راحتی کردم و برایش توضیح دادم که من از پسر خوشم می آید و چون او نیز همجنسگرا بود برای من توضیح داد که این ژنتیکی است و من گی هستم.

بعد از اینکه به گرایش خود پی بردی زندگی ات چه تغییراتی کرد؟

دوستان جدیدی پیدا کردم و تحقیقات بیشتری کردم که مطمئن شوم آیا واقعاً گی هستم یا اینکه انحراف دارم. احساس می کردم زندگی را خیلی قشنگ تر می بینم. حالی داشتم که نمی توانم بیان کنم.

چیزی را نیز از دست دادی؟

نمی دانم چرا رابطه ام با دوستان دگرجنسگرایم کمرنگ تر شد. حس می کردم وقتی با آنها بیرون می روم حال نمی کنم. از چیزهایی که

آنها لذت می بردند من بی تفاوت می گذشتم.

رابطه ات با اعضای خانواده تغییری کرد؟

خیر. اتفاقاً هر چه بزرگتر و واقع بین تر می شدم احساس دوست داشتنم نسبت به خانواده ام بیشتر می شد. از طرفی ناراحت بودم که اگر روزی خانواده ام متوجه شوند که من این گرایش را دارم چه ضربه ی سنگینی می خورند. چون من فرزند آخر خانواده بودم و همه ی چشم امیدشان به من بود و همیشه سعی می کردند من بهترین باشم. خب خیلی آرزوها هم برایم داشتند و اگر متوجه می شدند واقعاً بد می شد.

ناراحت نمی شوی چند سؤال راجع به پدرت بیرسم؟

نه.

چند ساله بودی که پدرت در جنگ ایران و عراق شهید شد؟

چهار ساله بودم.

امیر ۴ ساله از مرگ پدرش چه احساسی داشت؟

من در آن زمان چیزی نمی فهمیدم. اما ناراحت بودم که دیگر نمی توانم کسی را بابا صدا کنم. یا اینکه هر وقت بهانه ی بابا را می گرفتم همه می گفتند رفته به پیش خدا. خیلی دوست داشتم که بدانم خدا کیست که بابای من پیش او رفته و دیگر به خانه بر نمی گردد.

فهمیدی خدا کیست؟

آن زمان نفهمیدم خدا کیست ولی فهمیدم بابا کیه.

دوران کودکی ات چطور بود؟

مثل همه ی بچه ها، با این تفاوت که هر بچه ی هم سن و سال من ممکن بود هر آرزو یا نیازش برطرف شود ولی من نه.

به نظر تو فقط پدر خانواده است که می تواند نیازهای فرزندش را برآورده کند؟

پدر نقش مهمی دارد. اگر مادر بخواهد بخواند نقش هر دو را بازی کند خیلی سخت است.

دوران تحصیلت چطور بود؟

من دانش آموز زرنگ و مؤدبی بودم و احساس مسئولیت می کردم و دوست داشتم آنقدر پیشرفت کنم تا دکتر شوم.

در زمان نوجوانی و مدرسه ات هیچ ارتباط عاطفی - جنسی را تجربه کرده ای؟

در دوره ی راهنمایی بله. دو سال با یک پسر ۲۱ ساله رابطه ی واقعاً احساسی داشتم. الان وقتی به آن زمان فکر می کنم، احساس می کنم می کنم چقدر زود دست به کار شدم. این رابطه دو سال طول کشید و موفق هم بودم. اما متأسفانه فاصله ما را از هم جدا کرد.

در این رابطه بیشتر کشش عاطفی داشتی یا جنسی و یا هر دو؟

دوستی شما به رابطه جنسی نیز کشیده شد؟

بعد از چند ماه.

در زمان تحصیل و در مدرسه چه مشکلاتی داشتی که فکر می کنی به دلیل گرایش جنسی تو پیش آمد؟

در دوران ابتدایی مشکلی نداشتم. مشکلات من در دوره ی راهنمایی شروع شد. طرز لباس پوشیدن، حرف زدن، طریقه ی صحبت کردن بود که تفاوت من با دیگران را نشان می داد. خب مدیر و مسئولین مدرسه با من صحبت می کردند و می گفتند که خشن حرف بزنی، یا مثلاً چرا فوتبال بازی نمی کنی، و توقعاتی داشتند که برای آنها منطقی بود ولی برای من خیلی خنده دار می آمد. من فکر می کردم آنها اشتباه می کنند و آنها باید مثل من باشند. مثل من حرف بزندی، مثل من راه بروندی و مثل من معاشرت کنی. احساس می کردم که بقیه ی بچه ها بی تربیت هستند. الان خنده ام می گیرد که در آن زمان مشکلات من چه بود و امروز مشکلات من چیست.

مشکلات اجتماعی هم داشتی؟

در آن زمان نه. چون بعد از مدرسه به خانه می رفتم و سنم اقتضا نمی کرد که روابط اجتماعی داشته باشم.

دانشگاه رفته ای؟

بله. رشته ی کامپیوتر دانشگاه سراسری.

دانشگاه رفتن به مشکلات اضافه کرد یا کم کرد؟

نه متأسفانه. با ورودم به دانشگاه مشکلات من بیشتر شد که کمتر نشد. در دانشگاه معمولاً بچه ها خیلی زیر ذره بین هستند و این مشکل شامل من هم بود. من باید چند نقش را بازی می کردم. یک نقش در خانه، یک نقش در کنار دوستان همجنسگرا، یک نقش در کنار دوستان دگرجنسگرا، یک نقش در کلاس درس.

تو فرزند شهید هستی. آیا با سهمیه وارد دانشگاه سراسری شدی؟

خیر. من درسم خیلی خوب بود.

فرزند شهید بودن در دانشگاه برای تو چه امتیازاتی داشت؟

امتیازی نداشت، اتفاقاً محدودیت ایجاد می کرد. خب من می بایست ریش می گذاشتم، یا همیشه لباس های پارچه ای بپوشم. اصلاً راحت نبودم و واقعاً هم نمی توانستم خودم را با این شرایط وفق بدهم. و این موضوع باعث می شد که من چندین بار به دفتر حراست دانشگاه احضار شوم.

مشکلاتی که باعث می شد به حراست دانشگاه کشیده شوی چه بود؟

مدل مو، فرم ریش، طرز لباس پوشیدن. کافی است که در دانشگاه رعایت نکنی چیزهایی از قبیل رعایت نکنی و احضارت کنند.

در دوره ی دانشجویی هیچ ارتباط عاطفی - جنسی داشتی؟

احساس عاطفی داشتم.

در زمانی که دانشجوی بودی ارتباطی با همجنسگرایان داشتی؟

ارتباطم از اواخر دبیرستان شروع شد و تا الان ادامه دارد و فکر کنم هیچوقت قطع نشود.

تو در ایران بزرگ شده ای و در نوجوانی گرایش جنسی خود را کشف کردی. یک نوجوان همجنسگرا در ایران چه مشکلاتی دارد؟

مشکلات که خیلی زیاد هستند. نمی دانم از کجا شروع کنم. از خانواده و یا اجتماع. از نیروهای امنیتی یا خود جامعه ی همجنسگرا.

مشکلات خانوادگی همجنسگرایان چیست؟

زمانی که یک همجنسگرا خودش را می شناسد همان زمانی است که توقعات خانواده از فرزندشان زیاد می شود. کلاً وقتی یک بچه در خانواده بزرگ می شود با بزرگ شدن او دید و طرز فکر اطرافیان در خانه نسبت به او تغییر می کند و سطح توقع بالاتر می رود. جامعه ی ما چون یک جامعه ی مذهبی است و خانواده ها هم تقریباً مذهبی هستند، یا حتی اگر مذهبی هم نباشند نمی توانند بپذیرند که فرزندشان چه پسر و چه دختر با همجنس خودش رابطه ی احساسی یا جنسی داشته باشد. اگر بچه هاشان چنین رابطه ای داشته باشند، در ذهن آنها منفورند و حکم آدم کثیف را دارند. زمانی که یک همجنسگرا به خودباوری می رسد سعی می کند تمام نیازهایش را به هر صورت که شده برآورده کند. با طرز پوشش، بیان، حرکات موزون، یا هر راهی که متفاوت از دیگران است و این موارد چون در مورد دگرجنسگرایان صدق نمی کند، باعث می شود که به چشم بیاید و همین کارها خانواده ها را ناراحت می کند. شاید کارهایی خیلی معمولی باشد که اگر دختر یا پسری دگرجنسگرا این کار را انجام دهد، به خاطر اینکه سلیقه ی دختر و پسرهای دگرجنسگرا با همجنسگرا متفاوت است، توجهشان را جلب نکند. همین جلب توجهات باعث ایراد گرفتن و تنش در خانواده می شود.

امیر تو مؤمن هستی؟

خدا را قبول دارم. نمازم را می خوانم و احترام خاصی هم برای امامان قائل هستم. به هر حال از چیزی که در اینجا خوشحالم این است که مذهب چیزی کاملاً شخصی است.

تو هم همجنسگرا هستی هم مؤمن، هیچوقت این دو برای تو تضادی ایجاد کرده اند؟

نه کاملاً از هم جدا هستند. هر چیزی جای خودش. مگر احساس جنسی ما به واسطه ی ایمانمان به وجود آمد. مگر کسانی که تلویزیون دارند سینما نمی روند.

امیر ما قبلاً داستان تو را در چراغ چاپ کردیم. تو شکنجه شده بودی. دلیلش چه بود؟



چون من سابقه ی دستگیری داشتم و آن ها هم مرا سر

یک قرار اینترنتی دستگیر کردند و متن چت و عکس

ارسالی من را به عنوان مدرک در دست داشتند، باعث این

شد که در دادگاه محکوم به ۱۷۵ ضربه شلاق شوم که ۷۵

تای آن تعلیقی بود.

چه مدت بعد از این اتفاق داستان را بازگو کردی؟

سه ماه.

چه باعث شد که از ایران خارج شوی؟

زمانی که اعدام های مشهد اتفاق افتاد همزمان با دستگیری من بود و خیلی سخت گیری می کردند و من را مجبور کرده بودند که با آنها همکاری کنم و دیگر دوستانم را معرفی کنم. چون من خودم به دلیل این اتفاقاتی که برایم افتاده بود ضربه های زیادی خورده بودم دوست نداشتم برای دیگر دوستانم اتفاق بیافتد. چون واقعاً آنها را دوست داشتم و مشکلات آنها مشکلات من هم بود. من چطور می توانستم کسی را که با او می نشستم و درد دل می کردم و دوست صمیمی ام بود را معرفی کنم که او را نیز شلاق بزنند یا در خانواده مشکلی برایش ایجاد شود. چون کلاً تمام همجنسگرایان مشکلاتی دارند. کوچک یا بزرگ بودن آن ها مهم نیست، مهم وجود مشکل است. یکی تحمل دارد و دیگری نه. در آخر پس از تهدید یکی از مأموران که گفت اگر یک بار دیگر تو را بگیریم سرنوشت تو مثل بچه های مشهد خواهد بود از ایران خارج شدم.

چطور با سازمان همجنسگرایان ایرانی آشنا شدی؟

در ایران که بودم و از طریق دوستانم.

چه چیزهایی راجع به سازمان شنیده بودی؟

شنیده بودم که سازمانی است به نام سازمان همجنسگرایان ایرانی که به مشکلات بچه ها رسیدگی می کند و کلاً اطلاعاتی در اختیار همجنسگرایان قرار می دهد که بعد از آن هم نشریه چراغ آمد.

از مدیران و افراد فعال در سازمان هم اطلاعاتی داشتی؟

در ایران که بودم فقط آرشام را می شناختم و با او از طریق ایمیل ارتباط داشتم.

از ایران به کجا رفتی؟

ترکیه.

کسی را در آنجا می شناختی؟

خیر.

می دانستی که آرشام در ترکیه است؟

خیر.

چند وقت بعد از رسیدن به ترکیه آرشام را دیدی؟

یک روز.

چطور شد که مشکلات خودت را با سازمان و چراغ مطرح کردی؟

آرشام را در ترکیه دیدم و خیلی غافلگیر شدم. آرشام از دستگیری من در میهمانی شیراز خبر داشت و تا حدودی مشکلات مرا می دانست.

داستان را به صورت کامل برایش تعریف کردم. آرشام گفت که آیا دوست داری این مطالب را در نشریه چاپ کنیم و من هم قبول کردم.

تصاویری از شکنجه شما نیز منتشر شد. این عکس را در چه زمانی و در کجا گرفتی؟



یک روز بعد از شلاق خوردن در منزل دوستم و به

پیشنهاد او این عکس ها را گرفتم.

در تصویری که از شما منتشر شد صورتت محو است،

چرا؟

چون من هنوز ترس داشتم و هر آن ممکن بود من به

ایران دیپورت شوم و هنوز هم این ترس در من وجود دارد. چون واقعاً نمی دانید که آنجا چه به آدم می گذرد.

انتشار عکس و مطالب چه تاثیری بر روند کارت داشت؟

دوستان زیادی پیدا کردم. خیلی دوستان عزیزی که برای انسان بودن ما ارزش قائل هستند و به گرایش ما احترام می گذارند. من خیلی

دوست دارم آنها را روزی از نزدیک ببینم و دستشان را به گرمی بفشارم و از آنها تشکر کنم. سازمان های مختلف، گروه های مختلف، حتی

مردم عادی ایمیل می زدند دلداری می دادند و من را حمایت می کردند. نامه های مختلفی به سازمان ملل فرستادند که من از همین جا از

خانم جسیکا استرن و آقای اسکات لانگ عزیز در سازمان دیده بان حقوق بشر، آقای علی بلور از کمیسیون جهانی حقوق بشر

همجنسگرایان (IGLHRC)، آقای داگ آیرلند، خانم الیزابت از انگلستان، سامان، گروه هومان و تمام عزیزانی که نامه های دلگرم کننده ای

برای من ارسال می کردند با اینکه مرا ندیده بودند و به زبان من نمی توانستند صحبت کنند، سپاسگزاری می کنم.

چه تاثیری بر روند پرونده ات داشت؟ کمکی کرد؟ یا تأخیر ایجاد کرد؟

من مدارک و اسنادی ارائه کرده بودم و حدود چهار ماه طول کشیده بود و هنوز بی جواب بودم. عکس ها و مدارک را دوباره ارائه کردیم و

بعد از سه روز قبول شدم.

کمک های مالی نیز دریافت کردی؟

بله من مبلغ ۳۰۰ دلار امریکا به کمک آقای علی بلور دریافت کردم.

زندگی در ترکیه چطور بود؟

واقعاً سخت. سخت تر از هر چیزی که فکر می کنید.

مخارج خود را در ترکیه چطور تأمین می کردی؟

مقدار کمی از ایران به همراه داشتم. یک بار هم کمک مالی گرفتم. بعد از قبولی ام سازمان ملل حقوق ماهانه ی ناچیزی به من می داد.

در ترکیه با چه کسانی زندگی می کردی؟

با سه نفر از هم احساسانم که آنها هم پناهنده بودند.

به عنوان کسی که قبولی خود را از سازمان ملل گرفته این پروسه را چگونه می بینی؟

پروسه ی سختی است. من ۱۶ ماه ترکیه بودم. روندی که آنجا می بایست طی کنیم بسیار طولانی است و همیشه بر وفق مراد نیست.

خیلی ها بودند که واقعاً مشکل داشتند و واقعاً جانشان در خطر بود اما جواب منفی از سازمان ملل گرفته بودند و من از این می ترسیدم که

اگر من رد شوم چکار باید بکنم و کجا باید بروم. به جز خودکشی راه دیگری نداشتم.

در ترکیه با سازمان بیشتر آشنا شدی و حتی با آرشام در یک خانه زندگی می کردی. دوست داری از آرشام حرف بزنی؟

آرشام یکی از کسانی بود که به من کمک کرد. به من همیشه قوت قلب می داد که قبول خواهی شد. در این راه هم به من کمک کرد.

بعضی اوقات از دست او عصبانی می شدم چون اصلاً به کار شخصی اش نمی رسید. همیشه نوبت او که می شد غذا بد می پخت. همیشه

پشت کامپیوتر بود و به ایمیل هاش می رسید. من خودم شخصاً هم ناراحت می شدم چون واقعاً سر سفره غذا نمی آمد و هم نمی توانست

روزهایی که نوبت اوست کار کند. یک بار هم ندیدم که خانه را جارو کند. خب باید تو کار خانه کمک می کرد. ولی در کارش جدی بود.

مغزش خوب کار می کند. خیلی خوب حرف می زد. بعضی اوقات با من لجبازی می کرد که خصلت تمام گی هاست و جوابش رو خوب می

دادم. من تو جواب کم نمیارم.

چه نقاط ضعف و قدرتی را در سازمان می دیدی؟

اینکه ساعت کاری خاصی نداشت و اینکه پشتوانه مالی نداشت. نیروی کاری کم داشت. خب به هر حال هر سازمان تازه تأسیسی مشکلات

خاص خودش را دارد.

تأییدیه می فرستاد، جلساتی با UNHCR در آنکارا در مورد مشکلات همجنسگرایان داشت. رادیو و نشریه داشت که هر کدام از آنها نسبت به توانایی که داشتند سعی می کردند بهترین کار را انجام دهند. ولی امکانات خیلی کم بود.

شما بعد انتشار داستان و پس از پشت سر گذاشتن همه ی این سختی ها قبول شدید. چرا دیگر در سازمان اسمی از شما نبود و کسی

خبری نداشت؟

من بودم. در رادیو رها با اسم مستعار فرهاد کار می کردم. حرف می زدم، متن می نوشتم و تا حد امکان در موارد مختلف همفکری می کردم.

کی به کانادا آمدی؟

نوامبر ۲۰۰۶

اوضاع و احوال امروز تو چطور است؟

من در حال حاضر خیلی تنهائیم. خیلی دوست دارم که یک پارتنر داشته باشم. اوایل هر جا که باشیم سخت می گذرد. مخصوصاً اینجا کشوری است که از همه ملیت ها مهاجر می پذیرد. سیاه، سفید و ... همه با هم برابرند و به انسان بودن آدم ها ارزش می دهند. اصلاً به مسائل شخصی تو کاری ندارند. بر خلاف ایران که حتی به اتاق خواب و تخت خواب تو و همبسترت گیر می دادند.

زندگی روزمره ات چطور است؟

کلاس زبان می روم، سعی می کنم شبکه های انگلیسی زبان تلویزیون را نگاه کنم. خرید می کنم، آشپزی می کنم و زندگی آرامی دارم.

وضعیت زندگی امروزت به عنوان یک همجنسگرا در کانادا را با زندگی یک همجنسگرا در ایران چطور مقایسه می کنی؟

وضعیت خیلی فرق می کند و فرق آن از زمین تا آسمان است. اینجا بعضی مواقع می بینی که رئیس یک شرکت بزرگ همجنسگراست. علاوه بر آن من متوجه شدم همجنسگرایان اینجا خیلی قانونمندند. خیلی هم راحت می توانند زندگی خودشان را بکنند بدون اینکه هیچ کس کوچکترین سؤالی در مورد زندگی شخصی و جنسی شان بپرسد. در صورتیکه در ایران اگر بیشتر از ده دقیقه جلو آئینه بایستی می گویند گی هستی. به دگرجنسگراها می گویند که گی هستی، وای به حال ما.

در تورتو به گی بار می روی؟

تا به حال سه چهار بار رفته ام.

چه احساسی داشتی، چطور بود؟

ناراحت بودم که چرا من نمی توانستم در کشور خودم و بین هم زبانان خودم باشم. من به خاطر رفتن به گی بار از ایران فرار نکردم. به هر دستی چراغ را روشن می کند

حال برایم جذابیت دارد اما خیلی دوست داشتم با دوستان قدیمیم بودم.

در شهری زندگی می کنی که دفتر سازمان هم آنجا قرار دارد. چقدر از فعالیت های سازمان در کانادا می دانی و به نظر تو چه تأثیری روی جامعه داشته است؟

من قبلاً که در ترکیه بودم اطلاع داشتم که دفتر سازمان در تورنتو خواهد بود. الان مدیران شایسته ای هستند که می توانند در پیشبرد اهداف سازمان یاری برسانند. تصمیم دارم در این راه کمک کنم. شاید امیر دیگری یا ایاز دیگری بتواند زندگی آرامی داشته باشد و حق حیات بگیرد چون ما در ایران محکوم به مرگیم بدون هیچ چون و چرا. الان تقریباً جامعه ی ایرانی اینجا یعنی کانادا با همجنسگرایی آشنا شده و آنان قبول می کنند. این خیلی خوب است و امیدوارم که به ایران هم سرایت کند و مردم ایران هم بتوانند روزی قبول کنند هر چند می دانم که سخت است ولی امیدوارم روزی با این مسئله کنار بیایند.

امیر تو سه ماه است در تورنتو هستی، چرا به سمپوزیوم سازمان نیامدی؟

من خبر نداشتم، بارها از آرشام خواسته بودم که مرا به این چنین مراسم ها ببرد چون از جا و مکان آنها اطلاعی نداشتم.

تجربه ی شخصی ات از زندگی در کانادا چطور بوده؟ خود تو به عنوان یک پسر همجنسگرا با ایرانی های تورنتو مشکلی نداری؟ در مرکزهای خرید ایرانیان و یا جشن ها، با صاحبخانه، اگر ایرانی باشد، آشناها؟ فکر می کنی آماده اند تو را همینجور که هستی، بپذیرند یا ترجیح می دهند گرایش را پنهان کنی؟

ترجیح می دهم گرایشم را پنهان کنم. با اینکه ایرانی ها اینجا زندگی می کنند ولی هنوز افکار ایرانی خود را دارند و تغییر این، احتیاج به زمان زیادی دارد. آنها از زندگی شخصی و جنسی من تا به حال سؤالی نپرسیده اند من هم دلیل ندیدم که بازگو کنم. بارها شنیدم ایرانیان از محله همجنسگرایان در تورنتو بد می گویند اما در گی پراید حاضر می شوند. به هر حال قبول ندارند، حتی برخی افراد فکر می کنند گی ایرانی نداریم.

گفتی که در ایران در دانشگاه در رشته ی کامپیوتر درس خوانده ای، دوست داری در همین رشته ادامه بدهی؟ اصلاً دوست داری به درس ادامه بدهی، یا ترجیح می دهی کار کنی؟

دوست دارم درس را ادامه دهم اما به رشته ی کامپیوتر علاقه ندارم. دوست دارم وکالت بخوانم.

در چه رشته ای دوست داری کار کنی؟

به آرایشگری هم علاقه دارم.

اگر بی اف بگیری دوست داری ایرانی باشد یا با پسرهای غیر ایرانی هم می توانی رابطه بگیری؟

ترجیحاً ایرانی. چون حس می کنم ایرانی ها بیشتر همدیگر را درک می کنند و حرف هم را می فهمند. و تقریباً به تعهداتشان پایبندترند. دستنی چراغ را روشن می کند

چه رنگی دوست داری؟

قرمز.

منظورم از بین پسرها بود.

بین پسرها گندمی.

چه ماهی به دنیا آمدی؟

آبان

از چه تیپ پسری خوشت می آید؟

با شخصیت، پسرانه، بی مو، مهربان. خودش را به عنوان یک همجنسگرا قبول داشته باشد. بی ادعا باشد و قیافه نگیرد.

چه غذایی را دوست داری؟

کلم پلو شیرازی.

خودت را چه جوری تعریف می کنی؟

من زود از کوره در می روم ولی عصبانیت من یک ساعت بیشتر طول نمی کشد. و در این یک ساعت باید خیلی خودم را کنترل کنم چون

بعضی وقت ها کارهای غیر منطقی هم انجام می دهم. جدیداً سعی می کنم یک لیوان آب یخ بخورم که این به من خیلی کمک می کند.

سعی می کنم فکر نکنم اما فکر من را می کند.

با خانواده ات در ارتباط هستی؟

بله تماس تلفنی مدام دارم. طوری که اگر سر موقع حرف نزنم می میرم.

مخارجت را در کانادا چطور تأمین می کنی؟

من در حال حاضر کار ندارم و جدید به این کشور آمده ام و باید زبان انگلیسی ام را تقویت کنم. دولت به مدت یک سال هزینه ی ناچیزی

را به من پرداخت می کند که من سعی می کنم با آن زندگی کنم. خیلی سخت است اما زندگی در ترکیه سختی را به من یاد داد.

گفتی دوست داری با سازمان همکاری داشته باشی ، در چه زمینه هایی؟

دوست دارم کارم را در رادیو ادامه دهم و زمانی که دفتر سازمان راه اندازی شد می توانم کارهای دفتری نیز انجام دهم. چون اطلاعات

کارهای دفتری را دارم.

حاضری یک مصاحبه ی دیگر، دو سه ماه آینده که بیشتر جا افتادی، با چراغ داشته باشی و راجع به زندگی گی ها در ایران، و تجربه های

خودت در تورنتو، با ایرانی های گی حرف بزنیم؟ هنوز خیلی حرف برای گفتن هست، نه؟

حرفی برای گفتن به دوستان دگرباش ات که خواننده ی چراغ هستند داری؟

دوست دارم که همه ی ما متحد باشیم و رابطه ی سالمی داشته باشیم. اینطوری خیلی راحت تر صدامان را می شنوند. خیلی سریعتر به خواسته هامان پاسخ می دهند و می توانیم برای دیگران مفید باشیم. سعی کنید همه ش وقتی سر قرار می روید همان چیزی باشید که با عکس فرستاده اید، صورت هایتان را با فتوشاپ تغییر ندهید. عکس سه در چهار بفرستید که احتیاج به تغییر زیاد نداشته باشد.

همجنسگرایان ایرانی که در تورنتو زندگی می کنند چه تفاوتی با افراد داخل ایران دارند؟

هیچ تفاوتی ندارند تنها اینکه سعی می کنند انگلیسی حرف بزنند و همان غیبت ها، بدگویی ها و ... را ادامه می دهند.

امیر جان ممنون از این گفتگو.

گزارش: خطر مرگ برای همجنسگرایان

گفتگویی با CBC درباره خطر زندگی در کشورهای بنیان گرا

۱۶ فوریه ۲۰۰۷

نیکولاس کنگ

گزارشگر امور مهاجرت، تورنتو استار

تصور اعدام مردان در پارک ها و کافی شاپ های ایران نشانه ی آن است که غرب چیزی ورای بنیان گرایی محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران و برنامه پر سر و صدای اتمی اش را نمی بیند.

چشم اهالی تهران، که مردان و زنان در صف های جدا از هم حرکت می کنند، خیلی از دوستی ها و رابطه ها را نمی بیند، اما با یک نگاه کوتاه دقیق میتوان دنیای مخفی همجنسگرایان ایرانی را دید، و یا آن که از دور، در مستندی کانادایی از شبکه تلویزیونی CBC تماشا کرد. آرشام پارسی، ایرانی در تبعید ساکن تورنتو، با این دنیای نپنهان آشناست. اوایل سال ۲۰۰۲ بود که دانست چه بر سر حقوق دوستان دگرباش او، و جنبش دگرباشان ایرانی آمده است؛ او تصمیم گرفت کاری بکند. لیستی از ایمیل هایی که به دستش می رسید را درست کرد و اطلاعاتی از قبیل سکس سالم، برابری حقوق، و رابطه های زیر زمینی و نظایر آن را برای حدود ۵۰ نفر از دگرباشان به طور مرتب ارسال کرد.

اولین کمک به پارسی، که امروز ۲۶ سال دارد، در ۱۶ سالگی و توسط اینترنت رسید، و آن یافتن نام بود که بر کشش جنسی خود به مردان گذاشت. آرشام تمام صفحات قرآن را برای یافتن توضیحی درباره ی کشش جنسی خود مطالعه کرده بود. این بار کلمه "men" را در جستجوگر گوگل وارد کرد، و در صفحاتی که جلو رویش باز شدند فهمید که "Gay" یعنی چی، فهمید که نام گرایشش گی است. آرشام پارسی که از بنیان گذاران سازمان همجنسگرایان ایرانی در سال ۲۰۰۴ بود، گفت: "وقتی فهمیدم من تنها کسی در دنیا نیستم که این احساس را دارم و این حس کاملاً طبیعی است، خوشحال شدم."

او همچنین گفت: "اما ترسیدم، چون در تمام رساله های اسلامی نوشته شده بود که این انجام این عمل بسیار زشت بوده و مجازات چنین افرادی اعدام یا سنگسار است."

یک سال پس از آن مجبور شد از ایران به ترکیه بگریزد، و در ماه می سال گذشته، به عنوان پناهنده ی سازمان ملل وارد کانادا شد. آرشام

پارسی از طریق فعالیت در سازمان دگرباشان جنسی ایرانی زندگیش را وقف اطلاع رسانی و کمک به دیگران نموده است.

پارسی گفت در تابستان گذشته، بعد از تماس فرید حائری نژاد، تهیه کننده و تدوینگر شبکه CBC کانادا، از اینکه او علاقمند بود مستندی

درباره ی شهروندان غیرقانونی ایران بسازد شگفت زده شدم؛ اکثر رسانه ها مایلند به انرژی هسته ای در ایران بپردازند، و او می خواست

برای یک رسانه از زندگی دگر باشان جنسی گزارش تهیه کند. یعنی دگرباشان جنسی ایران برایش موضوع مهمی بود.

اما وارد شدن به درون اجتماع دگرباشان در ایران کار دشواری است. فرید می بایست بدون جلب توجه دیگران، فیلم برداری می کرد.

فرید ۴۱ ساله که ۲۳ سال از خروجش از ایران می گذرد، تابستان گذشته برای اولین بار به ایران برگشت. او می گوید: "ایران کشوری است

اسلامی و همجنسگرایان می خواهند از همجنسگرایی در قوانین موجود، جرم زدایی کنند. در آنجا تغییر قانون اساسی به تغییر قوانین

اسلامی تعبیر می شود." فرید که در سال ۱۹۹۲ به کانادا آمده و مردی دگرجنسگراست، می گوید: "این همجنسگرایان جوان در ابتدا

خجالت می کشیدند، اما شوق آن را داشتند که داستان زندگیشان را با من در میان بگذارند."

بارها فیلمبرداری توسط نیروهای امنیتی متوقف شد و در جواب سؤال نیروهای امنیتی به آنها پاسخ داده شد که فیلم، مستندی در باره ی

جوانان ایرانی است. فرید در مورد افراد حاضر در فیلمش می گوید: "خطر دستگیری، شکنجه و حتی مرگ برای کسانی که در جلو

دوربینش ظاهر شده بودند، وجود داشت."

پارسی می گوید، داشتن حمایت کسانی چون فرید حائری نژاد، بار تنهایی راه، در سفر به سوی هدف های جنبش دگرباشان جنسی ایرانی،

سبک تر می کند، او راه، در رفتن، مقاوم تر.

او نشریه ای به نام چراغ را راه اندازی نموده است که به روشنگری برای دگرباشان جنسی ایرانی می پردازد. وی همچنین در تلاش است که

پلی ارتباطی میان سازمان و فعالان حقوق بشر کانادایی بسازد.

'آشکار در ایران': فیلمی مستند درباره همجنسگرایان ایران

بی بی سی، گفتگو از فریبا صحرایی، روزنامه نگار در کانادا، عکس از پویان طباطبایی

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2007/02/070223_haeri-homosexual.shtml



اولین فیلم مستند درباره همجنسگرایان ایران در روزهای گذشته از تلویزیون سراسری کانادا (بی.بی.سی) پخش شد. "آشکار در ایران" فیلم کوتاهی است به کارگردانی فرید حائری نژاد، از کارگردان های ایرانی بی.بی.سی، که در آن ضمن نگاهی به مشکلات فرهنگی و قانونی جامعه ایران برای زندگی همجنسگرایان و دگرباشان، زندگی این گروه را از زبان خود آنها به تصویر

کشیده است. این که مصاحبه شوندگان در این فیلم اکثرا با هویت نامعلوم و صورت های نصفه، نیمه یا با چهره های پشت عینک دودی جلوی دوربین ظاهر شدند، از نکات خاص آن محسوب می شود. در این فیلم یک روحانی ایرانی نیز درباره این موضوع اظهار نظر می کند. این که چرا و چطور کارگردان به تولید این فیلم دست زده و در این مسیر با چه موانع و چالش هایی مواجه بوده، نکاتی است که با فرید حائری نژاد به گفت و شنود گذاشتیم. فرید بعد از ۲۳ سال به ایران و تهران می رود و در طول سه هفته اقامت خود با مستندی ۳۵ دقیقه ای باز می گردد

چطور به این صرافت افتادی که با همه مشکلات و سختی های کار این سوژه را انتخاب کنی؟

این ایده چیزی نبود که یک باره به ذهنم برسد. در واقع بعد از تحقیقاتی که انجام دادم و گفت و گوهایی که کردم به مرور به این نتیجه رسیدم که باید به این موضوع پرداخته شود چون تا به الان به این شکل به آن پرداخته نشده بوده. بنابراین یک روند مطالعاتی را طی کردم و با بعضی ها حرف زدم تا به چارچوب اصلی کار برسم.

از مشکلات کارت بگو، برای مصاحبه هایی که لازم داشتی و کسانی را که باید پیدا می کردی چه محدودیت هایی داشتی؟

اولا تعداد کسانی که بخواهند راجع به این موضوع صحبت کند زیاد نیست، چون به هر حال این از جهتی اعتراف به چیزی است که در ایران "جرم و گناه" خوانده می شود، ولی خب بودند کسانی که می خواستند این کار را بکنند. من هم بارها از آنها پرسیدم که آیا در این باره مطمئن هستند یا نه و آنها مصر بودند چون به گفته خودشان بالاخره بایستی از یک جایی شروع بکنند. حالا من نمی خواهم اسمش را مبارزه یا جنبش بگذارم، چون خیلی کوچک. محدود است ولی به هر حال باید از جایی شروع کنند.

کسانی که همجنسگرا بودند و یا دو جنسی مشکلی برای مصاحبه نداشتند، یکی از آنها مثلا خواست که صورتش را کاملا نشان ندهیم و ما هم آن را نصفه نشان دادیم. در مورد آقای روحانی، می خواستیم ببینیم اگر در ایران کسی به یک امام جماعت مراجعه کند و بگوید که من چنین مشکلی دارم، او چه مشورتی می دهد؟ که ایشان هم گفتند چنین چیزی اصلا در اسلام وجود ندارد و کسی که این کار را بکند

بایستی تحت درمان قرار بگیرند و اگر لازم باشد به مراجعی معرفی شوند که مجازات های قانونی در موردشان اجرا شود. این بود که ما

دنبال یک فتوا و پاسخ فقهی نبودیم. می خواستیم بدانیم اگر کسی در این مورد با مشکلی مواجه شود از کجا بایستی کمک بگیرد؟

آیا برای تولید این فیلم بهتر نبود که با بعضی از مقامات دولتی هم مصاحبه می کردی؟

این امکان پذیر نبود. برای این که یک موضوع حساس است و جان مردم در خطر بود. خوب بود اگر می شد. من خیلی سعی کردم با

پزشکان ایرانی تماس بگیرم ولی امکان پذیر نشد. با آیت الله صناعی هم همین جور. چیزهایی که در فیلم بیان شد در وهله اول، انعکاس

نظرات شخصی بود و در وهله بعد قوانین ایران بود که طبق آن همجنسگرایی یک جرم محسوب می شود و این چیزی نیست که احتیاج

به تایید و تفسیر داشته باشد.

چه سوال هایی را نتوانستی در این فیلم جواب بدهی، که دوست داشتی به آنها بپردازی؟

خیلی دوست داشتم که در همین رابطه بیشتر راجع به دو جنسی ها و کسانی که تغییر جنسیت می دهند صحبت کنیم. دلم می خواست

که با آیت الله صناعی صحبت کنیم. چون ایشان خیلی رک و راست حرف می زنند و مسایل را مطرح می کنند. ولی اشتباه نکنید. مساله

من این نبود که بگویم مرگ بر این و مرگ بر آن. داستان، داستان یک تعدادی افراد است که معتقدند بایستی در زمینه همجنسگرایی

اطلاع رسانی شود. یعنی مثلا در این رابطه جزوه و سی دی تولید کنند، بین خود این افراد و به آنها اعتماد به نفس بدهند و به مردم هم

آموزش بدهند که دگر بودن چیز بدی نیست، مریضی نیست و این مساله "هموفوبیا" را از بین ببرند. هدف و مساله اینها سیاسی نبوده، یا

حداقل در حال حاضر نیست. اینها نه بر علیه رژیم دارند کار می کنند و نه کاری به این مسایل دارند. ما در بیان این آمدیم و از زبان

خودشان گفتیم که مسایل و مشکلاتی دارند و آن هم قوانین است و گذشته از قوانین خود جامعه و نگاه مردم به این موضوع است. می

دانید که ما در قوانین جمهوری اسلامی چیزی به اسم "همجنسگرا" نداریم، این گرایش "لواط" محسوب می شود و اصلا رسمیت ندارد.

لواط جرم است و محکومیت دارد و اگر دیده شود، مجازات دارد. و این مجازات در فکر و ذهن این افراد می چرخد. لذا هم قانون بر علیه

این افراد است و هم فرهنگ عمومی مردم ما. اگر مثلا بگویند کسی لواط کرده و مورد تجاوز قرار گرفته، از نگاه مردم خیلی مهم نیست.

موضوع دیگر این که وقتی می گویند همجنسگرا، مردم همه چیز را سکسی و جنسی می بینند، در صورتی که مسایل دیگر مثل رابطه

عاطفی و انسانی را در نظر نمی گیرند.

برای تهیه این فیلم به جز تهران، کجا رفتی. قصد داری که باز هم با این موضوع فیلم بسازی؟

من فقط تهران رفتم و این کاملا دربرگیرنده تمام مسایل هم نیست. و قرار هم نبوده که ما تمام مسایل همجنسگراها را حل کنیم، ولی ما

چون یک نسخه طولانی تری داشتیم و در آنجا مسایل را به طور مفصل تر توضیح می دهیم. که امیدوارم اگر زمان برنامه اجازه بدهد، آن

را پخش کنیم. این فیلم ضد اسلام نبوده و نیست و ادیان دیگر هم همین قوانین را دارند که در نسخه دیگرمان آنها را شرح دادیم.

سخت ترین بخش کارت کجا بود؟



سخت ترین قسمت کار من آن بود که تا من دوربینیم را در می آوردم مقامات امنیتی تشریف می آوردند و نمی گذاشتند من فیلم بگیرم. این مساله نمی گذاشت که به راحتی فیلم بگیریم و این کلی دلهره برای من ایجاد می کرد.

بازتاب فیلمت چطور بود؟

ما عموماً برای تماشاگر کانادایی فیلم می سازیم و برنامه ما یک میلیون تماشاچی دارد. بازتاب

این فیلم خیلی خوب بود، به استثنای بعضی از دوستان ایرانی که قضیه را سیاسی می بینند، اکثراً با دیدن این فیلم نظرشان این بود که انعکاس متفاوتی بود از جامعه ایران. پس جامعه ایران یک جامعه پویایی است و خودشان به مشکلات خودشان می رسند. در خود کانادا همجنسگرایی جرم بود لذا با این پروسه جرم زدایی آشنا هستند و می دانند که ربط خیلی شدیدی لزوماً به مذهب ندارد. و این را به هیچ عنوان در قالب سیاسی ندیدند. در فیلم های قبلی هم من سعی کردم این خط را طی کنم که نشان بدهم جامعه ایران دینامیک خودش را دارد و بسیار پر جنب و جوش است و روشنفکران خودش را دارد و نسبت با مسایل روشن و پویا هستند.

بعد از این همه مدت تهران را چطور دیدی؟

خیلی همه چیز عوض شده و من وقتی به محله خودمان رفتم، ابتدا آنجا را نشناختم. خیلی آبادانی صورت گرفته و راه سازی شده، ساختمان سازی و خلاصه خیلی تغییر کرده. خیلی ماشین بود، خیلی دود و دم بود. من هر روز که از خواب پا می شدم، بوی بنزین و دود و گازوییل توی مشام من بود، و می پرسیدم که هیچ کسی این بو را حس نمی کند؟ مثل این که مردم به این مسایل عادت کرده اند.

اگر شرایط طوری مهیا بشود که راحت بروی ایران و فیلم تهیه کنی باز این کار را می کنی؟

من فکر می کنم اگر شرایطی بوجود بیاید که خبرنگاران بتوانند راحت تر بروند ایران و از نزدیک کار کنند، خیلی برای بازتاب دادن جامعه ایرانی در خارج مفید خواهد بود.... هر جامعه ای خوبی ها و بدی هایی دارد و جا دارد که خوبی ها، بدی ها، نقصان ها و دلربایی های ایران را انعکاس بدهیم. من امیدوارم که روزی بیاید و این شرایط مهیا شود که ما بتوانیم به راحتی برویم ایران و گزارش تهیه کنیم.

در انتخاب این اسم برای فیلمت چه منظوری را دنبال می کردی؟

"Out in iran" در واقع به معنای "آشکار در ایران" است. آشکار به این شکل که کسانی که دگرباش و همجنسگرا هستند خیلی هاشان در همین جامعه غربی هم آشکارش نمی کنند و حالا وقتی که این ها اعلام می کنند و هویت ناآشکار خودشان را آشکار می کنند، می آیند و حرف می زنند، این آشکار می شود.

این نقاشی تصویری است که من از تلفیق بخشی از شعر به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد، فروغ با هویت جنسی ام ساخته ام.



جیان کارلو منوتی از پیشتازان شعر کلاسیک در قرن بیستم بود. زمانی که دست به آشکارسازی زد سر و صدای فراوانی در اطراف او ایجاد شد. او خستگی ناپذیر و پرکار بود و تا نود سالگی فعالیت هایش را در دنیای موسیقی کلاسیک ادامه می داد.

کارلو در هفتم جولای ۱۹۱۱ در کادگلیانو ایتالیا به دنیا آمد. خانواده ی او موسیقی دانان حرفه ای نبودند اما به استعداد حیرت آور پسرشان پی بردند. شعر گفتن را از کودکی و زیر نظر مادرش شروع کرد و اولین اپرایش را در ۱۱ سالگی نوشت.



در سال ۱۹۲۳ تحصیلات رسمی خود را در رشته ی موسیقی هنرستان وردی (Verdi) میلان آغاز کرد اما بعد از مرگ پدر، به اتفاق مادرش به امریکا سفر کرد و در مؤسسه ی موسیقی کورتیز (Curtis) در فیلادلفیا ادامه ی تحصیل داد. او به سرعت خود را با فرهنگ امریکایی تطبیق داد و زبان انگلیسی را به خوبی فرا گرفت. تابعیت ایتالیایی خود را حفظ کرد و سرانجام در ایتالیا و اسکاتلند ساکن شد اما بیشتر دوران حرفه ای زندگی خود را در امریکا گذراند و بیشتر اشعار اپرایش را به انگلیسی نوشت.

موسیقی دانانی همچون لئونارد برنستین (Leonard Bernstein) و ساموئل باربر (Samuel Barber) از همشاگردان کارلو در مؤسسه ی کورتیز بودند. باربر (۱۹۱۰-۱۹۸۱) شریک زندگی کارلو شد و رابطه ی آنها ۳۰ سال طول کشید. اشعار اپرای بسیار معروف باربر در سال ۱۹۶۴ به نام وانسا (Vanessa) را کارلو نوشت. بعد ها وی با توماس شیپرز (Thomas Schippers) رهبر ارکستر، رابطه ای حرفه ای و نیز خصوصی داشت.

کارلو از ناموزونی های سبک آوانگارد شونبرگ و وبرن (Schoenberg, Webern) دوری کرد و بیشتر کارهای خود را روی سبک های محبوب شوپرت و پوچینی (Schubert, Puccini) متمرکز نمود، اگرچه گاهی از همین ناموزونی ها برای تهییج اپراهایش بهره می برد.

نخستین کار حرفه ای او، اپرای تک نفره ای به نام امیلیا به باله می رود (Amelia Goes to the Hall) در سال ۱۹۳۶ بود که در فیلادلفیا اجرا شد و بعد از آن به دلیل استقبال زیاد مردم در اپرای مرکزی نیویورک نیز اجرا شد.

پس از آن کارلو چندین اپرای بسیار جدی و قوی نوشت که با موفقیت بسیار در رسانه های مختلف منتشر شد. اپراهی (The Medium) در سال ۱۹۴۵، تلفن در سال ۱۹۴۶، کنسول در سال ۱۹۴۹ و خیابان بلیکر مقدس (The Saint of Bleeker Street) در سال ۱۹۵۴ شهرت و اعتبارش را به عنوان یک نویسنده اپرای محبوب در امریکا تثبیت کرد. جایزه ی دراما کریتیکز سیرکل نیویورک و جایزه پولیتزر را

برای اپراهای کنسول و د سینت آو بلیکر استریت دریافت کرد.

کارلو بازدید کنندگان شب و آمال (Amahl, The Night Visitors) را در سال ۱۹۵۱ برای تلویزیون و رسانه ها نوشت و به موسیقی کلاسیک کریسمس در سرتاسر دنیا تبدیل شد.

بیشترین موفقیت های کارلو به عنوان سراینده ی اپرا در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ بود. بعد از آن چندین اپرایش شکست خورد و یا موفقیت های ناچیز بدست آورد که از آن جمله می توان این اپراها را نام برد: ماریا گولووین (Maria Golovin) در سال ۱۹۵۸، آخرین وحشی (The Last Savage) در سال ۱۹۶۳، ل لوکا (La Loca) در سال ۱۹۷۹، گویا (Goya) در سال ۱۹۸۶، کودک آوازه خوان (The Singing Child) در سال ۱۹۹۳.

کارلو علاوه بر اپرا کارهای متنوع ارکستر و تالاری نیز انجام داد. کنسرت های متعدد تک نوازی او (و گاهی اوقات پیانو) و سه رقص باله خوش آهنگ و همچنین قطعه سباستین (Sebastian) در سال ۱۹۴۴ از محبوبیتی در باله برخوردار شد.

یکی از بزرگترین پیروزی های کارلو برگزاری فستیوال دو جهان (The Festival of Two Worlds) در اسپولتو ایتالیا در سال ۱۹۵۸ بود. این فستیوال که تجلی بود از همکاری های فرهنگی اروپا و امریکا یکی از موفق ترین اقدامات او در این زمینه بود.

در سال ۱۹۷۷ کارلو فستیوال دو جهان را در شهر چارلتون (Charleston)، جنوب کارولینا بنا نهاد و تا ۱۹۳۳ یعنی زمانی که مدیر اپرای روم شد، در آنجا مشغول بود. تا سن هشتاد و حتی نود سالگی نیز نوشته هایش در اپرای شهر چارلزتون و نقاط دیگر اجرا می شد.

کارلو بیش از اندازه از خودش کار می کشید. سراینده ی اپرا، رهبر ارکستر، سازنده ی آهنگ، مدیر اپرا، مدیر فستیوال دو جهان و ... کارهای او بود. به عنوان یکی از مخالفان ناهماهنگی در مدرسه ی وینا (Vienna)، به عنوان چهره ی سرشناس در موسیقی زمان خود به حساب می آمد. قطعه های او به سبک سنتی نوشته می شد و آهنگین و هارمونیک بود. علاوه بر آن خواندن موزیک های کارلو توسط خوانندگان آسان و شنیدن آن دلنشین بود.

قبل از آزادی دگرباشان و قبل از اینکه همجنسگرایان بتوانند به راحتی با معشوق خود رابطه داشته باشند، کارلو و باربر ثابت کردند که همجنسگرایان می توانند رابطه ای آشکار داشته باشند و حتی بدون نهادن نام همجنسگرایی بر آن، آن را پنهان نکنند.

در دوره مک کارتیزیم (McCarthyism) و همجنسگرا ستیزی اش، کارلو نقش مهمی را به عنوان یک هنرمند همجنسگرا برای آزادی و رعایت حقوق بشر ایفا نمود.

در دهه ی ۱۹۷۰ به اسکاتلند رفت و تا اول فوریه ۲۰۰۷ در کنار پسرخوانده و خانواده اش بود تا اینکه از این دنیا رفت.

پناهجویان دگرباش

مانی زانیار که مدتی دبیر سلامت سازمان بود و بر اثر پیگرد پلیس از ایران متواری شد، به عنوان پناهنده شناخته شد. شاهرخ رئیسی، پناهجوی دگرباش ایرانی، پس از پنج سال انتظار، در آلمان پناهنده شد. ریوا که چندی پیش به دلیل مشکلات خانوادگی و اجتماعی از ایران متواری شده بود امروز (۲۸ فوریه) به عنوان پناهنده شناخته شد. از شنیدن این سه خبر شادمان شدیم و صمیمانه به جامعه ی دگرباشان جنسی ایرانی تبریک می گوئیم. سازمان ملل پرونده ی امید را پس از ماه ها تلاش و انتظار برای انجام پروسه قانونی اش پذیرفت. یک زوج گی و یک زوج لزبین بر اثر فشارها از ایران خارج شدند.

از زحمات سازمان دیده بان حقوق بشر و سازمان همجنسگرایان آلمان، کمیسیون جهانی حقوق بشر همجنسگرایان و تمام افرادی که در این موفقیت ها سهیم بودند تشکر و قدردانی می کنیم.

برنامه ای برای خانواده های کم درآمد دگرباش

برنامه ای برای حمایت از خانواده های کم درآمد دگرباش در امریکا تنظیم شد که پروژه ی آن توسط سازمان حقوق زنان همجنسگرا تهیه شده است. طبق این پروژه سرویس های ویژه ای که گذران خانواده را تسهیل می کند، برای خانواده های کم درآمد که والدین دگرباش دارند در نظر گرفته می شود. این پروژه برای نخستین بار در ایالت های کالیفرنیا، فلوریدا، پنسیلوانیا، تگزاس و ویسکانسین اجرا خواهد شد. یکی از علل وجودی این پروژه روشنگری در مورد حقوق دگرباشان به عنوان پدر و یا مادر است و سرویس های رایگان حقوقی را برای آنها فراهم می سازد.

منبع: GenerationQ

جوانان دگرباش و بی خانمانی

طبق تحقیقات تازه ی سازمان NGLTF حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد از ۱.۶ میلیون جوان بی خانمان امریکا، درصد دگرباش جنسی اند. چرا جوانان دگرباش در چنین ابعاد بالایی بی خانمان می شوند؟ در یکی از تحقیقات انجام شده، ۲۶ درصد از نوجوانان همجنسگرا توسط والدین و یا دیگر افراد خانواده، طرد می شوند. جوانان دگرباش همچنین به دلیل سوء استفاده های جنسی و عاطفی مجبور به ترک خانه می شوند. سرنوشت دگرباشانی که از خانه ی خود متواری شده اند معمولاً به اعتیاد، تن فروشی، و خودکشی منجر می شود. دگرباشان نوجوان بی خانمان گزارش کرده اند که بیشتر از دیگران تحقیر و تجاوز می شوند.

منبع: <http://www.thetaskforce.org>

برای چراغ

خبر

گزارش

تحلیل

بفرستید

توضیح – داستان "برخورد از نزدیک" که در شماره ی ۲۵ چراغ منتشر شده بود نوشته ی Manja و ترجمه ی علی صیامی است. به

اشتباه نام نویسنده علی صیامی درج شده بود. آقای صیامی در ایمیلی این اشتباه را یادآوری کردند. متشکریم. در شماره های آینده ترجمه های دیگری از علی صیامی در چراغ منتشر خواهد شد.

بهترین داستان

نشریه ی اینترنتی چراغ بهترین داستان های کوتاه را که با تم دگرپاشی جنسی نوشته شده باشند، انتخاب و معرفی می کند. به سه داستان برتر جایزه ی نقدی تعلق می گیرد و مجموعه ای از بهترین آثار به صورت کتاب اینترنتی منتشر و در سایت چراغ در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

این داستان ها به زندگی دگرپاشان جنسی (همجنسگرا، دگرجنسگرا، دگرجنسگونه) می پردازند، و خانواده، دوستان، و جامعه ی دوجنسگرا که فضای پیرامون دگرپاشان را تشکیل می دهند، و در نهایت گوشه ای از روزمره را روشن می کنند. ترجیح ما این است که نویسنده خود متعلق به جامعه ی اقلیت های جنسی باشد، اما در صورتی که موضوع در ارتباط با دگرپاشی جنسی باشد، دگرپاشی جنسی نویسنده ی داستان شرط شرکت در مسابقه نیست. با وجود اینکه تم داستان باید در ارتباط با دگرپاشی جنسی باشد، اما بهترین ها با توجه به کیفیت اثر و قدرت نویسنده در پرداختن موضوع و تبدیل قصه به اثر هنری انتخاب خواهند شد.

مهلت فرستادن آثار تا آخر خرداد ۸۶، جولای ۲۰۰۷ است. آثار رسیده به آدرس نشریه (آدرس اینترنتی نشریه) توسط سه داور که نام شان بعد اعلام خواهد شد بررسی و گزیده می شوند. به سه اثر برتر جوایزی نقدی پرداخت شد و ده اثری که در رده ی اول داستان های رسیده قرار بگیرند در چراغ معرفی خواهند شد.

از هر نویسنده بیش از دو اثر در مسابقه شرکت داده نمی شود.

لطفا در بیوگرافی خود، سن، جنسیت (جنسیت مورد قبول نویسنده)، تحصیلات/شغل، محل زندگی، و نامی که برای خود انتخاب کرده اید را ذکر کنید.

لطفا داستان ها را با نرم افزار Microsoft Word تایپ کرده و به صورت ضمیمه به آدرس چراغ editor@irgo.net بفرستید.

نتایج مسابقه در مرداد ماه ۸۶ اعلام خواهد شد.

DON'T ATTACK IRAN

Don't expand
the war!

The **Toronto Coalition to Stop the War** is issuing a call to all its members and supporters to prepare now for emergency rallies and demonstrations in the event that the US attacks Iran in the coming weeks and months. The mainstream press has been full of articles and reports about the US build-up to war and its attempt to blame its failure in Iraq – its own creation of the last four years – on Iran. Bush is trying to find a way out of the mess in Iraq by expanding the war to Iran.



EMERGENCY RALLY

Date: the same day as an attack on Iran

(or the day after if the attack happens after 5:00pm)

Time: 5:00pm to 7:00pm

Location: United States Consulate, 360 University Avenue
(TTC: St. Patrick or Osgoode)

www.nowar.ca • stopthewar@sympatico.ca • 416.795.5863

دوست یابی



دوست داشتن و دوست یابی دو کلمه ی مشابه با معنایی بسیار متفاوت است. دوست

داشتن مهر و محبت به فردی دیگر است و دوست یابی عملی است برای یافتن دوستی که

شاید دوستش بداریم و شاید هم نه!

ویژه نامه های دوست یابی متعددی تا به حال به صورت کوتاه و یا بلند مدت در دسترس

شما قرار می گرفتند، اما از حجم بالایی برخوردار نبودند. اکنون که این نیاز احساس می شود با توجه به درخواست های متعددی که برای

ما ارسال شده و با همکاری یکی از دوستان پیام های شما را در چراغ منتشر می کنیم. هدف ما تنها انتشار یک آگهی کوتاه از فردی است

که مایل به داشتن یک رابطه بلند مدت و یا کوتاه مدت باشد. شما می توانید مختصری در مورد مشخصات خود که دانستن آن لازم است به

همراه آدرس تماس خود ارسال و علایق و شرایط خود را برای کسانی که با شما تماس می گیرند مطرح سازید. به عنوان مثال ذکر سن،

جنسیت، گرایش جنسی، مشخصات معمول ظاهر، شهر محل سکونت از اساسی ترین اطلاعات لازم می باشد. به دلیل نداشتن فرصت کافی

برای همکار ما که مسئولیت بررسی و تهیه این آگهی ها را پذیرفته است خواهشمندیم که آگهی های خود را در قالب فایل **Microsoft**

Word و به فارسی ارسال نمایید تا بتوانیم به راحتی اطلاعات را در اختیار خوانندگان نشریه قرار دهیم. از نوشتن فارسی با حروف لاتین

جدا خودداری کنید زیرا فرصتی برای تایپ فارسی آن ها وجود ندارد و ممکن است آگهی شما منتشر نشود.

لطفا آگهی های خود را به آدرس ایمیل **ranginkaman7777@yahoo.com** ارسال نمایید.

چراغ

مسئولیتی

در قبال

آگهی های داده

شده

ندارد

سلام، من میلاد، ۲۴ ساله، اهل بوشهر و همجنسگرا، تنها و بدون دوست یا همزاد هستم. به دنبال دوستی می گردم که مثل من و از جنس

خودم باشه و در کنار او به آرامش برسم. ای کاش چنین دوستی پیدا می شد! ای کاش!

miladnik@gmail.com

سلام، من به دنبال یک پسر رشتی می گردم. ۲۳ ساله هستم، ۱۷۸ سانتی متر قد و ۷۵ کیلو وزن دارم.

rashtgayboy@yahoo.com

سلام، من علی هستم، ۳۵ ساله از تهران. من دوست دارم با یک مرد تاپ که سنش از من بیشتر باشه زندگی کنم. ۱۷۶ سانتیمتر قد و ۸۰

کیلو وزن داشته و در حال رژیم گرفتن هستم.

alihomolover@yahoo.com

سلام. من آرام، ۲۱ ساله از مشهد و در حال تحصیل هستم. من یک ترنس هستم (روح زنی که در جسم یک پسر اسیره). دوست دارم با یک نفر دوست باشم. شاید این شیوه زندگی ای که من به آن معتقدم ساده باشه اما من این ساده بودن را می پسندم. ۱۷۶ سانتی متر قد و حدود ۵۹ کیلو وزن دارم. اندامم هم بد نیست. رنگ پوستم گندمی و بدنم متمایل به سفید و کم موست. رنگ موها و چشمهایم هم قهوه ای است. روحیاتم ترکیبی است از روحیات دخترانه و پسرانه (۸۰٪ روحیاتم دخترانه است). همیشه خود را یک دختر می دیده و می بینم. از همان دوران کودکی و از زمانیکه به خاطر می آورم اینگونه بوده ام. به هنر و ... علاقه مند هستم. من به دنبال مرد خوبی هستم که شناخت کاملی از خود داشته باشه و بدون که چی می خواد. کسی که با هر هویتی که هست، بعد از مدتی که نسبت به هم شناخت پیدا کردیم و با هم برای ادامه دوستی به توافق رسیدیم به عشق فکر کنه و او هم عاشق من بشه. من معتقدم نیمه گمشده ای دارم و معتقدم که خداوندی که من را زنی در جسم مردی خلق کرده، حتما بنده ای را هم به عنوان شریک من خلق کرده تا ما هردو در کنار هم به آرامش برسیم. من به دنبال کسی هستم که متأهل نباشه و دلایل خاص خودم را هم در این زمینه دارم. دوست دارم دوستم کسی باشه که همه چیز برای او در سکس خلاصه نشه، کسی که احساس داشته باشه و به دنبال عشق ورزی و عشق خواهی باشه. خواهان فردی هستم متعهد، که تا آخر عمر با هم و در کنار هم زندگی کنیم. من تصمیم دارم تغییر جنسیت بدهم و دوست دارم با دوستم ازدواج کنم. کسی که صدای قشنگی داشته باشه که نوازشگر روح من باشه. از نظر فیزیکی اندامش از من درشت تر بوده و مثل یک تکیه گاه محکم و استوار باشه و از هر لحاظ من را ساپورت کنه. از نظر اخلاقی خیلی مغرور نباشه و بتونه در برابر عشقش غرورش را زیر پا بگذاره. دوست و شریک صادقی برای من باشه. رنگ پوستش برنزه بوده و چشمان و موهائی قهوه ای داشته باشه. و چیزی که از همه اینها برای من مهمتره «انسانیت» هستش. به افراد تنوع طلب و خسیس علاقه ای ندارم. امیدوارم که شخص دلخواهم و من یکدیگر را پیدا کنیم. برای همه آرزو می کنم که به خواسته هاشون برسند.

malekeyematrood@yahoo.com

سلام من نوید هستم، ۲۶ ساله از تهران. ۱۷۶ سانتی متر قد و ۶۷ کیلو وزن دارم. چهره معمولی (قابل تحمل) و البته سبزه و بانمکی دارم با چشم وابروی مشکی. من یک گی هستم با پوزیشن ورستایل و البته بیشتر تاپ هستم و به دنبال دوستی هستم با پوزیشن ورستایل و بیشتر بات. سکس هارد را ترجیح می دهم و با سافت سکس رابطه چندان خوبی ندارم. دوست دارم با افراد بین ۱۸ تا ۲۷ سال، لاغرو باریک اندام با چهره ای از نظر جذابیت در حد متوسط ارتباط داشته باشم. چنانچه کسی مایل به برقراری ارتباط جنسی یا دوستی با من هست برای من آف گذاشته یا میل بفرستد.

navid_super@yahoo.com

من روزه ، ۳۰ ساله از شمال غرب تهران و مفعول هستم، تمایل زیادی به برقراری ارتباط جنسی با مردان ۳۵ سال به بالا داشته و خواهان

یک رابطه مملو از لذت هستم، منتظرم.

roozbehtarham@yahoo.com

با سلام، من احسان هستم، دانشجویی ساکن اهواز و بسیار تنها. به دنبال یک دوست درشت هیکل و ترجیحاً با پوستی تیره می گردم که

بتونه شوهر خوبی برای من باشه. البته من برای انتخاب پارتنرم در درجه اول به شخصیت طرف اهمیت می دهم تا به مسائل جنسی و

سکسی. منتظر ایمیل شما هستم.

Arya_jam22@yahoo.com

سلام. من آرش هستم، یک گی از کشور بلژیک که به دنبال یک پارتنر ابرونی برای خود هستم. لطفاً با ایمیل من تماس حاصل نمایید.

arash_r96@yahoo.com

نشریه ی چراغ، ارگان دگرباشان جنسی ایرانی

از هنرمندان، نویسندگان، و پژوهشگران گفتمان دگرباشی جنسی (همجنسگرا، دوجنسگرا، دگرجنسگونه) دعوت می کند آثار خود را برای انتشار به چراغ بسپارند.

چراغ با هر چه گسترده تر کردن امکانات خود برای بازتاب خوشی/ناخوشی های امروز و فردای دگرباشان جنسی ایران، نیازمند همکاری فعال اعضای جامعه ی دگرباشان است. شعر، داستان، مقاله های پژوهشی و روشنگرانه، ترجمه ی آثار از زبان های دیگر، خاطره هایی از زندگی روزانه، اتوبیوگرافی، آثار نقاشی، عکس، هر آنچه تولید فرهنگی، هنری، ادبی اعضای جامعه دگرباشان جنسی ایران است، به این گستردگی یاری می رساند. با هویت اصلی و اسم فرعی خود برای چراغ بنویسید. گردانندگان چراغ مشتاق دریافت آثار شمايند.

*

دایره ی مسائلی که به معضل تقابل جامعه دگرباشان جنسی با اکثریت (-)حاکم می پردازد اما محدود نیست. داستان، شعر، مقاله های پژوهشی که در ارتباط با این تقابل و در روشنگری این معضل به قلم آمده اند از زمره مطالبی اند که چراغ علاقمند به انتشار آن در صفحات خویش است. چراغ، نه تنها فضایی است برای انعکاس ادبیات دگرباشان جنسی، بلکه به چه و چرایی و چگونگی ساخت و پرداخت این جامعه و شکل گیری/رشد این جامعه، و گسترش ادبیات این جامعه نیز می پردازد، در همین راستا است که ما مشتاق همکاری با نویسندگان متعلق به جریان اصلی/حاکم در جامعه ایرانی هستیم، مشتاق انتشار آثاری هستیم که با پیشنهادن تأویل خویش از ساختار جامعه، ساختار جامعه را از بن بست جنگ خانگی فرهنگی به جانب هارمونی و همراهی بکشانند، راه را روشن کنند. جامعه نمی خواهد و نمی باید در زندان انکار اجتماعی بماند. آثاری که به چالش روابط بینامتنی جامعه ی دگرجنسخواه با جامعه ی همجنسخواه دست می زنند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

جامعه ی همجنسخواه دست می زند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

نشریه الکترونیکی چراغ

از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می کنند، خواهش می کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلا چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتما اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می شود
- ❖ مسئولیت نوشته های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

معرفی رسانه های دگرپاشان

مجله رنگین کمان (majalehranginkaman@gmail.com)

مجله ماها (majaleh_maha@yahoo.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ (member@irqo.net)

رادیو رها (radio@pglo.net)

؟

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷-۵۴۸-۴۱۶-۰۰۱

arsham@irqo.net

۱- آرشام پارسی

info@irqo.net

۲- مهرناز خجسته

niaz@irqo.net

۳- نیاز سلیمی

info@irqo.net

۴- سام کوشا

vicky@irqo.net

۵- ویکتوریا طهماسبی

اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

board@irqo.net

شورای مرکزی:

arsham@irqo.net

آرشام پارسی

دبیرکل:

دبیران سازمان:

farhad@irqo.net

فرهاد راد

دبیر امور اجتماعی

saba@irqo.net

صبا راوی

دبیر حقوق بشر

info@irqo.net

مهرناز خجسته

مدیر رادیو رها

nevisht@gmail.com

ساقی قهرمان

سردبیر نشریه چراغ

info@irqo.net

ترانه فروهر

مدیر روابط عمومی

شعبه های سازمان:

info@irqo.net

سام کوشا

شعبه امریکای شمالی (کانادا)

saba@irqo.net

صبا راوی

شعبه اروپا (هلند)

info@irqo.net

مehشید

شعبه ایران